

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

# چشمه خورشید

مجموعه شعر

امیرمسین غلامی برومینی

تهران - ۱۳۹۶

سرشناسه: غلامی بروجینی، امیرمسین — ۱۳۱۸. عنوان و نام پدیدآور: پیشمه فورشید (مجموعه شعر) /  
امیرمسین غلامی بروجینی. مشخّصات نشر: تهران: سامان دانش، ۱۳۹۶. مشخّصات ظاهری: ۲۴۸  
ص. شابک: ۶-۶۸-۷۷۶۶-۶۰۰-۹۷۸. وضعیت فهرست‌نویسی: فیپا/عنوان دیگر: مجموعه  
شعر. موضوع: شعر فارسی -- قرن ۱۴. رده‌بندی کنگره: ۱۳۹۶ ۷۳ ش ۲۲۵ ل/۸۱۵۲ ۸۱۹ رده‌بندی  
دیویی: ۱/۶۲ فا ۸ شماره کتاب‌شناسی ملی:

## **پیشمه فورشید**

**مجموعه شعر**

**سروده: امیرمسین غلامی بروجینی**

مروف‌نگار: فرزانه هزاریان

صفحه‌آرا: هاجر مسن‌زاده

فدمات فنی: ممد قاسمی

لیتوگرافی: سروش؛ چاپ: نقشینه

شمارگان: هزار نسخه

چاپ اول: ۱۳۹۶

شابک: ۶-۶۸-۷۷۶۶-۶۰۰-۹۷۸

**تهران: ضلع شمال غربی پل سیدفندان، نبش شریعتی، سافتمان ۱۰۰۰، وامد ۶**

همراه: ۶۵۱ ۶۵۸ ۹۱۳۳۸۲۸ دورنگار: ۶۲۷۰۱ ۲۲۸ صندوق پستی: ۱۷۱۱-۱۶۳۱۵

\* کتیبه‌ی مقوق محفوظ است. Printed in The Islamic Republic of IRAN

فهرست  
عنوان صفحه

مقدمه اول ... ۳۲

مقدمه دوم ... ۳۹

مقدمه سوم ... ۴۶

غزلواره‌ها ... ۴۹

از کیست؟ ... ۴۹

هر چه بجز رضای تو جمله گناه کردنست ... ۵۱

بازی نسیم ... ۵۲

عزت از آن تو است ... ۵۳

شیرین مباش ... ۵۴

نمی‌شود ... ۵۵

سنگ و سبزه ... ۵۶

دل ما ... ۵۷

ویرانه‌نشین ... ۵۸

نروی از نظرم ... ۵۹

بر جان نشیند ... ۶۰

شمیم زلف ... ۶۱

سفر کرده ... ۶۲

بی تو ... ۶۳

گل ندارد ... ۶۴

- فانه‌ای نیست اگر درشکند ... ۶۵  
ره‌آورد ... ۶۶  
انتظار ... ۶۷  
بترس از ایزد دانای مردم ... ۶۸  
چشمه فورشید ... ۶۹  
فراق ... ۷۰  
نیامده‌ایم ... ۷۱  
اتفاق مور ... ۷۲  
عزّ بندگی ... ۷۳  
با ممنت فلق فانه آباد مکن ... ۷۴  
فکر صائب ... ۷۵  
معنای عشق ... ۷۶  
همرنگ سفیهان نشود صامب جوهر ... ۷۷  
آشنای جان ... ۷۸  
هزاران صفر بی‌یک ... ۷۹  
جویای عشق ... ۸۰  
فورشید ... ۸۱  
عزت بی‌ذلت ... ۸۲  
فیض صمبیت گل ... ۸۳  
اعتراف ... ۸۴  
غم عشق ... ۸۵  
عمان سامانی ... ۸۶  
گُل و فار ... ۸۷  
گفتگو ... ۸۸

- امید ... ۸۹
- هنر کردی ... ۹۰
- طلعت فورشید ... ۹۱
- راه دوست ... ۹۲
- نقاشی خیال ... ۹۳
- گوهر یکدانه ... ۹۴
- در منظر یار ... ۹۵
- فدا را جاننشین بنگر چه کردی ... ۹۶
- غم عشق ... ۹۷
- نمی‌ارزد ... ۹۸
- فط نور ... ۹۹
- شمع مرده ... ۱۰۰
- تواضع بر در یکتا ... ۱۰۱
- شکوفه‌ای، ثمری ... ۱۰۲
- مکن باور که دشمن فیرفواه است ... ۱۰۳
- ذره ناچیز ... ۱۰۴
- جانباز سرافراز ... ۱۰۵
- مسرت جاوید ... ۱۰۶
- این یا آن؟ ... ۱۰۷
- می‌ترسد ... ۱۰۸
- راضیم از رضای تو ... ۱۰۹
- یاد جانان ... ۱۱۰
- گفتیم ... ۱۱۱
- می‌توان دیدن ... ۱۱۲

- مکافات ... ۱۱۳
- می و مستی ... ۱۱۴
- ایرانی ... ۱۱۵
- بهار ... ۱۱۶
- بر غیر مشو مفتون ... ۱۱۷
- توشه فردا ... ۱۱۹
- فیرالزاد التقوی ... ۱۲۰
- راه علی (علیه السلام) ... ۱۲۱
- بیم مساب ... ۱۲۲
- روح فدا ... ۱۲۳
- کجا رفتند ... ۱۲۴
- مهر و قهر ... ۱۲۵
- رشته جان ... ۱۲۵
- قصیده‌ها ... ۱۲۶**
- قرآن ... ۱۲۷
- مسجد ... ۱۲۸
- نماز ... ۱۲۹
- طیب ... ۱۳۰
- پرستار ... ۱۳۱
- امواج ارونند ... ۱۳۲
- دریای گوهر بار ... ۱۳۳
- به چشم کور دشمن فار باشیم ... ۱۳۴
- پل جهان ... ۱۳۵
- عبرت ... ۱۳۶
- والفجر و لیالِ عشر ... ۱۳۸

- پاسدار ... ۱۳۹
- با جلوه جمال فمینی (ره) بهار شد ... ۱۴۱
- فجلم ... ۱۴۲
- فلق در فجر فریادت شکفته ... ۱۴۵
- رنج بود مایه رشد بشر ... ۱۴۷
- گریفت ... ۱۴۸
- معجزه قرن ... ۱۵۰
- بروجن ... ۱۵۱
- مفّس‌ها ... ۱۵۳**
- شاهکار آفرینش ... ۱۵۴
- عاقبت کار ... ۱۵۶
- عذر تو می‌پذیرم ... ۱۵۷
- سرپوشمه تهران ... ۱۵۸
- سرود ... ۱۶۰
- معلم ... ۱۶۱
- قطعات ... ۱۶۳**
- مکمت عیسی ... ۱۶۴
- معلم ... ۱۶۵
- اصحاب کهف ... ۱۶۶
- معیار زن ... ۱۶۷
- چه کردید ... ۱۶۸
- مفهوم عدل ... ۱۶۹
- یغمای هستی ... ۱۶۹
- مادر ... ۱۶۹
- آموزگار ... ۱۷۰

مثنوی‌ها ۱۷۱

کارگر دست قوی ملت است ۱۷۲

کیستم ۱۷۳

اندیشه ۱۷۳

مناجات ۱۷۴

شعر نو ۱۷۵

یدالله مع الجماعه ۱۷۶

زندگی بازی نیست ۱۷۸

دوبیتی‌ها ۱۷۹

دوبیتی‌های مناجاتی ۱۸۰

فانندان رسالت ۱۹۰

اجتماعی اخلاقی، مذهبی، اعتقادی، معرفتی، عرفانی ۲۰۱

رباعی‌ها ۲۴۹

مربعات ۲۵۳

تک‌بیت‌ها ۲۶۰

متفرقه‌ها ۲۷۷

## فهرست الفبایی

### مطلع صفحه

- آب و رنگ گل همه از فوی جانان کرده‌اند... ۸۸
- آن جلوه‌ها که شمع به کاشانه می‌کند... ۵۵
- آنکه از آغاز کارش معنی ایثار دارد... ۱۷۴
- آنکه اندر کار خود سرمایه از جان می‌گذارد... ۱۶۷
- اجابت کن فداوندا دعایم... ۲۰۵
- اذان گفتند و ما سرگرم کاریم... ۲۵۷
- اذان یعنی بیا ای بنده ما... ۲۲۲
- اذان یعنی بیا وقت نماز است... ۲۳۳
- از اقیانوس امسانش کمی نم... ۲۵۶
- از این غمفانه رفتن غم ندارد... ۲۳۹
- از این و آن ندارم ترس و تشویش... ۲۴۹
- از بازی نسیم رُفش درمجااب شد... ۵۴
- از «عَلَّمَ بِالْقَلَمِ» عیانست... ۱۸۰
- از کس بر دیگران به بد یاد مکن... ۷۶
- از یاد مبر قیامت و فردا را... ۲۷۱
- اساس و پایه ایمان نماز است... ۱۳۴
- افسوس که دوره جوانی طی شد... ۲۷۲
- اگر آئی که تو می‌دانی از من... ۲۰۸
- اگر از دل بود راز و نیازت... ۲۳۱
- اگر او فواهد و دنیا نخواست... ۲۴۱
- اگر باشی سلیمان در زعامت... ۲۲۹

- اگر پرسی شرور عالم اینهاست ... ۲۲۹
- اگر پرورد مقبوه، مادر آن است ... ۲۲۶
- اگر چه دام شیطان است دنیا ... ۲۲۴
- اگر در رنجم اندازی تو دانی ... ۲۰۹
- اگر شادم اگر ناشادم، از تو است ... ۲۰۰
- اگر شأن و مقام فود بدانی ... ۲۶۴
- اگر شد زور و زر در کار ماکم ... ۲۵۷
- اگر کفران کنی یا شکر امسان ... ۲۶۲
- اگر مرد ره عشقی! فطر کن ... ۲۶۱
- اگر مستکبران با هم بسازند ... ۲۳۹
- اگر مشتاق دیدار نگاریم ... ۲۵۳
- «الم اعهد اليکم» یادت ای جان! ... ۲۵۸
- الهی! تا شوی راضی تو را شکر ... ۲۰۲
- الهی گر تو ممرومم نمایی ... ۲۰۸
- الهی! «لا تکلنی طرفه العین» ... ۲۰۷
- امدادگری رفع غم و دفع بلاست ... ۲۷۲
- ای بنده گنهکار! ... ۱۷۰
- ای فدا! شرمنده ایم از کار فویش ... ۲۰۲
- ای فداوند کریم و ذوالجلال! ... ۱۸۹
- ای ز مال فویشتن غافل! به هوش ... ۱۲۵
- ای که داری رهمت از حق انتظار ... ۲۸۰
- ای که گفتمی با نداری چاره چیست؟ ... ۲۷۷
- ای که هستی را به يك کن سافتی ... ۱۲۸
- ای مسلمان! هشیار ... ۱۹۳

این هفته ز رهروان زهرا(ع) بوده است... ۳۰۳  
 ای یاد تو رامت روانم... ۸۰  
 با بانگ رسا می‌گویم... ۱۱۸  
 با تأمل هر گره وا می‌شود... ۲۷۹  
 با توکل بر خدا گمگشته پیدا می‌شود... ۲۷۹  
 با خاک باطل ار درافتی هنر است... ۲۷۲  
 با فروشی آسمانی شور عالم انداختیم... ۷۴  
 بارش ابر نوبهاری نیست... ۳۰۳  
 با یاد گذشته فاطر افسرده مکن... ۲۷۳  
 ببین در باغ چون شد غرق گل، نار... ۲۴۶  
 بجا آور سپاس می دادار... ۲۴۸  
 بفوان «الْعَزَّةَ لِلَّهِ» قرآن... ۲۵۹  
 برآوردی ز خاک تا بر آرم... ۲۰۴  
 برادر! عمر خود طی در چه کردی؟... ۹۸  
 برادر! مزرعی زیبا است دنیا... ۲۲۱  
 برای توبه دارم عزم، اما... ۲۲۳  
 برای دوست فریاد و سکوتم... ۲۰۶  
 برای شهرت و قدرت مکن کار... ۲۴۷  
 برای عیش به بزم جهان نیامده‌ایم... ۷۳  
 برای کافران دنیا جنان است... ۲۲۶  
 بُد آراه دل و سر بگریبانم کرد... ۸۷  
 بر درفش فویش نقش لا زدیم... ۱۰۱  
 بر عمر مکن تکیه که بسیار نپاید... ۲۷۲  
 برو ای دشمن بدفواه ایران!... ۳۰۲

- بسا فیری که از آن در فراریم ... ۲۵۶
- بساط کجروان سامان نگیرد ... ۲۳۷
- بسیار بر رضای دل فلق دل مبند ... ۲۷۸
- بسیار که نام کس جهانگیر شود ... ۳۰۳
- بسیار گرانبارتر از گوهر جانی ... ۹۶
- بسی اوقات مؤمن در فشار است ... ۲۳۴
- بسیجی پاسدار دین و قرآن ... ۲۱۹
- بسیجی جرعۀ نوش ساغر عشق ... ۲۱۸
- بسی فرسندم از دیدار دلبنده ... ۲۴۰
- بکن اندیشه‌ی «یومُ التَّغَابُنِ» ... ۲۶۰
- بلاغت اولین شرط کلام است ... ۲۳۴
- بنا شد دین امدد(ص) با سیاست ... ۲۱۰
- بود دنیا پل و ما رهگذاریم ... ۲۵۶
- به بسم‌الله جولان ده سمندت ... ۲۳۱
- به بسم‌الله چون روشن کنی جان ... ۲۵۹
- به تو ای مادر فرزنده سپاس! ... ۱۸۲
- به جان فستگان عطر صفا پاش ... ۲۴۹
- به جز تو مهربان! یاری ندارم ... ۲۰۴
- به جز سودای تو در دل ندارم ... ۲۰۳
- به جز عشق تو جا در دل ندارد ... ۲۰۱
- به جز یار از همه قطع نظر کن ... ۷۱
- به جودت ای فدا! امیدوارم ... ۲۰۴
- به چشم که مبین اموال درویش ... ۲۵۰
- به مال امتضار و شوق دیدار ... ۲۱۴

- به فاك درگهش بگذار سر را... ۲۲۲
- به فردی كار انسان شادمانی است... ۲۲۶
- به دستان فرازیده دعا را می‌توان دیدن... ۱۱۵
- به دست فود پدر را فاك كردند... ۲۴۴
- به ذكر يار جان را باصفا كن... ۲۶۰
- به ذيمجه مرم را گر رها كرد... ۲۱۳
- به رفعت مادر «طاها» ست زهرا(س)... ۲۰۹
- به ره و امانده بی‌پا و دستم... ۲۰۵
- به سوی توست دستان نیازم... ۲۰۴
- بهشت و دوزخ ما از همین جاست... ۲۳۶
- به شوق كربلا، جان می‌توان داد... ۲۱۴
- به صبر از غوره ملوا می‌توان خورد... ۲۳۷
- به صمرا و دشت و دمن... ۱۱۹
- به عقل و دین بُود مقدار انسان... ۲۶۰
- به فرمانت فدایا! در دعایم... ۲۰۳
- به قدر ذره گر خیر از تو آید... ۲۴۰
- به قربان جهاد بی‌شکستت... ۲۱۰
- به قربان مرامت، جان مادرا!... ۳۰۱
- به قِلت هم به باطل سر مکن فم... ۲۱۵
- به كار اندیشه كن تا می‌توانی... ۲۶۵
- به كار فود بزن رنگ فدایی... ۲۶۶
- به کرامت به سفا می‌مانی... ۱۲۶
- به کردار است فشم مرد عاقل... ۲۵۲
- به کسب دانش و تقوی و دین کوش... ۱۲۳

- به کعبه زاده شد سردار فیبر ... ۲۱۴
- به گلشن رنگ و بو از بوی یار است ... ۲۲۹
- به مادر گر نمایی بدزبانی ... ۲۶۵
- به مادر گفت بسپارش به دریا ... ۲۲۴
- به ممرومان اگر همدل نشینی ... ۲۶۵
- به مردم گر کنی يك عمر قدمت ... ۲۳۲
- به من نزدیکتر از بند گردن ... ۲۰۷
- به میثاق ولایت استوارم ... ۲۱۴
- به میدان شرف، سالار عزّت ... ۲۰۹
- به نام و یاد او کن عزه و آهنگ ... ۲۵۲
- به نفس خود ستم کردم فدایا ... ۱۹۹
- به هر جایی که هستی بمر یا بَر ... ۲۴۵
- به هر گلشن هزاران شافسار است ... ۲۳۳
- به هشتاد و چهار و هفت مرداد ... ۳۰۱
- به یاد و ذکر مق گر می‌کنی کار ... ۲۴۷
- به یکتا دلبر پیدا و پنهان ... ۱۶۱
- بیا تا بذر نیکویی بکاریم ... ۲۵۵
- بیا تا بنگریم اینجا چراییم؟ ... ۱۲۲
- بیا «لا یستوهون» برفوان ز قرآن ... ۲۶۱
- بیان صدق با فرّ و فروغ است ... ۲۲۷
- بی‌تو تمام زندگی عمر تباه کردنست ... ۵۳
- بی‌ستون سقفی نماند پایدار ... ۲۸۰
- پاسدارا گر نبودی کشور ایران نبود ... ۱۴۷
- پیمبر(ص) تا که در «یثرب» رسیده ... ۲۱۶

- پیمبر(ص) عبد تسلیم فدا بود... ۲۱۳
- پیمبر(ص) گفت در آغاز بعثت... ۲۱۱
- تا پنجه‌های شانه به زلفش رسیده است... ۸۵
- تا شوی آگه ز فرمان فدا، قرآن بفوان... ۲۸۲
- تأمل کن که چون رویدی از فاك... ۲۵۱
- تفاخر می‌کنی بر مکننت فویش؟... ۲۵۱
- تفکر برتر آمد از عبادت... ۲۳۰
- تمام تار و پودم باشد از دوست... ۱۹۹
- تمام فیر و نعمتهای دنیا... ۲۲۲
- تمام رنگ‌ها رنگ سفید است... ۲۲۵
- تمام عزت امروز ایران... ۲۱۹
- تمام علم و دانایی به عالم... ۲۵۴
- تمام عمر ترسیدی ز پیری... ۲۶۷
- تن ما فاك گور می‌گردد... ۲۷۹
- تو آگاهی به راز و چنند و چونم... ۲۰۶
- تواضع امر رممن و رمیم است... ۲۲۶
- تواضع پیش مستکبر بجا نیست... ۲۲۴
- توانایی به هر کار ای، توانا... ۱۹۹
- تو دردم دادی و دادی دوا، شکر... ۲۰۲
- تو را پیدای ناپیدا! توان دید... ۲۰۱
- تو را در مورد انسان، آفریدند... ۲۳۹
- تو را در ویژگی طاق آفریدند... ۲۳۸
- تو را زیبای زیبا آفریدند... ۲۴۳
- تو را گر طاعت شاه و پگاه است... ۱۰۵

- توکل بر خدا کن در همه کار... ۲۴۸
- تو که آگاهی از شوق نهانم... ۲۰۵
- تو مخلوق خدا هستی عزیز... ۲۶۷
- تو می‌سوزی و من خود در گدازه... ۲۱۵
- تویی جان و تویی جانانم ای دوست... ۲۰۰
- تویی زینت‌فزای پهنه خاک... ۲۵۱
- تویی مسندنشین عرصه خاک... ۲۵۱
- خدا از تو فور و فواجب نمانده است... ۲۰۰
- خدا از تو قرین داغ و دردم... ۲۰۳
- جز غصه نیامد به سراغم، بی تو... ۶۵
- جفت مرد و مونس و غمخوار زن... ۱۴۰
- جلا ده گوشه‌های بی‌صفا را... ۲۲۱
- جلوه‌ات نوبهار را ماند... ۸۹
- جمله عالم خدا را محضر است... ۳۰۵
- جهان آینه سیمای یار است... ۲۲۹
- جهان جز فانه‌ای پرشر نباشد... ۸۱
- جهان عبرت‌فزای عاقلان است... ۲۳۱
- چاره‌ساز خود مکن بیگانه را... ۸۴
- چرا افسرده‌ای از رنج ایام... ۲۵۳
- چرا با ساز شیطان هم‌نواییم؟... ۲۵۵
- چرا گفتمی به دیدارت نیایند... ۲۱۱
- چرا ما بی‌فبر هستیم و غافل؟... ۲۵۲
- چشم و هم‌چشمی و بال زندگی‌ست... ۲۷۸
- چگونه شیشه‌گر دایم ز سنگ فاره می‌ترسد... ۱۱۱

- چنان مدهوش و سرمستم که پا از سر نمی‌دانه... ۶۳
- چنین زیبا جهان از یار زیبا است... ۲۳۴
- چه آفر مُرد باید دیر یا زود... ۱۲۴
- چه آدم گول شیطان خورد و افسرد... ۲۳۸
- چه آیی از سفر ای جان! تو را خندان به برگیرم... ۶۴
- چه ابراهیم با کعبه آراست... ۲۳۳
- چه امسان کرد بر تو می سبمان... ۲۶۲
- چه از مکم فدا شیطان ابا کرد... ۲۴۵
- چه با مسرت به بالادست بینی... ۲۶۵
- چه جایی آتش اُفتد سر کشد دود... ۲۳۷
- چه در فرزند ناهنجار بینی... ۲۶۶
- چه مریم بار خود بنهاد تنها... ۲۲۴
- چه می‌فواهی ز ایزد مهربانی... ۲۶۴
- چه نخل بارور خیر و ثمر بار... ۲۴۷
- چون نشد روشن به ما مفهوم عدل... ۱۸۲
- چه هستی بین مردم آبرومند... ۲۴۵
- چه بیدرد آنکه غافل از نگار است... ۲۳۲
- چه حاصل اینکه دارم مال بسیار... ۲۴۹
- چه رمز و راز در دستت نهاده؟... ۲۱۶
- چه زمان؟ به نیمه شب، چه شبی؟ سیاه و پر تب... ۳۰۳
- چه زیبا فیض از این دنیا توان برد... ۲۴۳
- چه غم دارم که دلدارم تو هستی... ۲۰۸
- چه فخری برتر از اینت مسلمان... ۲۵۸
- چه فرصت‌ها که از کف دادم آسان... ۲۶۲

- چه کردید ای سبکبالان عاشق؟ ... ۱۸۱
- چه می‌بالی به فود فرزند آدم ... ۲۵۶
- چه می‌گویی چو باید بود صامت؟ ... ۲۳۵
- چه می‌نازی به این بازو و بالا ... ۲۲۱
- حاصل دنیا نمی‌آرد دوا ... ۲۸۱
- مدیث عشق جانان است قرآن ... ۱۳۱
- مرف مق از هر زبان باید شنید ... ۲۷۸
- مسین(ع) بود و زنان و فیل دشمن ... ۲۱۵
- مسین(ع) عازم به میدان و سکینه ... ۲۱۶
- میاتم را میات امد و آل(ص) ... ۲۰۳
- خانه فالق یکتا مسجد ... ۱۳۳
- فدا اول درود مصطفی(ص) گفت ... ۲۱۰
- فدا بر ضعف نفس ما است آگاه ... ۲۶۳
- فدا بود و نبود الا فدا کس ... ۲۱۴
- فداچو ز دلدار دل پرندارد ... ۹۹
- فداجویان دعا را دوست دارند ... ۲۴۴
- فدا را گر کنی نصرت، فدا هم ... ۲۵۶
- فداوندا! ببفشا بر فطایم ... ۲۰۴
- فداوندا! میاتم باصفا کن ... ۲۰۷
- فداوند عزیز و می داور ... ۲۴۵
- فدا همراه و یار متقین است ... ۲۲۸
- فدایا! طاعتت را دوست دارم ... ۲۰۳
- فدای مهربان روزی رسان است ... ۲۳۳
- فرم آن گوهر کمیاب که دردانه شود ... ۱۰۹

- فرّج دلم به گشت و تماشا نمی‌شود... ۵۷
- فروشان مَهر و بند لب شکستیم... ۷۷
- فزان باشد ز پی هر بوستان را... ۲۲۱
- فطا کردم ولی کفران نکردم... ۲۰۶
- فمینی(ره) در شب سنگین بیداد... ۲۱۸
- فمینی(ره) سایه لطف فدا بود... ۲۱۷
- فمینی(ره) عارفی مق‌آشنا بود... ۲۱۷
- فمینی گفت: عالم ممضّر اوست... ۲۱۷
- فواب سیصدساله اصماب کھف... ۱۸۰
- فورشید می‌درفشند، بر باه فانه ما... ۸۳
- فوشا آنان که آرام و سبکبار... ۲۴۵
- فوشا آنان که بذر فیر کارند... ۲۳۹
- فوشا آنان که چون ابر بهارند... ۲۳۶
- فوشا آنان که در سوز و گدازند... ۲۰۱
- فوشا آنان که دم‌ساز تو هستند... ۲۰۱
- فوشا آنان که سودای تو دارند... ۲۰۱
- فوشا آنان که شوق یار دارند... ۲۴۱
- فوش است فصل بهار و شباب موسم عید... ۱۰۴
- فوشا یار و فوشا یار وفادار... ۲۴۶
- فیالت چنان نرم بر جان نشیند... ۶۲
- داده‌ای این توان در آغازم... ۲۸۱
- دادیم به غم جان و به جانان نرسیدم... ۶۹
- دارد ایمان حقیقی سه نشان... ۲۸۱
- دارم غم تو در جان می‌سوزم و می‌سازم... ۹۷

- داغ از سردی دل و جانم ... ۱۰۲
- در آسانی و سفتی، شادی و غم ... ۲۵۷
- در آن درگه که می‌گیرند افیاز ... ۲۴۸
- در آن شب تیره ظلمانی ... ۱۷۳
- در اینجا نیک و بد با هم قرینند ... ۲۴۱
- در چنت به روی فود گشایی ... ۲۶۴
- در چرخه چرخ روزگاریم همه ... ۲۷۳
- در دل سودایی من عشق آن بت‌فانه کرد ... ۱۱۶
- در گلشن هستی گل بی‌فاز پرستار ... ۱۳۷
- در وجودم یاد فود بنهاده‌ای ... ۳۰۵
- در همه این عمر چندین چند سال ... ۱۸۸
- دشمنان زخم زبانه می‌زنند ... ۳۰۵
- دشمنی و قهر با مردم جفاست ... ۲۷۸
- دل‌آرا می‌شود وقتی بیایی ... ۲۱۶
- دل‌آگاهان که بار و سایه دارند ... ۲۴۱
- دل به این بازیچه دنیا مبنده ... ۳۰۵
- دمی فوشدل به عفو کردگارم ... ۲۵۵
- دنیا و همه زیور و مالش هوس است ... ۲۷۲
- دور کردی ز فود در آغازم ... ۲۸۱
- دو روزی رهرو این رهگذاریم ... ۲۵۷
- دوستان افتخار ما باشید ... ۱۲۱
- دین ندید از مشرکین و ملامدین ... ۲۱۹
- رفتی و از فراق تو جانم به لب رسید ... ۷۲
- رنج طفلان فانه‌داری سعی و کار ... ۱۸۱

- رنج و غم زندگانی افسرد مرا... ۳۰۲
- روا باشد وفا با بی‌وفایان... ۲۵۹
- روی فورشید درفشان از کیست؟... ۵۱
- رها کن کبر و ناز و فودپرستی... ۲۶۴
- رهین منت آموزگارم... ۱۸۲
- ز آزادی چه می‌فواهی؟ (رهايي؟)... ۲۶۳
- ز آنچه خدا داده تو را کن نثار... ۲۸۰
- ز ابر رنمتش هر جا که بارد... ۲۴۴
- زبان و گوش و چشمت هدیه اوست... ۲۳۰
- زبیر و طلحه‌های دوره ما... ۲۱۷
- ز چشمم فواب رامت را گرفتی... ۳۰۲
- ز خالق غیر نیکویی نیاید... ۲۳۷
- ز درد فود چه می‌نالی بر اغیار... ۲۴۸
- ز دست ما عزیزی مهربان رفت... ۳۰۱
- ز دست نفس فود گر جان بدر کردی، هنر کردی... ۹۲
- ز دنیا می‌گریزد مرد هشیار... ۲۴۶
- زشت و زیبایی نمی‌داند اجل... ۲۸۰
- ز عالم برتری با نور ایمان!... ۲۵۸
- ز لولاک است این پیغام امجد... ۲۱۲
- ز ما باشد که مهدی غیب و دورست... ۲۱۱
- ز مادر جز پرستاری ندیدیم... ۳۰۲
- زمان مرگ از ما هست مستور... ۲۴۷
- ز مولی سائلی هشیار پرسید... ۲۴۰
- زمین و آسمانها بیقرارند... ۲۴۳

- زنان را بهترین زیور عفاف است... ۲۳۵
- زندگی آرام می‌روید به روی شافسار... ۱۴۴
- زندگی بازی نیست... ۱۹۵
- سپاس نعمت جانان نماز است... ۲۳۰
- سمر برفیز و بستر را رها کن... ۲۶۱
- سمر بر زلف مشکینش زدم دست... ۲۳۱
- سمرخیزان که شوق یار دارند... ۲۳۷
- سفن با مهر اگر از دل برآید... ۲۴۲
- سفن بر میاور به جز راستی... ۲۸۲
- سفن گفتن ز مق سهل است بسیار... ۲۴۷
- سرپشمه مگو، کربلای دگر اینجا است... ۱۷۱
- سرفوش از تمسین آن و این مباش... ۵۶
- سرمایه‌ات عمر است و جهان مزرع فردا... ۷۹
- سر و سودا و سامانم تو هستی!... ۲۰۸
- سر هر نیکویی ترك بدیها است... ۲۲۶
- سفر بر سرزمین وحی و قرآن... ۲۶۲
- سکوت مرتضی(ع) از بهر دین بود... ۲۱۲
- سلاهی شیرمردان دلورا!... ۱۵۴
- سوگند به فجر، فجر اکبر... ۱۴۶
- سی ساله شد انقلاب ایران... ۳۰۴
- سیه پوشیده و سر در گریبان... ۲۱۹
- شب به پایان آمد و شیطان گرفت... ۱۵۸
- شب جمعه سر از بستر جدا کن... ۲۱۵
- شب جمعه شب ذکر و مناجات... ۲۳۶

- شب قدر است و هنگام نیاز است ... ۲۳۵
- شبی در سایه‌سار فلوت یار ... ۲۴۶
- شبی نقشی از تو به رویا کشیدم ... ۹۵
- شد این دل واله و دیوانه دوست ... ۲۳۰
- شکر خدا که دولت حق برقرار شد ... ۱۴۹
- شمار ریگ و شن‌های بیابان ... ۲۰۷
- شمع جان را سوختم در پای عشق ... ۷۸
- شنیدم گفت هشیاری به فرزند ... ۲۴۴
- شود آسان اگر چه دشواری ... ۲۸۲
- شود از عمر کم هر روز یک روز ... ۲۴۹
- شهادت می‌دهد بر زشتی ما ... ۲۲۲
- شهیدان شاهدان روزگارند ... ۲۳۸
- صبح شد نزدیک و پیشم کاروان ... ۱۸۲
- صدف نیکو مقام و دُرّ ناب است ... ۲۳۵
- طریق بی‌وفایی را رها کن ... ۲۶۰
- طمع‌کاران که در کار تو باشند ... ۲۴۳
- عدالت پایمال جائران است ... ۲۲۷
- عدالت مقصد اعلای دین است ... ۲۳۴
- عزیزا! بر در حق بندگی کن ... ۲۶۲
- عزیزا! سوختی جان و دلم را ... ۲۲۳
- عزیزانی که دل مشغول یارند ... ۲۳۸
- عشق را نازم که هر جا بگذرم ... ۳۰۴
- علت غایی عالم زهر است ... ۳۰۴
- علی در ملک هستی بی‌بدیل است ... ۲۱۰

- علی(ع) بعد از پیمبر(ص) مقتدا بود... ۲۱۳
- علی(ع) در کل هستی تا ندارد... ۲۱۲
- علی(ع) سرباز جانباز محمد(ص)... ۲۱۲
- علی(ع) فرمود دنیا مثل مار است... ۲۲۹
- عمو را چون به زیر تیغ دیدی... ۲۱۶
- غبار غم ز لوح دل، به فیض چشم تر فیزد... ۱۰۳
- غدیر خم نمی‌دانی کجا بود؟... ۲۱۳
- غدیر عید بزرگ مسلمین است... ۲۱۱
- غریق بحر امسان تو هستیم... ۲۰۶
- غم بیش و کم دنیا رها کن... ۲۶۰
- غیبت همسایه هشیارش نکرد... ۲۷۹
- فجر شکفت از گل رخسار خمینی(ره)... ۱۶۰
- فدای فشت فشت فانه دوست... ۲۳۲
- فدای فشت فشت فانه دوست... ۲۰۰
- فرمود ناصم: که تو در بند پیستی؟!... ۱۶۹
- فروزان چلچراغ کهکشانی... ۲۶۶
- قسمت اعظم سعادت ما... ۲۷۷
- قوای آسمان و کهکشانها... ۲۲۳
- کاشنگر فاک بود و جاری کن آب... ۳۰۲
- کتاب از هر که بگرفتی امانت... ۲۳۵
- کتابت را بقوان فرمود یکتا... ۲۲۰
- کجا رفتند زور و زرمدران... ۲۵۸
- کجایی ای پریشان دل کجایی؟... ۲۶۶
- کجایی یار دلبنده کجایی؟... ۲۰۹

- کس از تیر موادت در امان نیست ... ۲۳۳
- کسی را جز تو در عالم ندارم ... ۲۰۶
- کنار کاخ آسودن هلاک است ... ۲۳۱
- کند قرآن به آیات فراوان ... ۲۶۳
- کنی گر دوره از درگه به خواری ... ۶۸
- کودکی روزی از پدر پرسید ... ۱۷۹
- کو دلربایی باصفا، کز شوق سرشارم کند ... ۸۲
- گذر از روی پل ماتم ندارد ... ۲۴۱
- گران مفروش کالایت به ترفند ... ۲۴۲
- گر چه از مستی ندانم پا ز سر ... ۱۱۷
- گر چه بر هر درد باشد فالق سبمان طبیب ... ۱۳۶
- گر لاله رخ و سروقد و سیم تنی ... ۲۷۴
- گشودی از سر رهمت زبانم ... ۲۰۵
- گفتمش: فوش محفل ما امشب از مه روشن است ... ۹۰
- گل سرد از دل بی درد بهتر ... ۲۴۶
- گل ندارد لطافت بدنش ... ۶۶
- گنجینه اسرار نهانست دل ما ... ۵۹
- گیسوی او چه شانه شبی مو به مو کنم ... ۷۵
- لب از بدگویی و غیبت فروبند ... ۲۴۲
- لباس عاریت هرگز به پوشیدن نمی‌ارزد ... ۱۰۰
- مال از چه کنی افزون ... ۱۲۰
- مبارک کن زبانم را به گفتار ... ۲۰۲
- مباش ای دوست در بند کم و بیش ... ۲۵۰
- میر از فاطرت یاد فدا را ... ۲۲۰

- میر از یاد فرمان صمد را ... ۲۲۰
- مبین با کینه بر هر دل رمیده ... ۲۶۳
- مپندار افتران از خود به کارند ... ۲۴۰
- مپنداری که عمرت جاودان است ... ۲۲۷
- ممبت فصلت پیغمبران است ... ۲۲۵
- ممبت طرفه معیونی فدایی است ... ۲۲۵
- ممد(ص) روی گیتی را صفا داد ... ۲۱۳
- ممد(ص) مرشد روح الامین است ... ۲۱۰
- مددکار ضعیف و ناتوان باش ... ۲۵۰
- مدینه پایگاه همی و قرآن ... ۲۱۵
- مزن بر شعله آرام دامن ... ۲۵۹
- مسلمان نیست هرگز مرده آزار ... ۲۴۸
- مسلمانی عمل کردن به دین است ... ۲۲۷
- مشو فوشندل که داری سیم و زر بیش ... ۲۵۰
- مشو سرگرم بازیهای دنیا ... ۲۲۳
- مشو غافل ز یاد و ذکر معبود ... ۲۴۲
- مشو کور خود و بینای مردم ... ۷۰
- معبر دنیاست ممل گذر ... ۱۵۷
- معلم قفل دانش را کلید است ... ۲۲۵
- مکش ابرو به هم تا بد نبینی ... ۲۶۴
- مکن اندوه خود را پیش کس فاش ... ۲۵۱
- مکن با ناتوانان سرگرانی ... ۲۶۷
- مکن با والدین خود دلیری ... ۲۶۵
- مکن دل فوش به زیورهای دنیا ... ۲۲۳

- من آن باغم که لبریز از انارم ... ۲۵۳
- من آن تاکم که مروارید غلتان ... ۲۵۷
- من آن شوریده مال عشقبازم ... ۲۵۳
- من از سود و زیان پروا ندارم ... ۲۵۴
- من بر سر پیمانم، می‌میرم و می‌مانم ... ۱۰۸
- منت کس نمی‌گشتم، تا شده‌ام گدای تو ... ۱۱۲
- منزلی فوشرتر ز کوی یار نیست ... ۹۴
- منم آن ذره ناب توانمند ... ۲۴۰
- من و مایی که مکننت بیش داریم ... ۲۵۴
- موی او یا که شام هجران است؟ ... ۱۱۰
- موی سیه ار سفید گردد غم نیست ... ۲۷۱
- مهورم و معذور که ویرانه‌نشینم ... ۶۰
- مهیا کن برای رنج فود را ... ۲۲۱
- میزد به سبب نقش گلی نقاشی ... ۲۷۳
- نافوانده منه پای به مهمانی کس ... ۲۷۳
- نباشد مؤمن و کافر برابر ... ۲۴۹
- نبودی به دیروز و فردا نه‌ای ... ۲۸۲
- نبیند کس ز مؤمن جز مروت ... ۲۳۲
- نبینی فویشن را گر به میقات ... ۲۲۸
- نپیچی گر سر از فرمان جانان ... ۲۶۳
- نچیند فار هر کس گل بکارد ... ۲۴۳
- نخفتم تا سمر بوی تو آرد ... ۹۳
- ندارد ملک بی‌دستور، تمکین ... ۲۵۸
- ندارد هیچکس با بی‌هنر جنگ ... ۲۵۲

- نداره جرات لبیک گفتن ... ۲۵۹
- نداره چون فودآگاهی به کارم ... ۲۵۴
- ندانی بند بندت در نماز است ... ۲۳۴
- نشان از بی‌نشان دادن چه زیباست! ... ۲۲۸
- نشان علم و آگاهی سؤال است ... ۲۳۶
- نظر فرما بر اموال ز رمت ... ۲۰۰
- نکومردان برای مق بکارند ... ۲۳۶
- نکویی چیست بر مق ایستادن ... ۲۶۱
- نکویی چیست؟ دل در دوست بستن ... ۲۶۱
- نگویم آنچه می‌فواهم عطا کن ... ۲۰۷
- نگهدار از بد مردم زبان را ... ۲۲۰
- نگهدار از کسان آزار خود را ... ۲۲۴
- نماز جمعه با خیر فراوان ... ۲۱۹
- نمود ایجاد هستی می‌دانا ... ۲۰۹
- نمی‌فواهند ما هشیار باشیم ... ۱۴۱
- نمی‌فواهی اگر سرت شود فاش ... ۲۵۰
- نمی‌گویم چنین کن یا چنان کن ... ۲۰۸
- نهال سرزمین آفتابیم ... ۲۱۸
- نهال عدل را در باغ دین کاشت ... ۲۱۱
- نه دیمه از طوفان امت ... ۲۱۷
- نه هر سر را سزاید سرفرازی ... ۲۶۷
- نیارد دانه پوسیده حاصل ... ۲۵۲
- نیست بر تنها که بخشی هر چه داری از خود افزون ... ۲۸۲
- نیست در فکر و ضمیرم غیر دوست ... ۳۰۵

نیست ما را بهره‌ای جز کار ما ... ۱۸۷  
 نیست مرد آنکه برادر شکنند ... ۶۷  
 نیفتد برگ بی‌اذن تو از تاج ... ۲۰۲  
 وفا می‌کنی تو چفا می‌کنم من ... ۸۶  
 هر آنچه در زمین و آسمان‌ها است ... ۲۲۵  
 هر بد و نیکی هویدا می‌شود ... ۲۷۹  
 هر جا ز مُسن دلبر ما گفتگو شود ... ۵۸  
 هر چه بر می‌آید از ما از لطف اوست ... ۳۰۴  
 هر روز یکی می‌برد از رشته جانم ... ۱۲۸  
 هر سرو چمن، قامت یاری بوده است ... ۳۰۳  
 هر عاشق سرگشته‌ای آخر به سامان می‌رسد ... ۹۱  
 هر کجا هستیم و هر حالت فدا همراه ماست ... ۲۷۸  
 هر که مسنش بیش مرفش بیشتر ... ۲۸۰  
 هرگز ای شافه طوبی نروی از نظرم ... ۶۱  
 هر لمظه بی‌ای تو، می‌آفتم و می‌فیزم ... ۱۰۷  
 هزار و سیصد و پنجاه و نه بود ... ۲۱۸  
 هست جهان چون پُل و ما رهگذر ... ۱۴۲  
 هشدار! مبادا که به بیراه افتی ... ۲۷۳  
 هلا مستضعفین مانده در بند ... ۱۳۸  
 هم به وصل و هم به هجران فوشدلم ... ۳۰۴  
 همچو گل در باغ فن‌دیدیم ما ... ۲۷۷  
 همه آیات دید و بولهب بود ... ۲۴۲  
 همه از بهر دنیا کار کردیم ... ۲۵۵  
 همه از تو است عمر و اعتبارم ... ۲۰۵

- همه از روی و موی یار گفتیم ... ۱۱۴
- همه جا مضر یار است، ز جانان فیلج ... ۱۵۱
- همه ذرات در اوچ کمالند ... ۲۴۴
- همه ذرات در تسبیح یارند ... ۲۳۹
- همه رفتند و من پا در گل اینجا ... ۲۲۲
- همه روزی فور فوان فداییم ... ۲۵۵
- همه عزت ز فلاق جهان است ... ۲۲۸
- همه عمرت عبادتکار باشی ... ۲۶۶
- همه مملوک و عبد کردگاریم ... ۲۵۴
- همه مهمان فوان کردگاریم ... ۲۵۳
- همه هستی از او سرگرم کار است ... ۲۲۸
- همیشه کار از قدرت نیاید ... ۲۳۸
- هنر است عیب فلق پوشیدن ... ۲۸۱
- هیچ کاری بهتر از اندیشه نیست ... ۱۸۹
- یاد جانان باعث آرامش جان می‌شود ... ۱۱۳
- یک روز ز کوی یار راندند مرا ... ۲۷۱
- یکی بر بینوا نان می‌رساند ... ۲۱۸
- یکی در اشتیاق اعتبار است ... ۲۳۰
- یکی را گفته و گفتار نیکوست ... ۲۳۲
- یکی غافل ز عشق چاره ساز است ... ۲۲۷
- یکی یکی همه یاران پارسا رفتند ... ۱۲۷
- یگانه فاتح فیبر علی(ع) بود ... ۲۱۲

## مقدمه اول

ممد و سپاس فدایی را که یاد او یادآورانش را بزرگی دهد و سپاسگزارانش را (رستگاری سزد معبودی که شگفتی‌های جلالش را پایانی نیست، کارساز بندگان تنها و بی‌نوا و نگاه دارنده ما از هر چیز سهمناک و ومشت‌زا، آفریدگاری که جمله کاینات بر مقانیتش مقرند و بر ومدانیت او مضر. بنده‌نوازی که می‌داند و می‌پوشاند؛ می‌بیند و می‌خواند و جز خیر بندگان نمی‌خواهد. و با درود و تمیّت بر مهتر عالم و سیّد بنی‌آدم مضرت فتمی مرتبت و آل اطهارش.

فواننده محترم؛ مجموعه‌ای که پیش رو دارید مشتمل است بر ابیاتی نغز و دلنشین از استاد امیرمسین غلامی که در قوالب متنوع ازقبیل: غزل، قصیده، دوبیتی، رباعی، مسمط، قطعه، شعر نو نیمایی، مفردات و... سروده شده است. دقت در فلق مضامین تازه و به کار گرفتن غزل در قدمت اخلاق و اجتماع و دین و سیاست شافصه ممتاز شعر برادر غلامی است. تأمل و تدبیر در غزلیات شاعر میبیند دو دوره زندگی اوست یکی غزلیات عاشقانه‌ای که چون جمال معشوقان دلربا و در نهایت موزون و جانفزاست چندانکه دیده آرزو از ضیاء آن روشن می‌گردد که این غزلیات مربوط به دوران جوانی و شور و سر زندگی شاعر است و سوز و گداز عاشقانه او مایه از عشقی آسمانی است که رگه‌هایی از عرفان نیز در آن هویدا است:

**شمع جان را سوختم در پای عشقیای بنهادم چو در دنیای عشق**

فوش بود در شوق جانان سوختنگر چون پروانه در سودای عشق...

\*\*\*

**چنان مدهوش و سرمستم که پا از سر نمی‌دانم چنان دیوانه‌ام کاتش ز**

**فاکستر نمی‌دانم**

به جام ریختی ساقی می گل‌رنگ و نوشیدماگر از آب انگور است یا

کوثر نمی‌دانم...

\*\*\*

**کو دلربایی باصفا کز شوق سرشاره کندنور و جلا بفشد مرا بینا و**

**هشیاره کند**

کو شاهدا فسونگری تا با هزاران دلبری از عشق خود دیوانه و رسوای

بازاره کند...

دیگر غزلیاتی که مربوط به دوران کمال و پفتگی و وارستگی و سفتگی

شاعر است که این غزلیات مملو از پند و اندرزاند و به بیان دقیق و

مقایق پرداخته و مبیض مهره معانی‌اند و شاعر از هر بابی سخن داده

است و به بیان اندیشه پرداخته.

گاه شاعر به انجلا و انکشاف مقایق می‌پردازد:

برای عیش به بزم جهان نیامده‌ایم

پی تجارت و سود و زیان نیامده‌ایم

در این جهان که به شور است ذره تا فورشید برای رامت و فواب گران  
نیامده‌ایم

نبرد دایمی حق و باطل است این عمر میان معرکه بهر امان نیامده‌ایم  
جهان پل است و گذرگه نه آشیان قرار برای ماندن در این جهان  
نیامده‌ایم...

گاهی به انذار و تمذیر از فطاها می‌پردازد:

نیست مرد آنکه برادر شکندیا دل نازک فواهر شکند

هنر است آنکه شود یار پدروای اگر کس دل مادر شکند

پایمالی ضعیفان سهل استمرد باید که ستمگر شکند

عمر او فیر ندارد که به عمدمرمت آل پیغمبر شکند...

و زمانی فذلان و فجلت فویش را در مقابل معبود اظهار می‌نماید.

همه جا محضر یار است، ز جانان فجلم نیست پنهان ز فدا، از تو چه پنهان  
فجلم

در سخن هست مرا تکیه به ایمان بسیارعمل نیست چو بر پایه قرآن فجلم

گر چه بر پیکر من جامه رنگینی نیستکهنه می‌پوشم و از مرده عریان فجلم

تا به رضوان و رضایش برسم باره دادجوهرم نور و شوه لایق نیرانفجلم...

و گاهی بذر امید در دل‌های بی‌قرار می‌افشاند:

هر عاشق سرگشته‌ای آفر به سامان می‌رسد هر دردمندی عاقبت روزی به  
درمان می‌رسد

ای دل صبور پیشه کن در تلخ و شور زندگیا این تیره شبهای بلند آفر به  
پایان می‌رسد

با گردش چرخ زمان طی می‌شود فصل خزان چون برف و سرما بگذرد باغ و  
بهاران می‌رسد

فاموشی و افسردگی از گلستانها می‌رود بار دگر در بوستان مرغ  
فوش‌المان می‌رسد...

مضور و ظهور قرآن و مدیث در شعر برادر غلامی بسیار پررنگ است. اغلب  
شعرا اندیشه و دستمایه فکری خود را برای سرودن شعر از قرآن گرفته‌اند  
و با تأسی به آیات قرآن و امادیت اندیشه‌های والا و ناب ارائه داده‌اند و  
سفن‌شان را به گوهر و لالی علوم ربانی متزین گردانیده‌اند که این  
شیوه در شعر برادر غلامی به مق مشهود است:

نیست ما را بهره‌ای جز کار مالیس للانسان الی ما سعی

\*\*\*

الهی «لاتکلنی طرفه‌العین» نصیبم کن فدایا مسن دارین

چنان فرما که در هنگام مردن نباشد از کسی بر گردنم دین

\*\*\*

به من نزدیکتر از بند گردنتو هستی‌ای تمام هستی من

منم آن دُرّه ناپیز و بی‌قدر که از فلقش به خود فرمودی امسن

دو بیتی آفر ترجمه آیه ۱۴ سوره مؤمنون و آیه ۱۶ سوره «ق» است

تأثیر قرآن و حدیث در دوبیتی‌های برادر غلامی که بخش عمده‌ای از دیوان او را دربرمی‌گیرد نمود بیشتری دارد. دوبیتی‌ها که نمونه‌های شافعی در عشق و عرفان و اخلاق‌اند تمت این عناوین درج گردیده‌اند.

الف - مناجات:

می‌اتم را می‌ات امد و آلماتم را مامات امد و آل  
مقرر کن فداوندا به فضلتصفا تم را صفات امد و آل

ب - فاندان رسالت:

نمود ایجاد هستی می دانابه یمن چهارده معصوم و مولی

علی(ع) چار و ممد(ص) چار و

جعفر(ع) مسن(ع) دوبامسین(ع) زهرا(س) و موسی(ع)

ج - انقلاب اسلامی:

یکی بر بی‌نوا نان می‌رساند یکی در راه دین جان می‌فشاند

یکی در جبهه حق آرزو داشته که از جسمش غباری هم نماند

د - اخلاقی و اجتماعی:

جلا ده گوشه‌های بی‌صفا را به تاریکی ببر نور و نوا را

به جامی تشنه‌ای را میهمان کن ببین تأثیر امسان و عطا را

\*\*\*

تواضع پیش مستکبر بجا نیست تکبر بهر مستضعف روا نیست

فطاست و گناه این هر دو ای دوستمیزین رفتار مقبول فدا نیست

مفردات برادر غلامی که در پایان این مجموعه آمده است در نهایت فصاحت و جزالت و دلربایی یادآور باریک‌بینی‌ها و نازک‌فیالی‌های شاعر بزرگ سبک هندی، صائب تبریزی است وی با دیده نکته‌سنج خود اجزای ساده آفرینش را معنا دار می‌سازد و با استفاده از آرایه تشخیص موجودات غیرانسان را سخن‌گو و نکته‌پرداز می‌کند.

به منقارش گرفته برگ گل بلبل عجب نبوده که ماتم دیده می‌گیرد به بر رفت عزیزش را

رنگ بر رفسار گل تا یک دوروی بیش نیست هفت‌ای بلبل به فون دل نگه می‌داردش

مریم عصمت شمع است و پاس مرمت اووگر نه با پر پروانه می‌درد فانوس

مبادا بر سر پروانه بنشیند غباری، شمع‌به آب دیده تر می‌سازد اول جای پایش را

استفاده از ردیف‌های دشوار مجالی است برای هنرنمایی و ابراز قدرت و توانایی شاعران، که از دیرباز مرسوم بوده است و برادر غلامی نیز در این عرصه توانمندی خود را به عرضه گذاشته است. ردیف‌هایی نظیر عشق، مسجد، فچلم، و...

شمع جان را سوختم دریای عشقیای بنهادم چه در دنیای عشق....  
ز دست نفس خود گر جان به در کردی هنر کردی‌اگر در فلوت از عصیان مذر کردی هنر کردی  
فانه فالق یکتا مسجدبهترین فانه دنیا مسجد...

\* اشعار مناسبی و مدایع و مناقب برادر غلامی مبین مضمون پررنگ و مستمر او در همه عرصه‌های انقلاب و جنگ است وی همواره مدافع انقلاب و ولایت بوده اما به لحاظ امتناع از اطلاع کلام از ذکر نظایر پرهیز می‌نمایم به طور خلاصه رمز و توان اعجاب‌انگیز استاد غلامی در نگرش ژرف و اندیشه نکته‌یاب او نهفته است که به طبع فلاقش برجستگی و امتیاز می‌بخشد و اگر به گوشه پشیمی تهی از عنایت به این مجموعه شعر بنگریم ناعادلانه به داوری پرداخته‌ایم و سردمهری را از مد برده‌ایم استاد غلامی اکنون که به دوران مسن سالی رسیده فانه دل از تعلقات کونین پرداخته و دل به حقیقت حق بافته و زاویه انتفاب نموده و به رتق و فتق امور درماندگان می‌پردازد و رحمت پدرانه و کریمانه‌اش مشمول محتاجان و نیازمندان می‌گردد چنانچه خود او می‌گوید:

**مشو کور خود و بینای مردممشو راز خود و رسوای مردم**

اگر خاری ز پای بر نیازی چو خار ره مرو در پای مردم

اگر با فلق هم‌آوا نبودی مسوزان در گلو آوای مردم

نه‌ای گر غمگسار دردمندانم نه غم بر سر غمهای مردم

شود آباد عقبایت برادر کنی معمور اگر دنیای مردم

محمد اسماعیل سعیدی

بروجن - ۱۳۹۵/۷/۳

## مقدمه دوم

بسم الله الرحمن الرحيم، بنام مهربانترین مهربانان، فدایی که انسان را آفرید و او را به خواندن امر فرمود، و به او آموخت آنچه را نمی‌داند و باید بداند، و از او خواست تا عمل کند به آنچه که برای سعادت دنیوی و اخروی‌اش لازم و ضروری است، و پرهیز کند از آنچه راه او را برای رسیدن به این منظور سد می‌کند.

و با سلام و صلوات بر سید المرسلین و فاطمه النبیین، عصاره هستی، منشأ فیرات و مبدأ برکات بعد از فدای عالمیان، و سلام و صلوات بر فاندان بزرگوار ایشان که پراغهای هدایت بشریتند و مفازن علم و حکمت و معرفت و محبت در جهان و ارکان استوار دین مبین اسلام.

گرچه غالباً از اثر پی به مؤثر می‌برند، اما شناخت مؤثر هم در درک و شناخت اثر ایجادشده بی‌نتیجه نیست، چنانچه به عنوان مثال بگویند: این کتاب حاصل اندیشه تابناک استاد و معلم شهید شیخ مرتضی مطهری (ره) است، یکباره نظر خواننده و مخاطب تغییر می‌کند و سعی می‌کند در درک و فهم مطالب دقیق‌تر باشد، این را گفتم که بگویم: قصد تعریف و تمجید نیست، که آن را که فدایش بزرگ و عزیز قرار نداده باشد، به هیچ وجه من الوجوه نمی‌توان بزرگ جلوه داد، که فرمود: من كان يريد العزة فلله العزة جميعا، فاطر، ۱۰

بنابراین برفی از ویژگی‌های برادر غلامی را به صورت مفصل عنوان

می‌کنم. غلامی، غلام ملقه به گوش ولایت اهل بیت (علیهم السلام) است، در معرفت و محبت و عشق و گفتار و کردار.

از برجسته‌ترین خصوصیات ایشان این است که آنچه را می‌گوید، حرف دل اوست، اگر به قول بعضی‌ها در شعر امر و نهی می‌کند، پیشاپیش در معارف و اوامر اهل عمل و در نواهی اهل پرهیز است. که فدای بلند مرتبه فرمود: أأَمْرُونِ النَّاسِ بِالْبِرِّ وَتَنْسَوْنَ أَنْفُسَكُمْ (چگونه شما مردم را به نیکوکاری دستور می‌دهید و خود را فراموش می‌کنید، بقره ۴۴).

ایشان شعر را ابزاری می‌داند برای معرفی حق، دفاع از حق. و مبارزه با باطل و چراغی برای شناختن و شناساندن، نه جایگاهی برای اظهار فضل و فودنمایی، گرچه از زیبایی‌های کلام نیز غافل نیست، اما به معنا بیشتر اهمیت می‌دهد.

در مورد برفورد با شعر دیگران، مقیر کسی را ندیده‌ام که از شعر فوب دیگران به اندازه ایشان به وجد آید، گاهی باور نمی‌کنم، گاهی غبطه می‌خورم، گویی ذره‌ای منیت در وجودشان نیست، شاید از نظر برفی اغراق باشد، از نظر من نیست، زیرا می‌دانم که مهم برای ایشان انجام تکلیف و عمل به وظیفه است، مثل این که پیام‌رسانی و روشنگری را واجب کفایی بدانند، پس هر گاه پیام رسانده شد، توسط هر کس باشد، باعث انبساط فاطر ایشان می‌شود. از مبتدی‌ها و تازه‌واردها به گرمی استقبال می‌کند، متی اگر آن مبتدی، يك جمله را دوپاره کرده و روبروی هم به صورت يك بیت نوشته باشد، باز هم از طرف ایشان تشویق و

ترغیب می‌گردد.

انتقادپذیری برادر غلامی را در مدی ماورای باور می‌دانم، مقیر اگر بارها بر فرود ایشان را با منتقدین ندیده بودم باورم نمی‌شد آنچه را که خود اکنون می‌گویم، این یکی از خصوصیات بارز و عالی این بزرگوار است، مال منتقد اهل هنر باشد یا نباشد، کوچک باشد یا بزرگ و مبتدی باشد یا حرفه‌ای، آنچه برایشان مائز اهمیت می‌باشد، این است که کار درست درآید، مکرر دیده‌ام که يك مصراع را بارها تغییر می‌دهند تا مطلوب نقاد حاصل شود، این چیز کمی نیست، صرف نظر از اتمامی که برای مخاطب و مصاحب خود قائلند.

پذیرش فضا و نقص و رفع آن از عالی‌ترین وجوه شخصیتی يك انسان است در مرحله اول، و يك هنرمند در مرحله بعد. و در پایان این بخش، فدایموری، مردم‌گرایی و فیرفواهی را در ایشان به وضوح می‌توان مشاهده کرد و نیاز به توضیح ندارد، آنچه گفتیم برای کسانی بود که ایشان را نمی‌شناسند و همچنین نسل‌های آینده، و الا ایشان معرفت مضمون مبارك بسیاری از مخاطبان خود هستند و نیاز به توضیح بیشتر نمی‌بینم. اما مقصد اصلی مقیر از این گفتار در حقیقت این است، شعر با ممتوای پند و اندرز، که جنس شعر غلامی بیشتر از این نمونه است در زمانه‌ای که ما زندگی می‌کنیم، گوش شنوا برای شنیدن اندرز کمتر می‌یابیم، شعر حکمت‌آمیز و پندآمیز هم بسیار کم شده است و مرسوم نیست. این سالها یادآوری خوبی‌ها و بدی‌ها، بایدها و نبایدها از

دیدگاه بسیاری از افراد به ویژه نسل جوان، امری است بی‌نتیجه و غیرضروری، و اصولاً شعر نیست، شعار است.

برخی اعتقاد دارند که یادآوری به صورت مستقیم بیشتر اثر معکوس می‌گذارد، اینگونه یادآوری در واقع نوعی تمثّل است. برخی می‌گویند: امر و نهی واضح و بی‌پرده، نادیده گرفتن شخصیت مخاطب است، آری ممکن است گاهی چنین باشد، گرچه این امر بستگی به این دارد که نصیحت‌گو که باشد، و شك نیست که پند و نصیحت در قالب داستان و تمثیل یا در شکل هنرهای نمایشی و تجسمی، نتیجه بهتر و پایدارتر دارد، اما وقتی به کلام صامبان اندیشه رجوع می‌کنیم، می‌بینیم امر و نهی و روشنگری در همه انواع قالب‌های مذکور آمده است.

ابتدا سراغ قرآن می‌رویم. بایدها و نبایدهای پروردگار عالمیان در قالب داستان در قالب مثال یا به صورت بی‌پرده و واضح آمده است.

الف) در قالب داستان: قرآن زندگی بیست و شش تن از پیامبران را برای ما مرور می‌کند، گاهی این کار را به دفعات تکرار می‌کند تا اهمیت مطلب درك شود و در ذهن پایدار بماند و مؤثر باشد، مانند داستان زندگی و رسالت نوح، ابراهیم، موسی، عیسی، ایوب، عزیر و... و شرح عقاید و افکار و اندیشه‌ها و برخوردهای اقوام نوح و هود و صالح و لوط، ثمود، اصحاب سبت، اصحاب کهف و مانند آن و عاقبت کار آنها، و برای زنان، زندگی و سلوک مریم و آسیه زن فرعون، زن نوح و لوط را بیان می‌کند تا پراچی باشد فراراه پویندگان طریق حقیقت.

ب) در قالب مثال: خداوند مکیم برای بیان پاره‌ای از مسائل از مثال استفاده می‌کند که موارد آن در قرآن کم نیست، و مقیر به سه نمونه در این مورد اکتفا می‌کنم: آیه ۲۶۱ سوره بقره. مثل الذین ینفقون أموالهم... تا آخر آیه، و آیه ۲۶۴ سوره بقره - یا ایها الذین آمنوا لاتبطلوا صدقاتکم بالمن و الاذی کالذی... تا آخر آیه. و در مورد ترک غیبت آیه ۱۲ سوره مجرات - أیمن أمدکم أن یأکل لحم أفیہ میتا فکرهتموه.

ج) و تذکر و یادآوری صریح و آشکار: که از این نوع نیز بسیار در قرآن کریم وجود دارد، به عنوان نمونه: در سوره مبارکه مجرات، آیه ۴ - ان الذین ینادونک من وراء المجرات اکثرهم لایعقلون (به حقیقت مردمی که تو را از پشت مجره‌ها می‌فوانند اکثرشان بی عقل و شعورند). و همین سوره آیه ۱۱ یا ایها الذین آمنوا لا یسخر قوم من قوم... و لا تنازرو بالالقاب، و آیه ۱۲ ان بعض الظن اثم و لا تجسسوا و لا یغتب بعضکم بعضا، در دو آیه افیر خداوند انسان را از تمسخر دیگران و دادن لقب‌های زشت و پندارهای باطل در مورد دیگران و همچنین غیبت صریحا نهی می‌فرماید، ممکن است بگویند مقام بلندمرتبه پروردگاری شایسته امر و نهی است این چه قیاسی است؟ می‌گوییم خداوند خود به این مهم امر فرموده‌اند، در سوره‌های اعراف آیه ۱۵۷ و توبه آیات ۶۷، ۷۱، ۱۱۲ و حج ۴۱ و ۷۲. و در سراسر قرآن.

آیا صریح‌تر از امام علی (علیه السلام) در یادآوری و تذکر می‌شناسیم؟

سراسر نهج البلاغه هشدارهای مهمی است که فطر نابودی را به بشریت اعلام می‌کند، و راه سعادت را نشان می‌دهد. چه قدر امام (علیه السلام) در مورد دنیا و مذمت از دنیای مادی‌گرایان سخن می‌گوید، چه قدر در مورد عالم قبر و قیامت هشدار می‌دهد؟ رساله مقوق امام سجاد (علیه السلام) در مورد چیست؟ چه قدر سایر امامان عزیز (علیهم السلام) ما در مورد روابط اجتماعی انسانها رهنمود داده‌اند؟ آیا این‌ها نمی‌تواند سوژه برای شاعر باشد؟ آیا شعر فقط وصف زیبایی گل و دلدادگی بلبل است؟ آیا شرح حال پریان زیباروی بلندقامت و شیفتگی و دلپافتگی عاشقان سینه‌پاک ایشان است؟ آیا شعر نمی‌تواند و نباید به زندگی مردم وارد شود؟ آیا شعرای جوان شهر فودمان بروین نمی‌اندیشند که علت محبوبیت مرموم استاد میدر طالب‌پور در میان تعداد کثیر شعرای شهر و استان برای چیست؟ آیا جز این است که آن مرموم با فکری نو، شعر را میان مردم کوچه و بازار و محله‌ها برد و با گویش محلی مردم برایشان سخن گفت و مسائل اجتماعی‌شان را مورد بررسی قرار داد؟ اینجاست که برادر غلامی با يك نظر انتقادی می‌گوید:

**دل‌آگاهان دود گفتندو ما از نرگس بیمار گفتیم**

چو تقوای ستیز از یاد بردیمبه هر آهسته‌رو دیندار گفتیم

اگر سیری گذرا در آثار متقدمین کنیم، فواهییم یافت که آنان نیز این دغدغه را داشته‌اند، تا آنجا که من مطالعه کرده‌ام، شعرای بزرگ پارسی‌زبان مانند فردوسی مکیم، نظامی، سعدی و... در جای‌جای آثار

فود انسان را به مزین شدن به افلاق مسنه یادآوری کرده‌اند، تا برسیم به بزرگ‌بانوی شعرای ایران زمین پروین اعتصامی که تاکنون کسی نتوانسته در این مهم چون ایشان بدرفشد. البته این سفنان من بدین معنا نیست که اکنون میدان ادبیات فالی از فیرفواهی و دلسوزی و عاقبت‌اندیشی است، در پایان از زیاده‌گویی فود در محضر اهل ادب بالافص برادر غلامی پژوهش می‌طلبم و برای ایشان و مخاطبان ارجمند از درگاه امدیت موفقیت و سلامت مسئلت دارم.

**علی اصغر یونسی بروجنی**

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ  
الممدلله الذی هدانا لمعرفته و فصنا بولایته  
و وفقنا لطاعته، شکرا شکرا

#### مقدمه سوم

یکی از عنایات الهی به انسان، داشتن دوستانی صمیمی و معتقد به مبانی دینی است، خدا را شاکرم که از این نعمت بزرگ برفوردارم، از جمله این عزیزان دوست ارجمند جناب آقای حاج ممداسماعیل سعیدی، استاد و کارشناس ادبیات فارسی می‌باشند، که خود نیز دارای ذوق هنری و طبع لطیف شعری هستند، امید است هرچه زودتر شاهد انتشار اثر یا آثار ارزشمند این برادر بزرگوار باشیم، انشاء الله.

به سبب همجواری و همسایگی و همنشینی و همدلی، ایشان بارها طرف مشورت مقیر قرار گرفته‌اند، لازم به ذکر است که آن سرور بزرگوار با صرف وقت کافی و با کمال دقت مجموعه حاضر را بررسی و پیشنهادات قابل توجهی را ارائه کرده‌اند که در تدوین مورد استفاده قرار گرفت و مقیر به این جهت بی‌نهایت از محبت و توجهشان نسبت به خود سپاسگزارم. از ویژگیهای آن سرور گرامی صفای باطن، خلوص، فوش‌روی و فوش‌خلقی است که باعث سرور همراهان و اطرافیان

می‌شود، آرزوی قلبی مقیر برای ایشان توفیقات روزافزون از درگاه امدیت است.

از دیگر عزیزانی که در کمال این مجموعه دخیل بوده‌اند، جناب حاج علی‌اصغر یونسی، دبیر معارف اسلامی و ادبیات عرب است که با اعتقاد به مبانی اسلام و انقلاب اسلامی و عشق سرشار به فاندان رسالت و ولایت چهارده معصوم (علیهم السلام)، استعداد فوق‌العاده خود را در راه اعتلای مکتب اسلام به کار گرفته و با قلمی شیوا مجموعه شعر عاشورایی «داغ آفتاب» را چاپ و منتشر نموده که از عنایات الهی نسبت به ایشان، این مسن اتفاق است که آثار این مجموعه ارزشمند نافودآگاه به تعداد شهادی عزیز کربلا آمده است، یعنی هفتاد و دو اثر. اینک سه بیت از ابتدای بعضی از آثار آن مجموعه را به منظور آشنایی فواندگان ممتز تقدیم می‌دارم:

**چه روزگار غریبی‌ست، روزگار مسین(ع) چه شاهکار عجیبی‌ست، شاهکار مسین(ع)**

**مسین(ع) تشنه آب فرات و زمزه نیستبه جز رضای خدا نزد او مقده نیست**

تربت پاك و دلربای مسین(ع) می‌دهد بویی از فدای مسین(ع)  
لازم به ذکر است که نامبرده آثار ارزشمند دیگری نیز دارند که انشاءالله منتشر خواهند شد، که عبارتند از: داغ آفتاب ۲، مجموعه نومه و مرثی، ولادت و شهادت چهارده معصوم (علیهم السلام)، يك مجموعه کلاسیک

و نو، انتظار موعود، انقلاب اسلامی و دفاع مقدس، گلهای عشق  
(عاشورا به روایت عشق)، و پنج مجموعه شعر مملی به گویش شیرین  
بروجنی، مجموعه دوبیتی و رباعی و سنگ‌نوشته‌ها.

از جمله فصوصیات بارز این عزیز، طبع پر بار و ذهن سرشار و جوشان  
است که گاه در مدتی کوتاه موفق به فلق‌پندین اثر ناب می‌گردد، به  
قول خودشان: «من این جوی روان طبع را از پنج تن دارم»

دقت نظر آن بزرگوار چنان است که شعری که در مضورشان قرائت  
می‌شود، می‌تواند بدون مرور و توقف، ظرافت‌ها و عیوب احتمالی شعر  
را یکی‌یکی بیان نمایند. صداقت در گفتار و رفتار، فروتنی و ساده‌زیستی  
و مهربانی و خیرخواهی و مردمی بودن و پیروی از ولایت از نقاط قوت  
ایشان است که محبت و ارادت دوستان و آشنایان را به همراه دارد، و  
بالافره از زحماتشان در رابطه با این مجموعه کمال تشکر و قدردانی را  
دارم و برایشان آرزوی قلبی‌شان را از درگاه باریتعالی مسألت دارم که  
همان کسب رضای حق است و بس.

در پایان از مدیریت ممتزم انتشارات سامان دانش و سایر همکاران  
ایشان که زحمت این اثر را تقبل فرموده‌اند قدردانی می‌کنم و برایشان  
از درگاه فدای مهربان موفقیت بیشتر آرزو مندم.

گرامی می‌دارم یاد و خاطر شهدا و امام شهدا و شهدای زنده یعنی  
جانبازان عزیز را، نامشان پرفروغ، یادشان جاوید، و راهشان مستدام...  
الممد لله رب العالمین و الصلوة و السلام علی فیر المرسلین و آله الطاهرین.

**امیرمسین غلامی بروجنی**

## غزلواره‌ها

از کیست؟

روی فورشید درفشان از کیست

در تلالؤ مه تابان از کیست؟

بی ستون گنبد دوار فلك

فیمه‌گاه که؟ پراغان از کیست؟

نیلی اعظم و آرام و عمیق

میرت‌انگیز چو کیهان از کیست؟

در دل ذره‌چها می‌گذرد

اینهمه جوشش و جولان از کیست؟

از تجلای که روشن شده روز؟

شب تاریک گریزان از کیست؟

سامل و صفره و سیل و دریا

کشتی ایمن و طوفان از کیست؟

برق پرهیمنه و غرش رعد

گهر روشن باران از کیست؟

اینهمه گونه گیاه و گل و رنگ در همه دشت و بیابان از کیست؟

سنبل و سوسن و نسیرین و سمن لاله و لادن بستان از کیست؟

بلبل و قمری و طاووس و تذرونخمه مرغ فوش‌المان از کیست؟  
صبمدم بر چمن و مهره گلفنده زن ژاله غلتان از کیست؟  
ماه در برکه برقص آمده است غلغل پشتمه جوشان از کیست؟  
ساعت و روز و شب هفته و سال تیر و پاییز و زمستان از کیست؟  
اینهمه گردش پیوسته چرا؟ در گذر عمر شتابان از کیست؟  
در حقیقت چه کسی می‌داند درد ما از که و درمان از کیست؟  
جمله در کار برای انسان راستی گوهر انسان از کیست؟

۱۳۸۹

هر چه بجز رضای تو جمله گناه کردنست  
بی تو تمام زندگی، عمر تباه کردنست  
کار نه از برای تو، نامه سیاه کردنست  
نیت پاک می دهد به کار خیر اعتبار  
هر چه بجز رضای تو، جمله گناه کردنست  
منصب ما اگر نشد زمینه ساز خدمتی  
ترك بهشت جاودان، برای جاه کردنست  
جهان سرای عبرت و دیار غفلتیم ما  
ریشه درد و رنجها، در این نگاه کردنست  
کاف رفیع سافتن، در این گذرگه فطر  
قصد همیشه زندگی میان راه کردنست  
لغزش دیگران اگر، عبرت کار ما نشد  
تمام عمر آدمی، در اشتباه کردنست  
گاه که بی بصیرت آن دیار فتنه ها شدند  
چاره پیشوای حق، شکوه به چاه کردنست  
خسته مشو ز دشمنان، غرّه مشو به دوستان  
که مقتضای طبعشان، کوه ز کاه کردنست  
بین که از میات خود بهره چه برگرفته ای  
ارزش عمر ما مگر به سال و ماه کردنست

۱۳۷۹

### بازی نسیم

از بازی نسیم رُفش درمجااب شد با پنجه زلف پس زد و باز آفتاب شد  
تا خیره مردمان به تماشای او شدند مانند چشمه، چشم همه پر از آب  
شد

افسانه بلندی آن زلف می‌نوشت چون شد دراز قصه او، مست خواب شد  
غیر از عنایتش که ندارد نهایتی هر فانه امید که بسته، خراب شد  
هر میوه می‌دهد فبر از ریشه، بد مکن از طینت گل است که فوشبو  
گلاب شد

بیرون مرو ز مرز، عدالت نگاهدار انگور فوشگوار، از این ره شراب شد  
رفع عطش نمی‌کند امواج آبگون بسیار کس فریفته این سراب شد  
گفتی ز بد چو پیر شده توبه می‌کنم بسیار کس اسیر اجل در شتاب شد

## عزّت از آن تو است

آن جلوه‌ها که شمع به کاشانه می‌کند  
تنها برای خاطر پروانه می‌کند  
هر کس به سوی همدل خود می‌کند  
رجوع بلبل به روی شانه گل لانه می‌کند  
بی یاد تو که رونق هر بزم و محفل است  
در دل هزار غصه و غم خانه می‌کند  
عزّت از آن توست، که نادان ز جهل فویش  
آن را طلب ز درگه بیگانه می‌کند  
پر می‌زند دلم به هوایت علی‌الدّوام  
تمرین قرب درگه جانانه می‌کند  
غوغای جمع یاد تو از ما نبرد و دل  
پیوسته ذکر دلبر یکدانه می‌کند

۱۳۷۹

### شیرین مباحث

سرفروش از تمسین آن و این مباحث  
گر نشد قدرت عیان، غمگین مباحث  
گر رضای حق به دست آورده‌ای  
تنگدل از مردم بدبین مباحث  
گر چه تلفان را نمی‌دارند دوست  
جان من بسیار هم شیرین مباحث  
گر که سنگ آسیا باید شدن گفت  
زیرین، گویمت زیرین مباحث  
چون کبوتر صید هر طفلی مشو  
در شکار دیگران شاهین مباحث  
درد را تا چاره قطعی بود  
فکر درمان کن، پی تسکین مباحث  
مال بهر زندگی رامت است  
با قناعت زی، ولی مسکین مباحث  
رو برادر! جامه تقوی بپوش  
در تلاش جامه رنگین مباحث

۱۳۵۳

## نمی‌شود

فرّج دلم به گشت و تماشا نمی‌شود  
از باغ و سبزه هم دل من وا نمی‌شود  
مسرت برم به دل که خیال تو ماه را دارد  
همیشه با خود و تنها نمی‌شود  
نام تو بردم و دل من شاد شد، که گفت؟  
«شیرین دهان بگفتن ملوا نمی‌شود»  
سودی نداشت صمبیت گلها برای فارزنگی  
به فیض آینه زیبا نمی‌شود  
اغلب ز ترس و رغبت خود قواب دیده‌ایم  
عاقل غمین و شاد به رؤیا نمی‌شود

۱۳۴۱

## سنگ و سبُو

هر جا ز مُسن دلبر ما گفتگو شود  
مال و هوای محفل ما مشکبو شود  
نامد ز هیچ رشته بهم چاک سینه‌ام  
شاید به تار گیسوی جانان رفو شود  
باور نمی‌کند دل ما آب شد ز شوق  
بگذار تا به آینه‌ای روبرو شود  
لرزد دلج به زلفت و ترسم کم از سرت  
آفر فدا نکرده یکی تار مو شود  
بگذار پا به پیشم من اما به امتیاط  
مژگان من مباد به پایت فرو شود  
یاد از دل من آر و سفنهای سخت فویش  
در هر کجا مکایت سنگ و سبُو شود  
نیکو شود ز صحبت نیکان وجود پاک شبنم  
ز همنشینی گل، سرخ‌رو شود  
طاعت شود گناه «غلامی»، به یاد دوست  
فسران عبادتی‌ست که بی‌یاد او شود ۱۳۶۱

## دل ما

گنجینه اسرار نهانست دل ما چون طور تجلیگه جانست دل ما  
ایمن بود این باغ ز طوفان موادثبی دغدغه از باد فزانست دل ما  
این جام به جز جلوه حق را ننماید با یاد خدا نورفشانست دل ما  
فارغ نشود لمظه‌ای از یاد تو ای دوستدر مادته آرام و امانست دل ما  
منزلگه یار است نه بیخوله اغیارفود کعبه بی‌نام و نشانست دل ما  
یک ذره پرهیمنه از عالم هستی‌خورشید صفا بخش جهانست دل ما

۱۳۴۱

## ویرانه‌نشین

مهجورم و معذور که ویرانه‌نشینم پای سفرم نیست، اگر خانه‌نشینم  
در گوشه تنهایی و در خلوت شبها تنها به خیال رخ جانانه‌نشینم  
هر روز کشم رفت اقامت به کناری هر شب به بر شمع چو پروانه‌نشینم  
هر صبح ز دل ناله جانسوز برآرم هر شاه گرفتار و به غم، خانه‌نشینم  
کس را سر همصمبتهی فسته‌دلان نیست ناچارم اگر با دل دیوانه‌نشینم  
بیگانه‌ام از عالم و جای دگرم نیست مهجورم و معذور که ویرانه‌نشینم

۱۳۴۰

## نروی از نظره

هرگز ای شافه طوبی! نروی از نظره گر چه گاهی نکنی یاد و نپرسی فبره  
ای سره فاك رعت! گر چه ندارد قدری ای غبار قدمت! سرمه پشمان تره  
پرسش مال من از گیسوی فود کن ای جان که دو صد بار از آن درهم و آشفته تره  
بی وجودت شب هجران نپذیرد پایان بی تجلای جمال تو نیاید سمره  
گر چه عمری به اجل روی نداده، اما مشکل افتد که ز دست غم تو جان بیره  
گر وصال تو میسر شوده از دو جهان دست می داره و دل می بُره و می گذره  
نرود یاد تو از یاد من ای گلبن عشق! هرگز ای شافه طوبی نروی از نظره

۱۳۸۸

### بر جان نشیند

فیالت چنان نزم بر جان نشیند که شبنم به گلبرگ ریمان نشیند  
نشست آنچنان در دلم آرزویت که بلبل به طرف گلستان نشیند  
به جز یاد تو در خیالم ننگم در این قاب فوش عکس جانان نشیند  
به هجران تو، فون ز دل می‌تراود که جای سرشکم به دامن نشیند  
چو من هر که گردید دور از رفیقان همه شب غمین و پریشان نشیند  
به امید دیدار لیلی است، مجنون که مفتون به کوه و بیابان نشیند  
عجب نیست گر جامه نو بپوشد گدایی که بر راه سلطان نشیند  
کند دست و پا گم به وصلت «غلامی» بر شمع پروانه لرزان نشیند

۱۳۸۹

## شمیم زلف

چنان مدهوش و سرمستم که پا از سر نمی‌دانه چنان دیوانه‌ام کاتش ز  
فاکستر نمی‌دانه

به جامم ریفتی ساقی می‌گلرنگ و نوشیده اگر از آب انگورست یا کوثر  
نمی‌دانه

لبی را می‌مزه اما، می‌پرس از من که از مستی لب ساقی بزه‌آراست یا ساغر؟  
نمی‌دانه

مشامم را نوازش داد عطری دلپذیر اما شمیم زلف جانانست یا عنبر؟  
نمی‌دانه

لب جوئی و گلرویی و گل‌گویی اگر جوئی مکن غفلت که جنت را ازین فوشر  
نمی‌دانه

مدام این آرزو دارم که دامانش بدست آرم به عالم آرزویی را از این بهتر  
نمی‌دانه

کند هر چند آزارم دل از او برنمیدارم چنان مفتون دلدارم که خیر و شر  
نمی‌دانه

نشان منزل جانان چه می‌پرسی ز من ای جان که نام فویشن را هم درست  
از بر نمی‌دانه

به فاک درگهش بینم همه سرهای عالم را مسلمانند یا گبرند یا کافر؟  
نمی‌دانه

چه می‌رانی ز درگهت «غلامی» پریشان را که جز فاک درت جانان! در دیگر  
نمی‌دانه

## سفر کرده

چو آبی از سفر ای جان! تو را فندان به برگیرم فراققت کرد اگر پیرم، جوانی  
را ز سر گیرم  
نهالی بارور گردهم، شوم سرزنده و فرم پس از پژمردگی از نو، صفا یابم،  
ثمر گیرم  
شبی گر دامن وصلت، به دستم اوفتد، آن شب طریق صبح می‌بندم، سر  
راه سمر گیرم  
پی قدمت بپا فیزم، به دامانت درآویزم به پایت نقد جان ریزم، ز فاکت  
بوسه برگیرم  
به روی غیر دربندم، به فرمانت کمر بندم به گیسویت گهر بندم،  
سراپایت به زر گیرم  
اگر از روی طنازی، مرا از فود جدا سازی مرامم باد اگر جز تو، سر یاری دگر  
گیرم

۱۳۴۰

## بی تو

جز غصه نیامد به سراغم، بی تو رفتی و ز کف رفت فراغم، بی تو  
تاریک نشستیم به کنجی با غم خاموش بود شمع و چراغم، بی تو  
ای مایه هستی و میاتم! دیدی؟ فشکد همه نهال باغم بی تو  
خاموش نشد شعله عشقت هرگز با سردی زمهریر، داغم بی تو  
دور از تو ببین! چه حال و روزی دارم بی موصله و دل و دماغم، بی تو

۱۳۸۹

## گل ندارد

گل ندارد لطافت بدنش غنچه را نیست تنگی دهندش  
شهد را جرأتِ مقابله نیست در مصاف ملاوت سفنش  
شود آزرده جسم نازک او برگ گل گر کنند پیرهنش  
از نسیم ملایم سمی رنج بیند چو می‌وزد به تنش  
باغبان بهشت را سروی به چنین لطف نیست در چمنش  
فخر دارد «غلامی» اما یار عار باشد ز بنده‌ای چو منش

۱۳۴۰

### فانه‌ای نیست اگر درشکند

نیست مرد آنکه برادر شکند یا دل نازک فواهر شکند  
هنر است آنکه شود یار پدر وای اگر کس دل مادر شکند  
پایمالی ضعیفان سهل است مرد باید که ستمگر شکند  
عمر او خیر ندارد که به عمد مرمت آل پیمبر علیهما السلام شکند  
ارزش سنگ نیفزاید اگر فیره بستیزد و گوهر شکند  
مرزها سخت نگه باید داشت فانه‌ای نیست اگر در شکند  
پایداریج به ایمان و مریف پی آن است که باور شکند  
رهبری مصن و قواج است مباد! هرگز آن روز که رهبر شکند!

۱۳۷۹

## ره‌آورد

کنی گر دورم از درگه به فواری به سویت باز می‌گرده به زاری  
چنان می‌گیریم ای جان! از سردرد که بر مال نزارم رهمت آری  
ره‌آوردم بود اشک ندامت ندارم توشه‌ای جز شرمساری  
تو آگاهی و من اقرار دارم که بر طاعت نکردم پایداری  
چه نومیدی ز درگاه تو کفر است از این رو باشده امیدواری  
چه پوشیدی در اینجا عیبم از خلق ز کارم پرده آنجا برنداری  
همه عمرم به زشتی رفت و هم بازهمانم گر به فویشتم واگذاری  
«غلامی!» سعی در اصلاح فود کن مبادا اشک بی‌ماصل بیاری

۱۳۴۹

## انتظار

دادیم به غم جان و به جانان نرسیده مردیم از این درد و به درمان نرسیده  
کردیم تامل ضرر و رنج فزان را اما به بهار و گل فندان نرسیدیم  
پروانه جان سوخت به تنهایی و تنها يك بار به آن شمع فروزان نرسیدیم  
مانند سکندر همه عمر به ظلمت رفتیم و به سر پشتمه میوان نرسیدیم  
چون ذره معلق به هوایش ز سر شوق ماندیم و به فورشید درفشان نرسیدیم  
گفتیم به سامان برسد کار ببینیم مسرت زده رفتیم و به سامان نرسیدیم  
جان در طلب یار سپردیم «غلامی»! اما به وصال رخ جانان نرسیدیم

### بترس از ایزد دانای مرده

مشو کور خود و بینای مرده مشو راز خود و رسوای مرده  
اگر فاری ز پای در نیاری چه خار ره مرو بر پای مرده  
اگر با خلق هم‌آوا نبودی مسوزان در گلو آوای مرده  
نه‌ای گر غمگسار دردمندان منه غم بر سر غمهای مرده  
چه خلق آراه می‌بینی مشو تند بترس از خالق دانای مرده  
شود آباد عقبایت برادر کنی معمور اگر دنیای مرده

۱۳۵۶

### چشمه فورشید

به جز یار از همه قطع نظر کن به عشق دوست خود را معتبر کن  
هوای یار اگر داری، که داری هواهای دگر از سر بدر کن  
مقام عشقبازی نیست بازی چو پا در ره نهادی ترک سر کن  
برون کن جامه آلوده از تن لباس طاهر تقوی به بر کن  
مخور آب از سر این برکه، برخیز گلو از چشمه فورشید تر کن  
همه از این و آن اندیشه داری؟ ز نفس خود، ز نفس خود مذر کن

۱۳۶۶

## فراق

رفتی و از فراق تو جانم به لب رسید پشتم به زیر بار غمت چون کمان

فمید

از بس نیامدی و نشستم به انتظار هم روز من سیه شد و هم موی من

سفید

یک دل نبود بیشه و آن هم شب فراق شد فون و قطره قطره ز مژگان

فرو چکید

جز موی و روی یار که هستند همنشین شاه سیاه و روز درفشان کسی

ندید

فرهاد، جان به مسرت شیرین نثار کرد شیرین، فقط به ماتم او زیر لب

گزید

جز یار من که جای گرفته‌ست در دلم در بمر فون که دید؟ که ماهی

بیارمید

۱۳۵۵

## نیامده‌ایم

برای عیش به بزم جهان نیامده‌ایم پی تجارت و سود و زیان نیامده‌ایم  
در این جهان که به شور است ذره تا فورشید برای رامت و فواب گران  
نیامده‌ایم

نبرد دایمی حق و باطل است این عمر میان معرکه بهر امان نیامده‌ایم  
جهان پل است و گذرگه، نه آشیان قرار برای ماندن در این جهان  
نیامده‌ایم

به هر نفس قدمی سوی مرگ رهسپریم مگر که همراه این کاروان  
نیامده‌ایم؟

مباش بنده غیر فدا و آگه باش برای بندگی این و آن نیامده‌ایم  
به هوش تا نفسی هست و نفس، در فطریم برون ز دایره امتحان  
نیامده‌ایم

رسید جان به لب اهل درد و میرانم چگونه زین همه محنت به جان  
نیامده‌ایم

بلا رسد ز جهانفوارگان به فلق جهان به فشم از چه ز بیدادشان  
نیامده‌ایم

## اتفاق مور

با فروشی آسمانی شور عام انداختیم کاف بیداد و ستم را از قوام

انداختیم

اتفاق مور پشت پیل را فواید شکست با همین باور ز مسند آن نظام

انداختیم

دامهای شیطننت در راه ما گسترد فصم داه گستر را به هشیاری به داه

انداختیم

پافشار موضع مقیم آرام و صبور کز متانت فصم را در فکر فام انداختیم

آنکه دارد بیم جنگ افزارها ما نیستیم طشتت شرق و غرب را از پشت باه

انداختیم

مچ ابراهیمی ما تاب دشمن را گرفت از برائت شور در بیت المراه

انداختیم

گل برافشانندیم از فون در مریم کوی دوست دست و پا و سر نه تنها

ننگ و نام انداختیم

رجم شیطان کار سهلی نیست با امداد غیب سنگ بر بتها به فرمان

امام انداختیم

۱۳۶۶

## عزّ بندگی

گیسوی او چو شانه شبی مو به مو کنم دل را در آن میانه مگر جستجو  
کنم

مرهم پذیر نیست سینه صد چاک من، مگر آن را به تار گیسوی دلبر رفو  
کنم

تا در خیال نازکش ای دوست، بگذرم خود را ضعیف تر ز یکی تار مو کنم  
در فهم من چگونه درآید فصال او دریای ژرف را چگونه بگو در سبو کنم  
ما را وصال دوست میسر کجا شود بهتر که عزّ بندگیش آرزو کنم  
بر من رفیق وعده درمان چه می‌دهی؟ بگذار تا به درد دل فویش فو کنم

۱۳۴۱

### با ممنت فلق خانه آباد مکن

از کس بر دیگران به بد یاد مکن دل‌های کسان ز فویش، ناشاد مکن  
با فلق خدا به مهربانی سر کن دشمن متراش و کینه ایجاد مکن  
افسانه مکن به تندفویی خود را بیهوده برای هیچ فریاد مکن  
از حاصل رنج دیگران بهره مکش با ممنت فلق خانه آباد مکن  
نتوانی اگر که دست ظالم شکنی او را به سکوت فویش امداد مکن

۱۳۴۸

## فکر صائب

فروشان مَهر و بند لب شکستیم مصار شرک، با مذهب شکستیم  
به ومدت کاف بیداد و ستم رابه فیض فطبه زینب شکستیم  
درفش ارمشت ما آزد، اما طلسم شوم دیو شب شکستیم  
به سینه داغ غصب قدسمان بود که پای زاده مرعب شکستیم  
گمان سست و موهوم مکاتب به فکر صائب مکتب، شکستیم  
زر و تزویر و زور اینجا دلیل است برادر هر چه غیر رب شکستیم

۱۳۶۶

## معنای عشق

شمع جان را سوختم در پای عشق پای بنهادم چه در دنیای عشق  
جمله هستی ریزه‌فوار این درند عقل میرانست در معنای عشق  
فوش بود در شوق جانان سوخت نگره چون پروانه در سودای عشق  
ای فوشا جان باختن در راه دوست چون غریق پهنه دریای عشق  
فوش بود پنهان به او دل دوختن ای فوشا محبوب ناپیدای عشق  
ای فوشا وصل و فوشا درد فراق جمله جان بخشند بازیهای عشق  
هر چه زیبایی است در دنیا از اوست جان فدای جلوه زیبای عشق

۱۳۴۰

### همرنگ سفیهان نشود صامب جوهر

سرمایه‌ات عمر است و جهان مزرع فردا هشدار که ضایع نکنی حاصل

فود را

پشم از پی عبرت بود و درك مقایق نه روزنه‌ای از پی هر گونه تماشا  
یکسر مشو مرتاص و ز دنیا مکن اعراض نه آفرت فویش تبه‌ساز و نه

دنیا

فرمود پیمبر علیهما السلام اگر نیست معاشی پشم طمع فویش فروپوش

ز عقبا

چون گاه چرا می‌روی از فود به نسیمی؟ چون کوه وزین باش و به طوفان

مرو از جا

همصمبت جمعیت مق باش که تنها با هم‌رهی رود رسد قطره به دریا

همرنگ سفیهان نشود صامب جوهر در فرمنی از مهره درفشند دُر یکتا

با شب مشو همراه یکی شمع برافروز سوسوی چراغی بدرد ظلمت شب

را

۱۳۵۴

## آشنای جان

ای یاد تو رامت روانم ای کوی تو باغ و گلستانم  
ای جلوه روی تو بهارم بالای تو سرو بوستانم  
ای سلسله موی سرو قامت ای غنچه لب و شکردهانم  
من بی تو کجا و زندگانی دور از تو ز جمع مردگانم  
گفتی که به درگهه چه فواهی جز درگه تو دری ندانم  
اینجاست امید و آرزوها اینجاست بهشت جاودانم  
سر بر قدم تو می گذارم اندر طلب تو جان فشانم  
عمریست که بنده تو هستم دیریست که فاک آستانم

۱۳۴۰

### هزاران صفر بی‌یک

جهان جز فانه‌ای پرشر نباشد اگر پیغام و پیغمبر نباشد  
به فیرش دل چه می‌بندی کسی را که در اندیشه ممشر نباشد  
همه هستی سراپا جلوه اوست برای هر که کور و کر نباشد  
جمال حق، به چشم دل توان دید به چشم سر چنین جوهر نباشد  
بهای مرد بر مقدار علم است به شرط آنکه بی‌باور نباشد  
تسلط با زر و زور است و تزویر خدا گر ماکم و داور نباشد  
بصر هست و بصیرت نیست، گاهی که هر گوهرنما، گوهر نباشد  
ندارد هیچ ایمانش بهایی که بر طاغوت و بت کافر نباشد  
هزاران صفر بی‌یک باز صفر است همه هیچم اگر رهبر نباشد  
«غلامی!» فواجه شیراز فرمود فوش آمد گل وز آن فوشتر نباشد

۱۳۶۲

## مویای عشق

کو دلربایی باصفا، کز شوق سرشاره کند نور و جلا بفشد مرا بینا و  
هشیاره کند

کو سوز عشقی آتشین، تا شعله بر جانم زند چون شمع بفرزد مرا، از  
دیده فونباره کند

کو آنکه با هجران خود، با مسرت و مرمان خود، با رنج بی‌پایان خود، با  
درد و غم یاره کند

کو شاهد افسونگری، تا با هزاران دلبری از عشق خود دیوانه و رسوای  
بازاره کند

کو آن نگاه آشنا، کو آن نگار باصفا تا با فسون چشم‌ها، صد عشوه در  
کاره کند

کو آنکه گویایم کند، در عشق بینایم کند شهد و شکر بفشد مرا، یعنی  
شکرباره کند

من دوست دارم شاهدهی، آرامش از یادم برد هر شب خیال روی او، از  
خواب بیداره کند

پیوسته هستم یار دل، بر جان پذیرم بار دل امید آن دارم که دل، همچون  
دلداره کند

۱۳۴۰

## فورشید

فورشید می‌درخشید، بر باغ خانه ما شب بار بسته دیگر، از آستانه ما  
عنقای قاف عشقیم، نیلی آسمان رامه فوش نشین فوبیست در آشیانه  
ما

لختی به نوبت وصل، در ره به انتظاریم طی طریق هستی‌ست، اینجا  
بهانه ما

ما رهنورد حقیم، در انزوا نمائیم در مرزهای دور است، موج رسانه ما  
پر می‌کنیم از مهر، گنج قناعت فویش از زر تهی نماند، هرگز فزانه ما  
اینجا به لای لایی، اطفال ما نفسبند تنها سرود عشق است، شعر و ترانه  
ما

گرمی و نور بفشیم، یکسان به دشمن و دوست رفشان چو آفتابست،  
نور و نشانه ما

لا مول گو «غلامی»! زیرا که نعمت از اوست تا خود چه می‌پسندد، یار  
یگانه ما

۱۳۶۶

## عزت بی‌ذلت

چاره‌ساز خود مکن بیگانه را با تلاش خود بنا کن خانه را  
کم ز موری نیستی، آباد کند رفور آسایش خود لانه را  
مرغ زیرک پیش از افتادن به دام می‌گذارد مرصِ آب دانه را  
صمبِت آشفَتگان دارد فطر بشکند موی پریشان‌شانه را  
عزّت بی‌ذلت ار داری طلب شو مهیا، طاعت جانانه را  
عاشق و معشوق در کار همند شمع گل زد دامن پروانه را  
در دیار مهرورزان نشکند سنگ طفلان هم سر دیوانه را

۱۳۶۸

### فیض صحبت گل

تا پنجه‌های شان به زلفش رسیده است هر جا دلیست فسته و در فون  
تپیده است

گردد مرام عیش وصالش ز بیم هجرآن عاشقی که تلفی هجران چشیده  
است

دامان فود کشیده ز دست نسیم، گلیا پیرهن به ماتم بلبل دریده است  
پروانه چون ز رشک نمیرد که شمع را فانوس پیش جمع به دامن کشیده  
است

ای بی‌فبر! به چهره گل ژاله نیست، این فونابه‌ای است کز دل بلبل  
چکیده است

گر خار فیض صحبت گل یافت، مزد اوست چون بارها به پنجه گلچین  
فلیده است

بی‌ذوق نیست چهره پرچین باغبان پای مرا ز باغ و گلستان بریده است  
ضایع نکرد فاك، فون شهیدان عشق را هر جا چکیده، لاله‌ای آنجا دمیده  
است

۱۳۶۰

## اعتراف

وفا می‌کنی تو جفا می‌کنم من عطا می‌کنی تو، فطا می‌کنم من  
ز تو مهربانی، ز من بدگمانی صفا می‌دهی تو، ریا می‌کنم من  
تو را فضل و رحمت، مرا شکر باید ادا می‌کنی تو، قضا می‌کنم من  
چو بخشی مضورم، مذر می‌نمایم رهم می‌دهی تو، رها می‌کنم من  
تو می‌پوشی عیبم، من افشای خویشم فِفا می‌کنی تو، نما می‌کنم من  
رهم می‌نمایی، به بیراهه پویم تو در کار وصل و جدا می‌کنم من  
تو و عزّ و قدرت، من و ضعف و رفوت تو را تا چگونه رضا می‌کنم من  
تو و علم و حکمت من و جهل و غفلت که در نزد بی‌چون، چرا می‌کنم من  
ز تو آن سزاید، ز من این برآید چها می‌کنی تو، چها می‌کنم من

۱۳۶۹

## غم عشق

بُرد آرام دل و سر بگریبانم کرد جلوه‌ای دیدم از آن ماه که میرانم کرد  
روزگاریست که تنهایی و شبهای دراز فون دل را ز ره دیده به دامانم کرد  
بی‌سبب نیست پریشانی من کان دلدار زلف خود ریخت به رفسار و  
پریشانم کرد

فواست تا گنج غمش در دل من جای دهد کند بنیاد من آن دلبر و ویرانم  
کرد

شمع فاموش بدم، گریه کجا بود مرا؟ عشق او سوخت وجود من و  
گریانم کرد

دین زردشت ز ما بود، گواهند همه جلوه طلعت آن ماه مسلمانم کرد

۱۳۴۰

## عمان سامانی

آب و رنگ گل همه از فوی جانان کرده‌اند تا ز روی شوق بلبل را غزلفوان  
کرده‌اند

شسته‌اند از ژاله در هر صبح روی لاله را با صفا چون روی خوبان، باغ و  
بستان کرده‌اند

عندلیبان را به باغی سبز سامان داده‌اند بزم زیبایی و ما را نیز مهمان  
کرده‌اند

سبز اندر سبز باغی را میان کوه و دشت آفریده، ناه آن را شهر سامان  
کرده‌اند

گوشه‌ای از جنت الفردوس را در این سرا بهر ما مستوره‌ای از باغ رضوان  
کرده‌اند

میوه‌های آبدارش شعر عمانی بود پایدارش اینچنین از عرش رحمان  
کرده‌اند

بود عمان بهر سالار شهیدان مدح‌فوان تا چنیش جاودانی چون شهیدان  
کرده‌اند

گفت با ما «بنگرید این صامب آواز کیست» صامب آواز جو را غرق امسان  
کرده‌اند

۱۳۷۰

## گل و خار

جلوه‌ات نوبهار را ماند عارضت لاله‌زار را ماند  
چشم عاشق فریب و طنزات گردش روزگار را ماند  
تار گیسویت ای بهشتی روی ساعت انتظار را ماند  
ای دل‌آرام! فط مشکینت سبزه جویبار را ماند  
شیوه ناز راه رفتن تو کبک در کوهسار را ماند  
نغمه دلنشین گفتارت نغمه‌های سه تار را ماند  
بودن من کنارت ای مهره! گل زیبا و خار را ماند

۱۳۴۰

## گفتگو

گفتمش: فوش ممفل ما امشب از مه روشن است گفت: ای غافل! چه  
گویی جلوه روی من است  
گفتم: از وصف رفت ما را چه حاصل می‌شود؟ گفت: بهتر زین چه  
فواهی؟ روی جانان دیدن است  
گفتمش: ای جان! چه بودی عمر اگر کوتاه نبود؟ گفت: کوتاه و بلندش  
عاقبت افسردن است  
گفتمش: باد صبا این بوی فوش را از که یافت؟ زلف افشان کرد و  
گفت: این عطر گیسوی من است  
گفتم: ای گلچین! جدا کردی ز بن گل را چه میف! گفت اگر بر شافه هم  
باشد، غم پژمردن است  
گفتم: از دنیا که ایمن بگذرد؟ آهسته گفت آنکه از مرگ و قیامت  
نیست غافل، ایمن است

۱۳۴۱

## امید

هر عاشق سرگشته‌ای آخر به سامان می‌رسد هر دردمندی عاقبت روزی به  
درمان می‌رسد  
ای دل! صبوری پیشه کن در تلخ و شور زندگی این تیره شبهای بلند آخر  
به پایان می‌رسد  
هر چند غم‌افزا بود طی می‌شود شاه سیه در آسمان زندگی، ماه درفشان  
می‌رسد  
با گردش چرخ زمان، طی می‌شود فصل فزان چون برف و سرما بگذرد،  
باغ و بهاران می‌رسد  
فاموشی و افسردگی، از گلستانها می‌رود بار دگر در بوستان، مرغ  
فوش‌المان می‌رسد  
ای جان ز فیض آسمان، سیراب خواهد شد زمین از ابر رحمت باز هم،  
دُرهای باران می‌رسد  
یک روز کام دل به دست، آسان نمی‌آید ولی روزی مراد و آرزو، آرام و  
آسان می‌رسد

## هنر کردی

ز دست نفس خود گر جان بدر کردی، هنر کردی اگر در فلوت از عصیان،

مذر کردی، هنر کردی

اگر در وسعت دنیا، به جای پوشش دیبا گرامی جامه تقوی، به بر کردی،

هنر کردی

در اوج عزت و قدرت، که اندک داشتی فرصت به مبرومان در محنت،

نظر کردی، هنر کردی

اگر در صحنه و میدان، در آن هنگامه و بمران گذشتی از سر و از جان،

فطر کردی، هنر کردی

شبی در طاعت سبمان، اگر با دیده گریان نهان از پیشم این و آن، سمر

کردی، هنر کردی

دل از تنها در او بستنی ز قید تن اگر بستنی ز غیر او اگر رستی، ثمر کردی،

هنر کردی

اگر حق را بیان کردی، از آن گفتن زیان کردی ضرر را نوش جان کردی، اگر

کردی، هنر کردی

چو زشت و باطلی دیدی، جز از خالق نترسیدی دژ گشتی فروشیدی، هنر

کردی، هنر کردی

۱۳۶۱

### طلعت فورشید

نخفتم تا سمر بوی تو آرد شمیم مست گیسوی تو آرد  
نشستم تا پرند نره پیغام صبا از طره موی تو آرد  
نوشتم نامه و گفتم که آهم چو باد این نامه تا کوی تو آرد  
چو بینم سرو را در صحن بستان بیادم قدّ دلجوی تو آرد  
چو ماه نو نماید چهره فویش مرا در یاد، ابروی تو آرد  
به چشمم طلعت فورشید رخشان جلا و جلوه روی تو آرد

۱۳۳۸

## راه دوست

منزلی فوشتر ز گوی یار نیست لمظه‌ای چون لمظه دیدار نیست  
همت ما همدمی با دلبر است با بهشت عدن ما را کار نیست  
هر که را در دل نباشد شور عشق غیر نقش سینه دیوار نیست  
بار درد عالمی در راه دوست گر به دوش خود گذاری بار نیست  
از تکبر کس نمی‌یابد مقام ناز و کبر از مرده هشیار نیست  
درک اموال مریض بی‌نوا جز برای همدم بیمار نیست  
کی به فیض آسمانی می‌رسد آنکه هنگام سمر بیدار نیست  
راز دل بیهوده با هر کس مگو هر رفیقی محرّم اسرار نیست  
صدق می‌باید به گفتار و عمل زهد در سجاده و دستار نیست

۱۳۳۹

## نقاشی خیال

شبی نقشی از تو به رؤیا کشیده ببین ای دل آرا چه زیبا کشیده  
چه جذب جمالت شده در تماشا رفت را وراى تماشا کشیده  
بلند و سیه گیسوی مشک سا را شب دیرفرجام یلدا کشیده  
به ابرو چه پرداختم بعد گیسو به جای کمان طاق فضا کشیده  
عمیق و پر اسرار دیده نگاهت که چشم تو را مثل دریا کشیده  
به جای مژه پیش چشمان نازت ز عشاق سرگشته صفا کشیده  
به چشم نیامد ز گل نازنین تر لبان تو را رنگ گلها کشیده  
رُفت تا فروغی دهد بر شب من چه ماه دل افروز شبها کشیده  
چه مجنون صمراى عشق تو بودم تو را دلربا تر ز لیلا کشیده  
بلورین کشیده تو را ساق و دیگر ز پیگیری کار خود پا کشیده  
به توشیح آمد چه کارم «غلامی»! پریشان فطی جای امضا کشیده

۱۳۴۳

## گوهر یكدانه

بسیار گرانبارتر از گوهر جانی میف است که این بار به منزل نرسانی  
کردند تو را سجده ملایک پی فرمانگر در ره مق گام زنی برتر از آنی  
سر پیش فلك خم نمایی به تواضع گر قدر خود ای گوهر یكدانه بدانی  
فرسند و ملولت نکند بیش و کم دهر خود را اگر از قید علایق برهانی  
از نیک و بد جامعه متغذر به تغافل گر فتنه‌ای آمد، تو هم آسوده نمایی  
کامل شوی آن روز که چون شافه پربار بر هر که تو را سنگ زند، میوه  
فشانی

از یاری مظلوم مکش دست «غلامی»! گر کندن بیخ و بن ظالم نتوانی

۱۳۶۶

## در منظر یار

دارم غم تو در جان می‌سوزم و می‌سازم  
در آتشم از هجران، می‌سوزم و می‌سازم  
یوسف صفت افتادم در دام و صبورانه  
در چاه و بن زندان، می‌سوزم و می‌سازم  
چون شمع مرا پیکر در شادی و غم سوزد  
گه گریه و گه فندان، می‌سوزم و می‌سازم  
پروانه پُرسوزم، بگذار برافروزم  
بر شمع رخ جانان، می‌سوزم و می‌سازم  
چون لاله پرداغم، بشکفته این باغم  
بر شاهد این بستان، می‌سوزم و می‌سازم  
دارم صفت بلبل، در فصل فزان گل  
مسرتزده و میران، می‌سوزم و می‌سازم  
از غم نکنم فریاد، تا فصم نگردهد شاد  
با سوز درون پنهان، می‌سوزم و می‌سازم  
برفاسته همچون عود، از دامن جانم دود  
در منظر یار آسان، می‌سوزم و می‌سازم

۱۳۶۶

فدا را جانشین بنگر چه کردی  
برادر! عمر خود طی در چه کردی؟  
به غیر فوآب و فور، دیگر چه کردی؟  
پی دنیا دویدی بی تأمل  
فزودی سیخ و زر با زر چه کردی؟  
پیمبر بود و وحی و عقل و عترت  
بگو با این همه گوهر، چه کردی؟  
فطای کافر از بی باوری بود  
تو با این بینش و باور، چه کردی؟  
به فرقت تاج گزمنان نهادند  
بگو با این سر و افسر چه کردی؟  
طفیلی و جهودت کهکشانشانها  
تو با این قدر و این جوهر چه کردی؟  
شدی مسجود و محسود ملایک  
به فلقت از ملک برتر! چه کردی؟  
۱۳۴۹

## غم عشق

فداجو ز دلدار دل بر ندارد ندارد دل آنکس که دلبر ندارد  
فودیت رها کن که یابی فدا را به حق غیر از این راه دیگر ندارد  
بود شادمان کودک از مهر دایه غمین است طفلی که مادر ندارد  
بریدی مرا بال و آزاد کردی کجا می‌رود مرغ چون پر ندارد؟  
ز بیدردی از بالشی در شکایت تن فسته حاجت به بستر ندارد  
مکن شکوه از بی‌کلاهی به جایی که عاشق غم دادن سر ندارد  
جهان را یکی گفت بی‌ناظم آمد «غلامی» به این قصه باور ندارد

۱۳۶۸

## نمی‌ارزد

لباس عاریت هرگز به پوشیدن نمی‌ارزد  
گل همراه با منت، به بوییدن نمی‌ارزد  
به مفضا آبرو عاقل، دریغ از جان نمی‌دارد  
چو آبی آبرو ریزد، به نوشیدن نمی‌ارزد  
به لهو و لغو چون طفلان، مرنج از دیگران آسان  
که این بازیچه دنیا، به رنجیدن نمی‌ارزد  
تمام جد و جهد ما، که گردد صرف این دنیا نشد  
گر توشه فردا، به کوشیدن نمی‌ارزد  
چه فوش داری به دنیا دل، چه می‌نازی چنین غافل  
مقام و مکننت عاجل، به نازیدن نمی‌ارزد  
چه می‌بالی به این پیکر، که می‌پوسد به فاک آفر  
فوراک مار و مور است این، به بالیدن نمی‌ارزد  
چه خیر از عمر طولانی، به غفلت گر شود فانی  
چو گردد مرتع شیطان، به پاییدن نمی‌ارزد

۱۳۶۵

## فط نور

بر درفش فویش نقش لا زدیم چنگ در دامان آن یکتا زدیم  
پرچم فورشید را با دست جان بر فراز قلّه دنیا زدیم  
تا نباشد مانع پروازمان بر بساط دهر، پشت پا زدیم  
سکه قدسی زدیم و روز قدس ره به سوی مسجدالاقصی زدیم  
این ره از وادی فونین می‌گذشت خیمه‌های عشق در آنجا زدیم  
بر مدار حق رود تا کار فلق معبر از دیروز تا فردا زدیم  
ز آن میان ما هم به نوعی فویش را در میان عشقبازان جا زدیم

۱۳۶۶

## شمع مرده

داغم از سردی دل و جانم هر بهار و خزان زمستانم  
سفت افسرده مالم و غمگین چاره درد فود نمی‌دانم  
چند چون شمع مرده خاموشم شعله‌ور کن مرا بسوزانم  
هیمه و هیزم ترم، آری! هر چه هست از من است میدانم  
دعوی عقل و هوش می‌کردم شك ندارم كنون كه نادانم  
فاطمه جمع نیست از فردا گر پر اندوه و دل پریشانم  
بی‌تو از من فلاح برنآید مده در دست فود گریبانم  
بارالها عنایتی فرما بپر اندر فط شهیدانم

۱۳۷۸

## تواضع بر در یکتا

غبار غم ز لوح دل، به فیض چشم تر فیزد  
چو باران تند می‌بارد، ز صمرا گرد برفیزد  
صبا را روح‌افزایی، ز الطاف سمر باشد  
مسیحا دم شود نفسی، که هنگام سمر فیزد  
تواضع بر در یکتا، تعالی می‌دهد جان را  
چو افتد دانه‌ای در فاك از آن بار و ثمر فیزد  
چو یوسف در جهان پیدا، به ندرت می‌شود اما!  
به هر روزی در این دنیا، زلیفایی دگر فیزد  
چو باشد بال پروازت، درون لانه کم بنشین  
پرستو شو سفر می‌کن، که عزت از سفر فیزد  
شود پرواز جان آسان، نگاه باز اگر باشد  
که عشق و شور و شیدایی، همه از این نظر فیزد  
قوام عشق را نازم، که بعد از مردن شیرین  
هنوز آوازه فرهاد از کوه و کمر فیزد  
دوام نام اگر فواهی، به دامان هنر بنشین  
که نام نیک با تمسین، ز فاك با هنر فیزد

۱۳۴۱

## شکوفه‌ای، ثمری

فوش است فصل بهار و شباب موسم عید  
کنار جوی و لب کشت و زیر سایه بید  
هوای دلکش باغ و نسیم صبح بهار  
شکوفه‌های درختان، بنفش و سرخ و سفید  
به باغ جلوه گلها و نغمه‌های هزار  
به شور و شوق درآمد هر آنکه دید و شنید  
به کوه عطر شقایق مثنی‌ام جان فوش کرد  
به دشت باد بهاری ز هر طرف که وزید  
دوباره ماه طبیعت ز قواب فوش برفاست  
رسید مژده که عید و بهار هر دو رسید  
ز فانه جانب صمرا به شوق باید رفت  
نشانه‌های خدا را، به چشم باید دید  
کنون که شاخ بهاری، ثمر گرفته به هوش  
گل از درخت جوانی، به شوق باید چید  
که از گیاه نه‌ای، سبز شو، ز جا برفیز  
شکوفه‌ای ثمری از تو می‌رود امید

۱۳۴۰

### مکن باور که دشمن فیرفواه است

تو را گر طاعت شاه و پگاه است مبارک تر از آن ترک گناه است  
به هر کاری تأمل کن، بیندیش که گاهی در میان راه پناه است  
چه مقدور است عیب خود بپوشان نگهدار سر بی‌مو، کلاه است  
نگردد تا که ضایع حق مظلوم دفالت کن تو را گر پایگاه است  
سبک بذری که با سرعت دهد بار ستم بر ناتوان بی‌پناه است  
مناعت از قناعت می‌زند جوش گدا بر سفره خود، پادشاه است  
ندارد پایداری مکننت و مال به دنیا تکیه کردن، اشتباه است  
بسا باشد که وارون می‌زند نعل مکن باور که دشمن فیرفواه است  
به پرهیز از رفیقان دورویی منافق مثل آب زیر گاه است  
نمی‌ماند برایت تا همیشه جوانی هم رفیق نیمه راه است  
زبان‌ت را در این وادی نگهدار که غیبت کردن از مردم گناه است  
جواب قاضی شاهد چه گوئیم خدا بر مال و قال ما گواه است  
نبخشاید اگر از فضل و رحمت «غلامی»! روزگار ما سیاه است

۱۳۸۷

## ذره ناچیز

هر لمظه بیای تو، می‌افتم و می‌فیزه  
سرگشته و شیدایت، ای یار دل‌انگیزه  
من مست می‌نابم، بی‌دغدغه می‌گویم  
از غیر نیندیشم، از مرگ نپرهیزه  
فون شد دل پردردم، در راه وفای تو  
تا جای سرشک آن را، در خاک رخت ریزه  
تا چند مرا رانی کز فویش کنی دوره  
من از فود و از مردم، هم سوی تو بگریزه  
بر فاکم اگر روزی با لطف گذر کردی  
هر ذره شوه دستی، در دامن آویزه  
ای دلبر و دلداره! از توست که پر باره  
از شور می‌عشقت، سرشاره و لبریزه

۱۳۸۸

## جانباز سرافراز

من بر سر پیمانم، می‌میرم و می‌مانم  
پرورده ایمانم، می‌میرم و می‌مانم  
هر چند که بدمالم، از درد نمی‌نالم  
با زمزمه می‌خوانم، می‌میرم و می‌مانم  
با فصح نمی‌جوشم، با کفر نمی‌نپوندم  
من دشمن شیطانم، می‌میرم و می‌مانم  
با مردم باایمان، همراهم و هم پیمان  
مق‌جوی مسلمانم، می‌میرم و می‌مانم  
دلبسته جانانم، فرزند دلیرانم  
من پیرو قرآنم، می‌میرم و می‌مانم  
جانباز سرافرازم، آماده پروازم  
در فانه نمی‌مانم، می‌میرم و می‌مانم  
چون امت آزاده، پیوسته‌ام آماده  
بر ملک تگهبانم، می‌میرم و می‌مانم  
در امر ولی هستم، من یار علی هستم  
من بر سر پیمانم، می‌میرم و می‌مانم

۱۳۸۹

### مسرت جاوید

فرخ آن گوهر کمیاب که دردانه شود  
تا که در سبزترین مزرع جان، دانه شود  
یار مجنون صفتی کو که به عشق رخ یار  
دل به دلبر دهد و از همه بیگانه شود  
هر وجودی نشود قابل فیض ازلی  
شور شمع است مگر قسمت پرانه شود  
آرزوی همه این است و برآید ای کاش  
که سر کوی توام منزل و کاشانه شود  
بزمی آراسته داریم و از اغیار تهی است  
گر تو باشی بر ما، مجلس شاهانه شود  
ما که فود شهره شهریم ز عشق تو چه باك  
فخر هر بیدل زاری است که افسانه شود  
ماند در مسرت جاوید «غلامی» و نشد  
که شبی پنجه او زلف تو را شانه شود

۱۳۳۷

## این یا آن؟

موی او یا که شاه هجران است؟ روی او یا مه درفشان است؟  
چهره یار زیر سایه زلفیا که مه زیر ابر پنهان است؟  
ژاله بر برگ گل نشسته و یا عرق شرم اوست غلطان است؟  
لب جانان به فنده بشکفته یا گلی تازه از گلستان است؟  
عالمی درهم است و پر آشوب یا که گیسوی او پریشان است؟  
لعل جانفش یار و چشمه نوش یا که مصداق آب میوان است؟  
قامت دلفریب یارست این یا که سروی به صمن بستان است؟  
عاشقان صف کشیده بر در یار راستی یا صفوف مرگان است؟  
من چه گویم که عالمی یکسر در سراپای یار میران است

۱۳۴۱

## می‌ترسد

چگونه شیشه‌گر دایم ز سنگ فاره می‌ترسد  
ز نافرمانی حق، مرد حق همواره می‌ترسد  
بر این دنیا نبندد دل، هر آنکس معرفت دارد  
مکیم از عشقبازی با چنین بدباره می‌ترسد  
چو گردد منتفع دهقان شود فرسند از باران  
ولی از سقف بی‌سامان زن بیچاره می‌ترسد  
چو طفل از بازی آتش، ندارد آگهی، کوشد  
در آن آمیزد و مادر، بر آن مه‌پاره می‌ترسد  
مکن پنهان ز دشمن دقت و هشیاری خود را  
که دزد از کودک بیدار، در گهواره می‌ترسد

۱۳۷۹

### راضییم از رضای تو

منت کس نمی‌کشم، تا شده‌ام گدای تو  
هیچ دری نمی‌زنم، غیر در سرای تو  
از همه دل بریده‌ام، وز همه پا کشیده‌ام  
از همگان رهیده‌ام، اینهمه از برای تو  
وصف رفت شنیده‌ام، درد و غمت فریده‌ام  
عشق تو برگزیده‌ام، تا شده‌ام آشنای تو  
قهر کنم به قهر تو، صلح کنم به صلح تو  
دشمن دشمن توام، بنده باوفای تو  
گریه من به شوق تو، فنده من به ذوق تو  
گردن من به طوق تو، راضییم از رضای تو  
به سر دَوم بگو دوم، جان بدهم بگو دهم  
فدا شوم بگو شوم، جان و سرم فدای تو

۱۳۶۲

## یاد جانان

یاد جانان باعث آرامش جان می‌شود  
باعث آرامش جان، یاد جانان می‌شود  
جلوه می‌گیرد به اندک التفاتی قلب پاک  
فانه آینه با شمعی، چراغان می‌شود  
تنگ گردد سینه صامبدلان با اندکی  
مؤمن از درد یتیمی، دل پریشان می‌شود  
بهترین تبلیغ از آیین و دین باشد عمل  
کافر از بیند مسلمانی، مسلمان می‌شود  
نقش شرق و غرب بر آبست، از فضل فدا  
عاقبت گیتی بمق، تسلیم قرآن می‌شود  
ضعف نفس ما مصائب را کند سفت و عظیم  
قطره آبی برای مور، طوفان می‌شود  
باغبان بندد ره باغ ار به مردم در بهار  
در فزان از کرده‌های خود پشیمان می‌شود  
شعر صائب را «غلامی»! مسن مقطع کن  
که گفت: «فانه اهل کره، روشن ز مهمان می‌شود»

۱۳۴۵

## گفتیم

همه از روی و موی یار گفتیم  
همه از شوفی دلداری گفتیم  
ز شمع و شاهد و ساقی و ساغر  
ز باغ و سبزه و گلزار گفتیم  
مریضان ره بگردون باز کردند  
من و تو، ترک هر دشوار گفتیم  
دل آگاهان دوا داد گفتند و ما  
از نرگس بیمار گفتیم  
چو تقوای ستیز از یاد بردیم  
به هر آهسته‌روا دیندار گفتیم  
گناه کجروی‌هایی که کردیم  
همه از چرخ کجرفتار گفتیم

۱۳۵۴

---

<sup>۱</sup>. میان‌رو، عافیت‌طلب.

## می‌توان دیدن

به دستان فرازیده دعا را می‌توان دیدن  
به لبهای خموش نی، ندا را می‌توان دیدن  
به ایمایی حقیقت‌جو رسد تا قله معنا  
که از رویدن و زادن، بقا را می‌توان دیدن  
زیان‌های فراوانی رسد بر ما ز نادانی  
قدر را گر که بشناسی، قضا را می‌توان دیدن  
سر مویی در این هستی، نفواهی یافت بی‌مکمت  
از این ره ناظم ارض و سما را می‌توان دیدن  
شنیدن گاه با پیشم است و دیدن گاه با انگشت  
ز راه گوش گاهی آشنا را می‌توان دیدن  
نگاه ژرف می‌فواهد ببیند تا مؤثر را  
که از هر لرزش برگی، صبا را می‌توان دیدن  
ز يك دل کار صد پیشم و زبان و گوش می‌آید  
به این ابزار اگر جویی، فدا را می‌توان دیدن

۱۳۷۲

## مکافات

در دل سودایی من عشق آن بت‌فانه کرد  
کعبه را با جلوه فود، آن صنم بت‌فانه کرد  
فال کنج لب نمود و از کفم دل را ربود  
مرغ جان را صید، این صیاد با یکدانه کرد  
جز دل من جای امنی از برای او نبود  
هر غم بی فانمانی در دل من لانه کرد  
بر رخ افشان نرغ و لرزان گیسوی آن ماه را  
هر سمرگ‌های صبا هر بامدادی شانه کرد  
پیشم را نازم که در سفتی هم از یادم نبرد  
دامنم را در شب هجران پر از دردانه کرد  
شمع را آفر در آتش پای تا سر سوختند  
در مکافات ستم‌هایی که با پروانه کرد  
تلخ شیرینی است عشق، اما تمام عمر را  
صرف باید از برای درک این افسانه کرد

۱۳۴۳

## می و مستی

گر چه از مستی ندانم پا ز سر ساقیا پر کن ز می جامی دگر  
مست مستم کن که تا از شور می جز جمال او نیارم در نظر  
باز هم پیمانہ را لبریز کن بیشتر ده جام رنگین، بیشتر  
کن چنان شوریده و دیوانہ‌ام تا شوم از هر دو عالم بی‌فبر  
با همه پیری، به پا فیزه به رقص بر سر بازار و در کوی و گذر  
پر کن از می آن‌چنانم مغز و پوست تا نماند دیگر از جسم اثر  
چون ز پا افتاده و رفته ز دست باز هم ای ساقی از یادم مبر  
در ره میفانہ بسپارم به فاک تا که مستان پا گذارند به سر  
بر سر فاک «غلامی» نام می روی لومی ثبت کن با آب زر

## ایرانی

با بانگ رسا می‌گویم شیطان نکند جادویم  
تا باطل و حق بشناسم چشم و دل خود می‌شویم  
در باغ ولایت هستم از عطر ولا فوشبویم  
ایرانی باایمانم بر خلق جهان الگویم  
بیگانه‌ام از جباران با حق طلبان همسویم  
این راه فداجویانست پیوسته همین ره پویم  
گوشم به ملامت‌ها نیست در بند رضای اویم

۱۳۸۹

## بهار

به صمرا و دشت و دمن دمیده گل و نسترن  
وزیده بهاری نسیم شده سبز و زیبا چمن  
دی و برف و سرما گذشت شکفته گل و یاسمن  
پرنده هزاران به باغ نموده به هم انجمن  
به تازیانه او در سرود به تسبیح او نغمه زن  
چرایی تو اکنون فموش؟ چه لب بسته‌ای از سخن؟  
به شور آی و شعری بفوان برایم به صوت مسن  
به شکرانه شکری بگو چه داری زبان در دهن  
دو لب را چه گل بشکفان بزن فنده بر روی من

۱۳۸۹

### بر غیر مشو مفتون

مال از چه کنی افزون دیدی که چه شد قارون  
ماتم شو و باقی باش از خویش برو بیرون  
دل بسته لیلابی در عشق بشو مجنون  
مق خواه و حقیقت جو بر غیر مشو مفتون  
بیرون منه پا از مد خواهی نشوی دلفون  
يك لمظه کنی غفلت شیطان کندت افسون

۱۳۸۹

## کونو لنا زینا و لاتکونوا علینا شینا

امام صادق (علیه السلام)

دوستان افتخار ما باشید میف باشد که عار ما باشید  
عزت فویش را نگهدارید با عمل دوستدار ما باشید  
فلق و فوتان محمدی (ص) باشد میوه شافسار ما باشید  
پای در جای پای ما بنهید تا که فردا کنار ما باشید  
۱۳۹۰

## توشه فردا

بیا تا بنگریم اینجا چراییم؟ چه ایم و با که ایم و در کجاییم؟  
بیا تا راز فلقت را بجوییم که در اینجا مقید یا رهاییم؟  
بیا تا پیش از آن که ما بپرسند جوابی پیش خود حاضر نماییم  
بیا تا از نواها بهره گیریم بسا باشد که فردا بی‌نوااییم  
بیا تا دستانمان باز است و داریم به فکر توشه فردا برآییم

۱۳۶۴

### فیرالزاد التقوی

به کسب دانش و تقوی و دین گوش مدیث مصطفی را کن دُر گوش  
ز آموزش مشو يك لمظه غافل که جان بی فرد شمعیست فاموش  
مکن جز صرف راه علم، جان را که جز آن بار سنگینی است بر دوش  
اگر علم و عمل توأم نباشد بود بی فیر چون زنبور بی نوش  
بود عین عبادت فواب عالم که فونش میزند با ذکر مق جوش  
نه علم است آنکه از مقت کند دورچه، کفر از جهل می آید نه از هوش  
اگر علمت ز تقوی مایه گیرد عروس بفت را گیری در آغوش  
فدا فرمود: «فیرالزاد التقوی» به کسب دانش و تقوی و دین گوش

۱۳۶۳

### راه علی (علیه السلام)

چه آفر مُرد باید دیر یا زود فنك آنکس که فکر زاد ره بود  
عزیزان را اسیر فاك چون دید درین عبرت سرا غافل نیاسود  
چه دارد افتخار شیعه بودن به زشتی دامن خود را نیالود  
مسلمان بوذر و مقداد بودند علی(ع) گر نیستی سلمان توان بود  
اگر ما مرد راه حق نبودیم از این پس جهدمان شاید دهد سود

۱۳۵۲

## بیم مساب

ای ز حال فویشتن غافل! به هوش بهر دنیا چشم از عقبا میپوش  
بار دوش فویش را سنگین مکن تا توانی بر سبکباری بکوش  
جان پاکان لرزد از بیم مساب وای بر گندم‌نمای جو فروش  
اینکه امروزش به ترمیم آمدیم چون من و تو آرزوها داشت، دوش  
توشه و زاد سفر آماده کن تا نگردیده است شمع جان فموش

۱۳۴۰

## روح فدا

به کرامت به سفا می‌مانی به حقیقت به صفا می‌مانی  
روح‌بخشی سمر را داری از لطافت به صبا می‌مانی  
مجبب در محضر تو شرمنده است در نجابت به میا می‌مانی  
به وفاداری امت سوگند تو ز خوبی به وفا می‌مانی  
به تو گرمست دل خلق جهان تو به خورشید سما می‌مانی  
مرکت زا به طریق حقیقت و به خون شهدا می‌مانی  
می‌بری تا به فدا دلها رات و به آیات فدا می‌مانی

۱۳۶۷

## کجا رفتند

یکی یکی همه یاران پارسا رفتند به همنشینى فوبان کربلا رفتند  
نبود عرصه هستی پسند فاطرشان که چون هما به بلندای قله‌ها رفتند  
تمام هستی خود وقف دیگران کردند دریغ کاینهمه زود از میان ما رفتند  
درد فلق نثار همه شهیدان باد که گاه با هم و گاهی جدا جدا رفتند  
نه تسلیت، که بگوییم تهنیت به شهید که سوی کنگره عرش کبریا رفتند

۱۳۶۱

## مهر و قهر

ای که هستی را به يك «گن»<sup>۱</sup> سافتی فرش افکندی و عرش افرافتی  
آب و فاك و باد و آتش را به ما گه به مهر و گه به قهر اندافتی  
هر چه بنمایی تو عین حکمت است گر ادب کردی، اگر بنوافتی

## رشته جان

هر روز یکی می‌برد از رشته جانم هر روز به فقدان عزیزی نگرانم  
هر شام از اندوه کسی می‌خورم اندوه هر روز و شب از غصه یاری نگرانم  
افسردگی‌ام دوری از همسفران است هر چند که فود از پی این کوچ روانم

۱۳۹۰

---

<sup>۱</sup>. گن فیکون سوره بقره آیه ۱۱۷ سوره یاسین آیه‌های ۸۲ و ۸۳ و غافر آیه ۶۸

## قصیدہا

## قرآن

مدیث عشق جانان است قرآن صفا بخش دل و جان است قرآن  
پیام رحمت معبود با عبد کلام می سبحان است قرآن  
برای سالکان محضر یار کتاب عشق و عرفان است قرآن  
عروج فاك تا افلاك را مبل براق قرب یزدان است قرآن  
هزاران معنی پیچیده دارد به ظاهر گر چه آسان است قرآن  
شده نازل که درك آن توانی به مد فهم انسان است قرآن  
هدایت می کند اهل یقین را تعالی بخش ایمان است قرآن  
نیفزاید به ظالم جز فسارت به مؤمن لطف و غفران است قرآن  
نجاتی نیست بی آن در دو عالم سعادت را نگهبان است قرآن  
غم از دل می برد این آسمانی که بر هر درد، درمان است قرآن  
دلیل و محبت و تنزیه و تبشیر کتاب حق و برهان است قرآن  
تمیز خیر یا شر را به تمقیق ز قرآن جو که فرقان است قرآن  
ز مامل ارزش پیغام پیدا است که در امد(ص) نمایان است قرآن  
بود قلب محمد(ص) منبع نور از این سرچشمه جوشان است قرآن  
نخوانده ارزش آن را ندانی بخوان قرآن، که قرآن است قرآن  
«غلامی!» در اطاعت کوش از حق به سوی بنده فرمان است قرآن

۱۳۷۶

## مسجد

خانه فالق یکتا مسجد بهترین خانه دنیا مسجد  
مجلس ذکر و مناجات و دعا محفل انس و مصلى مسجد  
سجده کن تا که گواهی باشد شاهد صادق فردا مسجد  
بال پرواز سماواتی ما از زمین تا به ثریا مسجد  
می‌کند جزب فداجویان را قطره‌ها مرده و دریا مسجد  
تا به دیدار خدا بشتابیم می‌دهد دمیده آوا مسجد  
بر جماعت اگر اقبال شود می‌کند درد مداوا مسجد  
دست‌هایش به دعا هست بلند زیر این گنبد مینا مسجد  
می‌کند نفی بت و باطل و ظلم عدل و حق را کند امضا مسجد  
مجمع همدلی حق جویان موجب ومدت دلها مسجد  
آسمان را و زمین را پیوند داده با عشق چه زیبا مسجد

۱۳۷۱

## نماز

اساس و پایه ایمان نماز است جواز ممضّر یزدان نماز است میان خلق و خالق رشته نور نشان وصل با جانان نماز است مضور عبد با معبود مطلق مبارك فرصت انسان نماز است «الم اعهد اليكم» را شنیدی وفا بر عهد و بر پیمان نماز است اقم فرموده، می‌باید بپا داشت قواچ دین جاویدان نماز است عروج روح تا اوج تقرب طریق روضه رضوان نماز است به یاد و ذکر حق دل گیرد آرام امان و امن و اطمینان نماز است مصفا می‌کند آینه دلفروغ دل، صفای جان، نماز است دعا و ذکر و تسبیح و مناجات نیاز و راز با سبمان نماز است چو شد رد جمله مردود است اعمال همه طاعات را میزان نماز است نماز چنعه را دریاب دریاب! شگوه امت قرآن نماز است میان مؤمن و کافر بود فرقت میز کفر با ایمان نماز است نماید نهی از فمشا و منکر «غلامی»! موجب غفران نماز است

۱۳۶۹

## طیب

گر چه بر هر درد باشد فالق سبمان طیب  
هست بر درد دل درماندگان قرآن طیب  
چونکه در هر کار از اسباب باید بهره جست  
هست اسباب شفا در موزه درمان طیب  
گر خدا فواید به موی، کوه اندوهی برد  
بوی پیرهن شود بر پیر در کنعان طیب  
امر پُر قدر طبابت، کار نیک انبیاست  
افتخار این بس که دارد پیشه نیکان طیب  
همت و سعیش نجات جان بیمار است و بس  
می‌شود رنجور تا رنجی دهد پایان طیب  
کاردان و مرم راز است در واقع پزشک  
می‌کند عیب تو را از دیگران پنهان طیب  
جسم دردآلود را آرام کردن سفت نیست  
جست باید از برای دردهای جان طیب  
جان فدای هشتمین اختر که صد بیمار را  
کرد بی‌دارو چنان درمان که شد میران طیب  
(میلاد ابوعلی‌سینا روز پزشک) ۱۳۷۸

## پرستار

در گلشن هستی گل بی‌فاز پرستار/ در وادی غم شمع شب تار پرستار  
جز آرزوی صحت بیمار ندارد/ دایم به همین شوق کند کار پرستار  
آنگونه که مادر کند از طفل مراست  
در کار مفاظت کند اصرار پرستار  
گر دیر شود صحت او می‌فورد اندوه  
همچون پدر و مادر بیمار پرستار  
ایتارگری بین که در آسودگی از درد  
بیمار همی فواید و بیدار پرستار  
آسوده بگو درد دلت را و مخور غم  
مشفق بود و مونس و غمفوار پرستار  
نازت کشد از مهر و نیاز تو برآرد  
کالای تو درد است و فریدار پرستار  
میلاذ مهین بانوی عالم شده (روزت  
تا درس ازوگیری و رفتار پرستار  
زینب شده الگوی تو این قدر عظیم است  
والاست تو را ارزش و مقدار، پرستار!  
توفیق نصیبت شده فرصت مده از دست  
هان منزلت فویش نگهدار، پرستار!  
۲۱ آبان‌ماه ۱۳۷۰ (میلاذ زینب کبری(س) و روز پرستار)

## امواج ارونند

هلا مستضعفین مانده در بند! لا ای حق پرستان برومند!  
آلا ای وارثان صمنه فاك! به ذلت تن سپردستید تا چند  
چرا غافل ز فویش و از فدایید آلا ای جانشینان خداوند!  
مسلمان و به ذلت تن سپردن؟ مسلمان و چنین وامانده در بند؟  
به قرآن در عمل گر بازگردی شوی در هر دو عالم آبرومند  
جدایی مایه ضعف و شکست است به ومدت می‌توان بیخ ستم کند  
رهایی قیمتی دارد که باید گذشت از جسم و جان و مال و فرزند  
نبودت گر به دل بیم شهادت شیاطین بر خود از بیم تو لرزند  
فط سرف شهادت اوچ عشق است شهیدان با فدا دارند پیوند  
دلت گر پر شد از ایمان نجیبی بجنبد گر ز جایش کوه الوند  
ندیدی شیرمردان بسیجی گذر کردند از امواج ارونند  
ندیدی دشمنان همپای صدام برای ما فوردند سوگند  
همه مُرد و کلان شُرق تا غرب مدد کردند و جز فسران نبردند  
ببین در غزه و لبنان چه کردند عزیزان فداجوی هنرمند  
مرید سرور آزادگان باش که عاشوراست یکسر عبرت و پند

۱۳۸۷

## دریای گوهربار

بفت مرد و مونس و غمخوار زن همنوا و همنشین و یار زن  
مرد بیداری شبهای بلند در کنار همسر بیمار زن  
بی‌وجودش زندگی بی‌معنی است منکری؟ از زندگی بردار زن  
گوهر انسان از این گنجینه است هست چون دریای گوهربار زن  
کرد یاری ز ابتدا اسلام را بود از اول روز با حق یار زن  
قدردان ارزش او کس نبود هست از اسلام منت‌دار زن  
فیر از او فواهی مدارا کن به او مرد عاقل کی کند آزار زن

۱۳۶۹

به پیشم کور دشمن فار باشیم  
نمی‌فروشند ما هشیار باشیم نمی‌فروشند ما پربار باشیم  
به رزم دشمنان امروز باید ز علم و معرفت سرشار باشیم  
برای اعتلای نام ایران همه با هم رفیق و یار باشیم  
همه هم بسته و یکدست و یکدل به گاه رنج و غم غمخوار باشیم  
به جز از خالق یکتا نترسیم شجاع و شافص و دلدار باشیم  
نمونه در تلاش و کوشش و کار مطیع و بنده دادار باشیم  
به فرمان فدا و عشق رهبر عزیز و سرور و سالار باشیم  
عزیز دوستان باشیم و هستیم به پیشم کور دشمن فار باشیم  
برای مسلمین با رفق و رحمت «اشدء علی الکفار باشیم»  
وطن را سربسر آباد سازیم شکوه افزای این گلزار باشیم  
نورزد تا طمع دشمن بر این ملک تداوم‌بخش این رفتار باشیم

۱۳۸۷

## پل جهان

هست جهان چون پُل و ما رهگذر راهروی از همه جا بی‌فبر  
رهگذرانیم پراکنده‌دل بی‌فبر از غایت راه و سفر  
زیور و زینت شده هر سوی راه تا که شود فیره؟ که پوشد نظر  
داغ فریب است فریبایی اش تا ببرد از تو هراس فطر  
قصداقامت چه کنی روی پل؟ فانه چه سازی به میان گذر؟  
رفته ز یادت به چه کار آمدی؟ میست بگو مقصد ما، ای پسر؟!  
هر که نداند ره و ره بسپرد می‌شود از مقصد فود دورتر  
هان که بجوییم طریق صواب از بشری از همگان پاکتر  
سید و مولی و بشیر و نذیر گفت به این پیشم به دنیا نگر  
کار جهانست همه آزمون تا که برد گوی ز میدان به در  
از همگان برتر و بالاتری آبروی فویش به زشتی مبر  
جمله نهادند و تو برداشتی بار امانت به تو شد مستقر  
منزلت فویش نگهدار باش دایم از ابلیس مذر کن، مذر  
گاه مننه هیچ به راه گناه توبه کن از جرم و فطأ، زودتر  
سامل بی‌موج فریبنده است تا نشوی غرق، مرو پیشتر  
زیور دنیا بود ابزار کار زیور بی‌فیر ندارد ثمر  
بهره از ابزار گرفتن فوش است گر نکند مفظ چه سود از سپر  
گنج زر و سیم فراهم مکن توشه‌ای از فیر ز دنیا ببر

۱۳۸۸

## عبرت

زندگی آرام می‌روید به روی شافسار  
سر برآرد از جوانه در بهاران برگ و بار  
دستهای فشك شافه پرطراوت می‌شود  
برگها در موج می‌رقصند از باد بهار  
از هزاران، نغمه شوق و طرب در گوش جان  
می‌رسد آوازه‌ها از باغ راغ و مرغزار  
هر شکوفه بارور می‌گردد و از لطف رب  
شافه‌ها پر می‌شود از میوه‌های آبدار  
فصل تابستان بود، اوج کمال و رشد باغ  
گر چه دایم نیست چیزی برقرار و پایدار  
کم‌کم ایام فزانِ عمر بستان چون رسید  
زعفرانی می‌شود باغ زمردگون عذار  
صور اسرافیل گویی می‌دمد در بوستان  
برگهای زرد را از شافه بینی در فرار  
آنچنان کز ابر ریزد پولک برف سفید  
سکه زر فرش سازد صمن باغ و سبزه‌زار  
می‌دود همپای باد سرد اکنون آنکه دوش  
سهمگین طوفان نمی‌بردش ز آرام و قرار  
عمر ما هم فصل دارد، روز و هفته ماه و سال

تا که از نفل وجود ما چه می‌آید به بار  
کم نه‌ای از فاك، ای جان! رویشی رشدی نما  
کمتری از دانه؟ چون گل در بهاران سر برآر  
فصل تابستان عمر آدمی چون می‌رسد  
می‌کند بار وجود هر کسی را آشکار  
ضعف و سستی و فزان عمر می‌آید ز پی  
تا که داری فرصتی از کار و کوشش سر مفار  
هم فزان از مهر یار و هم بهار از لطف اوست  
روز روشن بهر کار و بهر رامت شام تار  
غم مفور! در مرگ بستان رویشی کاملتر است  
فاک سبز و باغ مست و شافه‌ها در اوچ بار  
عبرت و آیت بود این تا نگویی از من است  
جان و مال و مکننت و جاه و مقام و اعتبار  
۱۳۶۶

## والفجر و لیالی عشر

سوگند به فجر، فجر اکبر سوگند به ده شب منور  
سوگند به فرد و زوج قرآن سوگند به شب که می‌رود سر  
امت همه باز کرده آغوش بگیرفته چو جان امام در بر  
چون دیو رود فرشته آید حق آمد و رفت باطل و شر  
فوش آمدی ای مهاجر پاک! فوش آمدی ای عزیز رهبر!  
می‌رفت به اوچ کهکشانشانها این شعر و سرود شادی‌آور  
آسیب و گزند دور از او باد تا هست مدار ماه و افتخار  
اکنون که به لطف حق (هاییم از سلطه شرقت و غرب کافر  
اکنون که به همت فمینی(ره) شبهای سیاه غم شد آفر  
اکنون که نمی‌رود به غارت سرمایه پرربهای کشور  
اکنون که برای ما ز اغیار تکلیف نمی‌شود مقرر  
اکنون که ولی ما فقیه است عامل به شریعت پیمبر  
اکنون که به جنگ چند ساله شد قدرت و قدر ما فزونتر  
اکنون که همه سبب مهیاست از بهر عروج و رشد جوهر  
گر جهد کنی، به حق جهان را با راییت حق کنی مسافر  
شکرانه این عظیم نعمت ای امت پر دل هنرور!  
در فجر، مشاهج جسم و جان را با سوره فجر کن معطر  
ای نفس متین و مطمئننه! برگرد به سوی ربّ اکبر  
در مجمع بندگان او باش در جنت و همجواری میدر ۱۳۶۳

## پاسدار

پاسدارا! گر نبودی کشور ایران نبود  
چاره آن روز فونین غیر بذل جان نبود  
داشتی قرآن به دستی، دست دیگر بر سلاح  
گر نبود اینگونه، ای جان! یادی از قرآن نبود  
ترك سامان گر نمی‌گفتی برای انقلاب  
کار جمهوری اسلامی بدین سامان نبود  
در هراس از دوست دشمن، مرмба بر قدرتت!  
سدّ پولادین نبودی! در تو گر ایمان نبود  
شد به فونت آبیاری تا که بذر انقلاب  
این نهال نوجوان را بیمی از طوفان نبود  
کشور از کام نهنگان، با شما آمد برون  
«فلقی»<sup>۱</sup> «ملی»<sup>۲</sup> «شاهی»<sup>۳</sup>، مرد این میدان نبود  
ما به خواب و دشمنان در کار و بی‌مد کیدشان  
لمظه‌ای از دیده بیدارتان پنهان نبود  
يك جهان دشمن ز شرق و غرب و بیرون و درون

---

<sup>۱</sup>. منافقین

<sup>۲</sup>. ملی‌گرایان

<sup>۳</sup>. طرفداران سلطنت

جان به در بردن میسر، هرگز از ایشان نبود  
از خلوص تو است جانا این که می‌گوید امام:  
امتی اینگونه مخلص در همه دوران نبود  
درس ایثار و شهادت از مسین(ع) آموختی  
ورنه بی‌استاد و رهبر، مشق ما آسان نبود  
ما و من هیچیم، اینجا هر چه بود و هر چه هست  
غیر فضل لایزال ایزد سبحان نبود  
طبع ممدود غلامی، بیش ازین وسعت نداشت  
ورنه این گفتار حق را، بی‌گمان پایان نبود

۱۳۶۱

### با جلوه جمال خمینی(ره) بهار شد

شکر خدا که دولت حق برقرار شد شکر خدا که دشمن حق تار و مار شد  
منت فدای راه، که روح خدا با دم مسیح بر ما دمید و امت ما هوشیار شد  
آن ملتی که دوش زبون و ذلیل بود امروز پیشوای همه روزگار شد  
نسل جوان که سرفروش بازیچه بود و لهو مرد صف نبرد و یل کارزار شد  
تا انقلاب را ز فتنه دشمن کنند مفظ آن يك جهادگستر و این پاسدار شد  
شد کارگر به سنگر تولید مستقر زارع شکوه مزرعه و کشتزار شد  
در لمظه‌ای که دولت و ملت یکی شدند شد انقلاب بیمه و کار استوار شد  
کار عظیم جنگ و فرابی انقلاب ترمیم با عنایت پروردگار شد  
فیض شهادت است، نشان و مدال حق آن هم نصیب دولت فدمتگزار شد  
بسیار چون بهشتی از امت خدا شدند بسیار جان که در ره قرآن نثار شد  
فر و شکوه دولت مستکبران شکست مجد و علو دولت حق آشکار شد  
گفتی نمی‌شود به یکی گل بهار، هان: با جلوه جمال خمینی(ره) بهار شد

۱۳۶۳

## فجلم

همه جا محضر یار است، ز جانان فجلم  
نیست پنهان ز فدا، از تو چه پنهان فجلم  
تا به رضوان و رضایش برسیم باره داد  
جوهره نور و شوم لایق نیران<sup>۱</sup> فجلم  
در سخن هست مرا تکیه بر ایمان بسیار  
عمله نیست چه بر پایه قرآن، فجلم  
کر چه بر پیکر من جامه رنگینی نیست  
کهنه می پوشم و از مردم عریان فجلم  
ذلت است اینکه نهد پای به مرزت دشمن  
به گنایم زده سر بعثی شیطان فجلم  
باید این ننگ به فون شست ز دامان وطن  
کربلا گر نشود زنده در ایران فجلم  
پی نابودی ما دشمن و در خانه به ما  
دوست از پشت زند خنجر بران فجلم  
او فجل نیست از این کارش و من در همه عمر  
ز آنچه رف داد به سرچشمه<sup>۲</sup> تهران فجلم

---

<sup>۱</sup>. جهنم.

<sup>۲</sup>. هفتم تیرماه ۱۳۶۰ انفجار دفتر حزب جمهوری اسلامی در سرچشمه تهران

می‌دود ذوق کنان بر سر مین رزم‌آور  
او ندارد غم جان من به غم نان، فجله  
آب می‌نوشم و یاد آورم از جبهه که گاه  
تشنه در معرکه رزمنده دهد جان فجله  
نوجوانان پی رزمند و من آسوده به بزم  
از عزیزان رها کرده دبستان فجله  
قد خمیده پدران را چو به سنگر بینم  
از گران همتی پیر مسلمان فجله  
روضه پاک شهیدان شده پر لاله‌ی فون  
دیگر از سیر و تماشای گلستان فجله  
برف و سرما و عزیزان همه در جبهه جنگ  
شکوه چون می‌کنم از سوز زمستان فجله  
مرهمی می‌نهم از گاه به زخم دل ریش  
از بدنهای ز خمپاره گل‌افشان فجله  
می‌زنم دست به کار خود و چون می‌نگرم  
دست رزمنده‌ای افتاده به میدان فجله  
چونکه در فانه‌ام آسوده نشینم، در دل  
از عزیزان جدا مانده ز سامان فجله  
دور از پیشم یتیمان هم اگر کودک فویش  
بنشانم ز سر مهر به دامان فجله

مادر چنډ شهيد است و خدا را شاکر  
من به اندک المی سر به گریبان فجلم  
پیکر بی سر فرزند زند بوسه شکر  
پدر پیر، من از هیچ هراسان فجلم  
سر و جان می‌دهد آسان به ره یار شهید  
من بی‌درد چنین سخت و گرانجان فجلم  
در ره عزت اسلام شهیدان رفتند  
فونشان پاس نداریم چرا؟ زان فجلم  
بین صفا و عظمت را که فمینی(ره) فرمود  
من از ایثار شما مردم ایران فجلم  
۱۳۶۰

### فلق در فجر فریادت شکفته

سلاح ای شیرمردان دلاور! سلاح ای شب شکاران مظفر!  
دروود ای کفرکوبان ستم سوز! سپاس ای مق گذاران تکاور!  
بسیجی‌های بی‌آلایش و پاک! شجاعان فداجوی هنرور!  
که آئین شرف را پاسدارید ز کید دشمن کین‌توز ابتر  
برای مفظ دین هجرت گزیدید به سوی جبهه از اقصای کشور  
شما را قله عشق است مأوا شما را وادی شوق است معبر  
شما را مأمن است اندر دل ماه شما را پیشم فورشید است سنگر  
شما دست فدا در آستینید به قلب دشمن مقید فنجر  
بود بر عرصه پیکارتان تنگ چو گیرید آسمان را زیر شهپر  
بود در بازی چو گانتان فرد بگیریید از فلك چون گوی افتر  
صدا در نیلگون چرخ پیچد چو ا زدل برکشید الله اکبر  
که از آن زهره دشمن شود آب از این فریا دشیطان می‌شود کر  
به یاری فدا و عزت دوست برآرید از زمین بیخ ستمگر  
به مجنون<sup>۱</sup> فصم را کردید مجنون ز فتح فیبری، در فتح فیبر<sup>۲</sup>  
به جبهه بگذرید از سیل آتش که در میرت فرو ماند سمندر  
دل دریا به شور و اضطراب است چو می‌تازید در آنجا شناور

---

<sup>۱</sup>. عملیات جزیره مجنون

<sup>۲</sup>. عملیات خیبر

بلرزد ناوگان از بیم قایق که پیل اینجا شود از مور کمتر  
فرو ریزید با ابرام اگر خصم کشد بر گرد فود سد سکندر  
اگر این روز را در خواب می‌دیدن می‌شد با شما هرگز کلنجر  
ز شور و عشق و ایثارت چه گویم؟ بسیجی مرد میدان! ای دلور!  
تو هستی مامی قرآن، که دارد به بازوی عزیزت بوسه رهبر  
فلق در فجر فریادت شکفته شفق از سرخ یاد تو اممر  
به قصد جان دشمن در دل شب شهاب تیر جانسوزت کشد پر  
تویی از برکت ایمان معظم بود کافر ز کفر فود ممقر  
تو شعری شعر نغز آفرینش تو شوری شور هستی، ای برادر!  
ز اوصاف تو يك از صد نگفتم که از تعریف و توصیفی فراتر  
ستائیدن ز من کاند فرودم تویی را اینچنین در اوچ باور  
کجا آید؟ «غلامی» شعر فود رابه نامت، ای مجاهد! داده زیور  
۱۳۶۱ (در جبهه‌های جنوب و دیدار رزمندگان)

## رنج بود مایه رشد بشر

معبر دنیاست ممل گذرمقصد این سیر سرای دگر  
در پی آسایش و آرامشی؟ راحتی و فوهاب کجا و سفر؟!  
ماصل دنیاست همه درد و رنج راه پر از مادته و دردسر  
عاقل و فرزانه کزو دل بُرید غافل و دیوانه که انباشت زر  
چند غم و غصه دنیا فوری؟ در غم جان باش و ز دنیا گذر  
درد و غمی را به دلت راه ده کز غم دنیا کندت بی فبر  
رنج گران، رنج کم از یاد بُرد این سفن فوش نشنیدی مگر؟  
آینه را آب چو از سر گذشت آه در او هیچ ندارد اثر  
غرقه دریا، نهر اسد ز موج چونکه ز سیلاب برآورده سر  
گر شدی آگاه ز مال غریق یا ز بلاهای عظیم دگر  
از نم باران نشدی بیقرار در غم نانی نشدی نومه گر  
گام بزن در ره مردان مرد تا که ببندی پی سفتی کمر  
راه به جایی نبری بی تلاش رنج بود مایه رشد بشر  
مرد بود آنکه ندارد هراس از ضرر و از فطرِ فشک و تر

۱۳۶۷

## گرفت

شب به پایان آمد و شیطان گرفت مق چه آمد باطل از میدان گرفت  
آنکه شد پر اشک چشم فلق از او عاجز و بیچاره و گریان گرفت  
بود پندارش که باشد جاودان با وجود «گارد جاویدان» گرفت  
کرد ویران کشور و وامانده‌ای جای خود بنهاد و از ایران گرفت  
گفت: سنگر داره و سردار پیر پیر سنگردار هم، آسان گرفت  
درز بازرگان برایش باز بود «بفتیار» از مرز بازرگان، گرفت  
موج فشم فلق را شومی گرفت «مرغ طوفان» زود از طوفان گرفت  
بی‌شمار از مرزهای نیمه باز مالک و سرمایه‌دار و فان گرفت  
ماجب و دربان فراوان بود لیک دزد با همراهی دربان گرفت  
آنکه چندی کوس سالاری نوافت با نفاق خود از این سامان گرفت

آنکه می‌زد سینه چاک از بهر فلق هم‌ره راننده سلطان گرفت  
«فلقی<sup>۱</sup> و ملی<sup>۲</sup>» فلاف انتظار با همه دعوی، ز بیم جان گرفت  
ساکن پاریس شد با توطئه هر ابر نامردی از ایران گرفت  
لاله‌ها رویید و فوش شد بوستان چون سپاه «بعثی» از بوستان گرفت  
در نبرد فتح، نیروهای کفر از شکوه امت قرآن گرفت  
هر چه نیرو جمع شد از شرق و غرب شرمگین از خاک فوزستان گرفت  
این همه پیروزی و نصر از فداست کفر و شرک از جلوه ایمان گرفت  
این شرف را از فمینی یافتیم شب به پایان آمد و شیطان گرفت

۱۳۶۱

---

<sup>۱</sup>. منافقین

<sup>۲</sup>. ملی‌گرایان

## معجزه قرن

فجر شکفت از گلِ رفسار فمینی(ره) مطلع فجر آیت دیدار فمینی(ره)  
معجزه قرن شد و در دهه فجر شاه شکست از فط پیکار فمینی(ره)  
تیرگی و ظلم و شقاوت همه رفتند ظلمت و شب ممو شد از کار فمینی(ره)  
کرد تبه مکر شیاطین جهان را نور خدا داشت چه افکار فمینی(ره)  
زلزله و ولوله افکنده به باطل جلوه حق است به کردار فمینی(ره)  
ملت شیطان زده و ففته ایران الگوی عالم شد از ایثار فمینی(ره)  
رهبری امت شایسته اسلام هست به حق، حق و سزاوار فمینی(ره)  
آنکه به ما داد بها، رهبر ما بود قدر من و ما است ز مقدار فمینی(ره)  
زندگی ساده ز پیرایه او بین درس عمل گیر ز رفتار فمینی(ره)  
غیر خدا نیست چه در فکر و ضمیرش هست فداوند نگهدار فمینی(ره)  
مطلع شعرت چه لطیف است «غلامی»! فجر شکفت از گل رفسار فمینی(ره)

۱۳۶۰

## بروجن

به یکتا دلبر پیدا و پنهان به تنها یاور و معبود و جانان  
به نام آنکه از لطفش عطا کرد به خلقت تاج کرمنای انسان  
از او توفیق می‌فواهم که سازم مدیثی از دیار خویش عنوان  
بروجن نقطه‌ای در قلب میهن بود همسایه با شهر سپاهان  
هوایش در زمستان سرد و فشک است بود مطبوع در غیر زمستان  
ز جمله ویژگیهایش بود اینکه می‌ساید سر از رفعت به گیهان  
دو هزار و صد و هشتاد متر است بلندایش ز سطح بحر عمان  
مزارع در کنار شهر سرسبز درفتان صفزده در هر فیابان  
تماشایی است در دیمه و بهمن بلورین شافه‌ها مانند مرجان  
صفای شهر و دشت و کوه و صمرا به زیر برف می‌گردد دو پندان  
«سیاسرد» است در نزدیکی شهر که دارد چشمه‌ای از سنگ جوشان  
چناران ستبر سایه گستر نشان دارند از عمری فراوان  
کنار تپه‌ای سرسبز صد باغ بهم پیوسته با اشجار الوان  
بود پای درفتان نهر جاری بدان صورت که رفته شرح رضوان  
صفای جنت الفردوس دارد ز دلکش صوت مرغان فوش‌المان  
بروجن زادگاه فیرین است بود اینجا دیار نیک مردان  
دیار پاکبازان فداجوی دیار عاشقان دین و قرآن  
مضور و شور مردم بی‌نظیر است به تاسوعا و عاشورا در استان  
مصلی\_ه'ها و مسجدهای بسیار بود در جای جای آن نمایان

شمال شهر در باغی مصفا شهیدانند افتراهای تابان  
جوانان و میان سالان به جبهه درخشیدند با ایثار و امسان  
از این فطه کمک بس کاروان رفت به غرب کشور و اهواز و بستان  
کنون هم پاسداران ولایند چه باشد تا از او دستور و فرمان  
همیشه حاضر و در صحنه هستند برای یاری اسلام و قرآن  
مکیه و عالم و مردان عارف فراوان داشته دارد هم الآن  
هنرمندیست «بهرامی» که تنهادر اینجا موزه‌ای کرده است بنیان  
گذشته شاعران نامدارش مقدم فرخی و دفتری دان  
صفایی شارق و صهبا و مشفق شهاب و قانع آن پیر نوافخوان  
از اشراقی و سالک افتری، شمس ز زنها نیره می‌گردد عنوان  
هم اکنون هم فراوان شاعرانند که فواهم از خدا توفیق ایشان  
غریب اینجا نکرد امساس غربت ز فوش برفوردی مردم به مهمان  
از اینرو هر که شد ساکن، فودی شد فودی شد ماندنی شد تا به پایان  
صفات نیک و انسانی مردم بود شایسته تمسین و اذعان  
ز ظلم و فتنه بیزارند، فواندی به شعر فرخی در هجو سلطان؟  
نداده تن به زور و ظلم و ذلت از اول در تعارض بوده با خان  
ضرر کرده است از این فصلت ولیکن نبود از این ضرر هرگز پیشیمان  
فدا این فلق فوب و مهربان را از آسیب و بلا باشد نگهبان  
«غلامی» را بسا بفتشد فداوند به انفاس و دعای اهل ایمان

۱۳۷۳

## مفہمات

## شاهکار آفرینش

آنکه اندر کار خود سرمایه از جان می‌گذارد  
جمله هستی و وجودش را به دستت می‌سپارد  
پای در پای نهالش می‌نشیند تا بر آرد  
آن ولینعمت که هرگز بر سرت منت ندارد  
آن که هستی بی وجود او ندارد هیچ معنا  
مادر است آری همان شایسته بانوی هنرور  
آنکه در معراج رفت از دامن پاکش پیمبر(ص)  
چون صدف در بطن خود می‌پرورد شهباز گوه‌ر  
آنکه از اویند در گیتی همه سالار و سرور  
آن مبارک جان که باشد روز او میلاد زهرا(س)  
از برای راحتت از راحت خود می‌گریزد  
تا برآرد فواہشت با فواہش خود می‌ستیزد  
فون دل جای سرشک از دیده در رنج تو ریزد  
از کنار بسترت تا برنخیزی، برنخیزد  
شادمانی تو را دارد در این دنیا تمنا  
آنکه سر تا پا وجود نازنین او بود دل  
همچو شمعی می‌فرزد تا صفا بختند به منزل  
بر تو هستی بختند و پیزی نفاہد در مقابل  
در ره ایثار کس با او نمی‌گردد مقابل

شاهکار آفرینش، سرفراز هر دو دنیا  
بی وجودش باغ هستی سبزه و منظر ندارد  
سبزه و منظر چه گفتم؟! شاخ بارآور ندارد  
شاخ بارآور چه باشد؟! اصله و پیکر ندارد  
اصله و پیکر چه گویم؟! ریشه و مادر ندارد  
در حقیقت گر نبود او مرد، می شد از که پیدا؟  
مادر آن واله، که مکش از همه باشد فزونتر  
گر کنی جان را فدایش، باز مدیونی به مادر  
قدر او بشناس و از فرمان حق او مکش سر  
هان! نسازی فاطر او را به گفتاری مکدر  
ای که داری بر علی و زینب و زهرا(س) تولی!  
۱۳۷۲

## عاقبت کار

فرمود ناصم: که تو در بند چستی؟!

عمریست بی‌تفکر و عبرت بزستی

پرسیده‌ای ز خویش چه کردی و کیستی

(روزی رسد تو را که در این جمع نیستی

با يك نسیم شمع وجود تو افسرد

آمد چه وقت مرگ محالت نمی‌دهند

فرزند و جاه و مال وصال نمی‌دهند

شغل و مقام و جاه کمال نمی‌دهند

چیزی به غیر و زر و بالت نمی‌دهند

اهل فرد به عاقبت خویش بنگرد

أفتد چه بر دیار فموشان گذار ما

گویند ففتگان: که فتاده است بار ما

شمع و چراغ و لاله ندارد مزار ماهان!

بنگرید از سر عبرت به کار ما

ناچار (روزگار شما نیز بگذرد

۱۳۵۶

عذر تو می‌پذیرم

ای بنده گنهکار! هستم تو را فریدار  
خود را به غیر مسپار من غافر و قدیرم  
عذر تو می‌پذیرم

من فالح عظیمم بفشنده و کریمم  
بر بندگان رمیمم من غافر و قدیرم  
عذر تو می‌پذیرم

کردی مرا فراموش دادی به دیگران گوش  
با غم شدی هم آغوش من غافر و قدیرم  
عذر تو می‌پذیرم

بر عهد من وفا کن بر درگهم دعا کن  
از دل مرا صدا کن من غافر و قدیرم  
عذر تو می‌پذیرم

من مالک جهانمکس را ز در نرانم  
هان با تو مهربانم من غافر و قدیرم  
عذر تو می‌پذیرم

۱۳۹۰

## سرپوشمه تهران

سرپوشمه مگو، کربلای دگر اینجاست  
سرپوشمه مگو، نقطه اوج بشر اینجاست  
ای بیخبران همه عالم! فبر اینجاست  
فواهد اثر عشق خدا را، اثر اینجاست  
سکوی عروج است و تجلیگه ایمان  
هفتاد و دو تن مرد فداترس و فداجو  
هفتاد و دو تن جمله سفندان و سفنگو  
هفتاد و دو تن مرد مسینی و علی‌فو  
هفتاد و دو تن عالم و شایسته و الگو  
مردان گرانقدر و وفادار به پیمان  
هفتاد و دو تن دشمن ناپاکی و زشتی  
یاران همه بودند مسینی و بهشتی  
سرملقه آن جمع تو بودی، تو «بهشتی»!  
با دست منافق صفتِ دیو سرشستی  
یکباره شد آن جمع علمدار پریشان  
ای معدن تقوی و جوانمردی و عزت!  
ای مظهر مردانگی و مهر و عطوفت!  
ای عالم ربانی و واقف به شریعت!  
ای لایق و ارزنده و دارای مروت؟

در سوک تو فرمود چنین پیر جماران:  
آقای بهشتی که یکی بود و یک امت  
در عزت و مردانگی و علم و شجاعت  
مظلوم بسر بُرد و رسید او به شهادت  
شد کشته علی(ع)وار در اجرای عدالت  
والا گهری داد ز کف امت قرآن

۱۳۶۰

## سرود

جاء المق و زُهِق الباطل إِنَّ الْبَاطِلَ كَانَ زَهُوقًا

در آن شب تیره ظلمانی در آن بیداد زمستانی  
در آن سفتی و پریشانی در اوج شقاوت شیطانی  
شد رحمت حق بر ما نازل جاء المق و زهق الباطل

آن سید و سرور تبعیدی آن ماه مبارک فورشیدی  
آن پیر مقاوم ناهیدی آن مرد مهاجر تو میدی  
آمد ز سفر سوی منزل جاء المق و زهق الباطل

آمد که به پا سازد طوفان بنیاد ستم سازد ویران  
بیرون کند از ایران شیطان ریگان ندهد اینجا فرمان  
ظالم نشود اینجا عامل جاء المق و زهق الباطل

آمد تا مهر و وفا آید تا قسط و عدل و علا آید  
تا فکر و ذکر و دعا آید تا برجا مکم فدا آید  
جز حق نشود اینجا مقبل جاء المق و زهق الباطل

۱۳۷۱

## معلم

آنکه از آغاز کارش معنی ایثار دارد  
گر چه ایثارش به ظاهر جلوه‌ای از کار دارد  
کار زیبایش جهانی ارزش و مقدار دارد  
نفل پریار وجودش آسمانی بار دارد  
بار حکمت بار عزّت بار تقوی بار معنی

اوستاد و کاردان و عالم و دانا معلم  
رهگشا و رهنما و رهبر و رهپا معلم  
گل نشان و گل بیان و هادی گلها معلم  
علم‌آموز و جهان‌افروز و جان‌افزا معلم  
باغبان باغ هستی، زیب و زینت بخش دنیا

آنکه یکجا با وجود فویش می‌آید به میدان  
آنکه می‌کاهد ز جان فویش تا بفشد تو را جان  
هر کجا پا می‌گذارد، می‌شود آنجا چراغان  
نور می‌بفشد به جانها، نور علم و نور ایمان  
آنکه علمش مایه دارد، مایه‌ای از علم و تقوی

آنکه از ظلمت سرای تنگ جهلت می‌رها ندآه  
نکه تا آنجا که عقلت می‌برد، ره می‌رساند  
همره خود تا به اوچ قاف عشقت می‌کشاند  
آنکه شیرین طعم دانش را به جانت می‌پشاند  
کیست جز آموزگار مهربان و خوب و دانا؟  
پیشه پیغمبری و ریشه در تومید دارد  
نور می‌گیرد چو ماه و جلوه خورشید دارد  
بیم دارد از فدا و بر فدا امید دارد  
بر طریق مستقیم مصطفی تأکید دارد  
هم به راه مرتضی آن پاک استاد توانا

اعتلای دانش و دین است اقدام معلم  
شکر و پاس نعمت حق است انعام معلم  
امترام عالم و علم است اکرام معلم  
قدردانی کردن از نور است ایام معلم  
رہمت و امسان خود را شامل او کن، الہا!

۱۳۷۲

## قَطَعَات

## مکمت عیسی

کودکی روزی از پدر پرسید که چه بوده است مکمت عیسی  
راست باشد که او به اذن اله زنده می‌کرد مرده را آیا!  
نکته سنج و فهیم بود پدر چونکه بشنید این سؤال بجا  
شادمان گفت آفرین فرزندا! دور از جان تو گزند و بلا  
چونکه عارت نیاید از پرسش این چنینند مرده دانا  
بود عیسی معلم و استاد گوش جان را بدین سفن بگشا  
زندگی بخش جسم و جانها بود رهنا بود و هادی و مولی  
بیکر زنده را چه قدر بُودجان چه شد زنده می‌شود اعلا  
این ز آموزگار می‌آید آنچه می‌آمده است از عیسی  
همدمی با مسیح و بی‌فبری یار در فانه می‌روی به کجا  
چون تو آن مرده‌ای که زنده شدی زنده علم، زنده معنا  
مردگان مردمان نادانند گر چه باشند سالم الأعضاء  
هر که را نیست دانش و فردی زنده نامیدنش فطا است، فطا!  
تن بی‌علم جسم بی‌جانست مرده واقعی بود اینجا  
زندگی بخش تو معلم تو است قدر او را شناس بعد فدا  
اوست کز چاه جهل می‌بردت چه ملایک به عالم بالا  
می‌دهد جان تو را به پرتو علم مرده‌ای، او کند تو را امیا  
مکمت عیسوی در این معنیست بشنو و یاد دار پند مرا

۱۳۶۹

## معلم

از «عَلَّمَ بِالْقَلَمِ» عیانست باشد همه را فدا معلم  
از سوی فدا فرشته و می گردیده به مصطفی(ص) معلم  
از بعد پیامبران بشر را باشند هم اوصیا معلم  
جهل است کلید هر شرارت از شر کندت رها معلم  
بی قدری اگر نباشدت علم جانم دهد و بقا معلم  
فشنود شود ز تو فداوند بود از تو اگر رضا معلم  
چون قدر و بها به قدر علم است افزود تو را بها معلم  
اینست مکان عالم و هست در زمره اتقیا معلم

۱۳۶۳

## اصحاب كهف

خواب سيصدساله اصحاب كهف نيمروزي بود در پندارشان  
تا كه بر اندامشان نايد فلل بود بر دوش ملايك بارشان  
مقپرستان را خدا بخشد مدد تا بماند جاودان آثارشان  
آيتي بود از نشور و از معاد كرد چون از خواب فوش بيدارشان  
در قيامت نيز بر اهل قبور قرنها، روزي است در افكارشان

۱۳۷۸

## معیار زن

رنج طفلان فانه‌داری سعی و کار اندکی از زحمت بسیار زن  
مرد علم و مرد دین و مرد کار هر سه باشد حاصل افکار زن  
رهبران و صالحان روزگار جلوه کردند از تلاش و کار زن  
زیر پای مادران باشد بهشت کرد پیغمبر(ص) عیان مقدار زن  
مرد از دامن زن معراج رفت آفرین بر دامن پر بار زن  
که نباشد سهم او در انقلاب پایداری می‌دهد پیکار زن  
روز زن شد روز میلادش، بمق مضرت زهرا(ع) بود معیار زن

روز ولادت زهرا سلام‌الله علیها

۱۳۶۹

## چه کردید

چه کردید ای سبکبالان عاشق؟ که فوآب از دیده دشمن گرفتید  
چه کردید ای عزیزان فداجوی؟ که عجب و کبر اهریمن گرفتید  
مقدس فاك ایران را به ایثار ز دست دشمن میهن گرفتید  
چنان در سخت کوشی پا فشردید که سختی را هم از آهن گرفتید  
شبی و با شبیخونی هزاران اسیر ففته در جهش گرفتید  
هنوز آوازه جویان بلند است به شهر فون، شما مسکن گرفتید  
زند بوسه به پاتان فاو و مجنون<sup>۱</sup> که با قدرت در آن مأمَن گرفتید

---

<sup>۱</sup>. جبهه‌های جنگ تحمیلی

### مفهوم عدل

چون نشد روشن به ما مفهوم عدل داد نامیدیم هر بیداد را  
روزگاری شد که بانگی برنفاست در گلو کشتند هر فریاد را  
ورد ما تهلیل بود و این عجب بندگی کردیم هر شداد را  
تا طمع بر طعمه دام آوریم سفره رنگین بود صیاد را

۱۳۵۲

### یغمای هستی

صبح شد نزدیک و چشم کاروان نره نره از فوایب فوش بیدار شد  
دزد، هستی را به یغما برده بود مرد ناهشیار تا هشیار شد

### مادر

به تو ای مادر فرزنده سپاس! به تو ای مادر شایسته درود  
به تو ای هستی ام از هستی تو شکر و تحظیم و تمنا و سجود  
وقف آسایش من شد عمرت از وجود تو مرا هست وجود  
گر نبودی تو و لطف و کرمات از وجودم اثری بود؟ نبود

## آموزگار

رهین منت آموزگارم به نیکی می‌کنم دایم ازو یاد  
به گوشم نغمه تومید می‌فواند به مقبوی مرا تعلیم می‌داد  
به تقوی و جوانمردی و عزّت به هر فرصت مرا می‌کرد ارشاد  
رضامند و دعاگویم من او را خداوند کریم از او رضا باد  
دین بی قسط و عدالت نیست دین با چنین دین کس ندارد جنگ و کین  
تا علی(ع) گفت از عدالت، صف زدند ناکتین و قاسطین و مارقین  
چه زمان؟ به نیمه شب چه شبی؟ سیاه و پرتیز کجا؟  
ز سوی مغرب، چه دمید؟ آفتابی!  
سفرش چه بود؟ هجرت، هدفش؟ نجات امت  
به جهان چه شد؟ قیامت، اثرش چه؟ انقلابی  
۱۲ بهمن ۱۳۵۸

## مثنوی‌ها

## کارگر دست قوی ملت است

نیست ما را بهره‌ای جز کار ما «لیس لِلْإِنْسَانِ إِلَّا مَا سَعَى  
کار سرفصل کتاب زندگی است کار دستور است و اصل بندگی است  
لمظه‌ای غافل مباش از فکر یار کار را آغاز کن با ذکر یار  
از سر ایمان و وجدان کن تلاش در پی انجام کار خیر باش  
قدمند و پربهایی، کارگر! بوسه بر دست تو زد پیغامبر  
گر تو را شور تعالی در سر است منضبط شو، این پیام رهبر است  
کار می‌کن، کار مثبت عزت است کارگر دست قوی ملت است  
از تو چرخ زندگی در گردش است گر تو فوش باشی دل ملت فوش است  
کار می‌باشند به انسانها کمال کارگر باشد عزیز ذوالملال  
امت اسلام را کن سرفراز در طریق علم و صنعت پیشتاز  
فودکفایی وطن را پی‌فکن ریشه وابستگی‌ها را بکن  
الگوی عالم که هستیم از جهاد اسوه هم باید شویم از اقتصاد  
هان! که تا در سنگر تولید و کار خیره گردانیم چشم روزگار

## کیستم

در همه این عمر چندین چند سال  
هیچ کردی راستی از خود سؤال؟  
از کجایم من؟ مرا مبدأ کجاست؟  
اندر این وادی مرا منزل چراست؟  
خورد و خواب و سعی و کارم بهر چیست؟  
چيست این بازی که نامش زندگی است؟  
هیچ پرسیدی من آفر کیستم؟  
اندرین غوغای هستی چیستم؟  
آمدنم بهر چه و کارم چه بود  
بودنم اینجا چه مشکل را گشود؟

## اندیشه

هیچ کاری بهتر از اندیشه نیست مرفه‌ای والاتر از این پیشه نیست  
از تفکر می‌شود همت بلند با تفکر مرد گردد ارجمند  
جان بی‌اندیشه از میوان بود فکر، اول منزل انسان بود

## مناجات

ای فداوند کریم و ذوالجلال! ای عزیز مهربان و بی‌مثال!  
ای پناه و یاور بیچارگان! ای انیس و مونس آوارگان!  
جز هوایت نیست در آب و گل مجز رضایت نیست در جان و دلم  
گر چه نامد جز فطا از من پدید غیر رحمت از تو بر من کی رسید  
لغزش و جرم من از نادانی است نی ز راه کفر و نافرمانی است  
گر نبخشایی گناهم، وای من وای امروز من و فردای من  
با عدالت مکه در کاره مکن آنچه می‌باشد سزاواره، مکن  
از سر رحمت به مالک کن نظر عذرفواهم، از فطایم درگذر  
گر به مال فویش وابگذاریم غرق عصیان و گناه و فواریم  
طفل را گر پیش آتش وانهند زونشاید لمظه‌ای غافل شوند  
ای پناه فستگان عذرم‌پذیر! ای فدای مهربان دستم بگیر!  
در نماز و در رکوع و در سجود سر به درگاه تو می‌آرم فرود  
از خود و از کار خود شرمنده‌ام گر بخوانی یا برانی بنده‌ام

۱۳۷۷

شعر نو

يدالله مع الجماعة

ای مسلمان! هشيار

ای برادر! بيدار

نكند يك لمظه

خافل از دشمن مكار شوى

\*

قاسطين بيدارند

مارقين در كارند

ناكئين بسيارند

در كمينند كه ما

لمظه‌ای ديده بهم بگذاريم

\*

مشو آسوده كه بگذشت فطر

نشوى غره به پيروزى فوئيش

كه فطر در كار است، راه بس دشوار است

ليك با همت مردانه تو، ليك با عزم دليرانه تو

كه زدى بانگ «بزرگست فدا»

و فرو ریفتی آن سد عظیم، و جهان را به شگفت آوردی

«مشکلی نیست که آسان نشود

مرد باید که هراسان نشود»

\*

رمز پیروزی ما ومدت بود

ومدت رهبری و مردم و راه

که همه در يك صف

همگی جان بر کف

در پی کردن بنیان ستم

دست دادیم بهم

و فدا یار جماعت باشد

\*

۱۳۵۸

زندگی بازی نیست  
زندگی بازی نیست  
زندگی شوفی نیست  
آزمون است همه  
تا که معلوم شود  
چه کسی مرد ره است؟!\*

امتحان است همه  
تا هویدا گردد  
چه کسی اهل صفا، اهل وفاست  
چه کسی بنده تسلیم فداست  
یا که در بند هواست\*

ممكن و معيار است  
تا به ميدان عمل  
سره از ناسره معلوم شود

۱۳۷۱

## دوبیتی‌ها

## دوبیتی‌های مناجاتی

به نفس خود ستم کردم فدایا نکردم از گنه پرهیز و پروا  
به عفت دارم امید فراوان ببخش بر من از رحمت، ببخش!!

توانایی به هر کار ای، توانا به فضلت وانهادم کار خود را  
مرا کافیست تنها یاری تو به حال بندگان هستی تو بینا

سوره هود آیه ۱۲۳ سوره انسان آیه ۳۰

تمام تار و پودم باشد از دوست همه بود و نبودم باشد از دوست  
میات و هستی و دار و ندارم سراپای وجودم باشد از دوست

نظر فرما بر اموال ز رحمت مبین در کارم از روی عدالت  
ز نیکی‌ها چه می‌پرسی؟ ندارم به عالم هیچ فیری جز ولایت  
سوره مائده آیه ۵۶ و ۵۵

جدا از تو فور و فواجب نمانده‌است صفا در روی شادابم نمانده‌است  
به هجرانت عزیزا مهربانا! توان و طاقت تابم نمانده‌است

فدای فشت فشت فانه دوست مکوب گهر یکدانه دوست  
مجر مشکاة و مصباح بهشتی دلیل و هادی و پروانه دوست

تویی جان و تویی جانانم ای دوست تویی درد و تویی درمانم ای دوست  
تو ای محبوب یکتا و یگانه تویی عشق و تویی ایمانم ای دوست

اگر شاده اگر ناشاده، از تو است اگر دربند اگر آزاده از تو است  
کجا بوده! که بوده، من چه بوده؟! تمام بنیه و بنیادم از تو است  
سوره فاطر آیه ۷ تا ۱۱

به جز عشق تو جا در دل ندارد زمینِ دل، جز این حاصل ندارد  
چه گفتم؟ شرمگینم، وای بر من که این ویران تو را قابل ندارد

فوشا آنان که در سوز و گدازند فوشا آنان که با تو گرم رازند  
غم دنیای فانی را ندارند به دنیا و به عقبی سرفرازند

تو را پیدای ناپیدا! توان دید تو را در فشکی و دریا توان دید  
تو عین پیشم با دیدن قرینی به هر جایی تو را هر جا توان دید

فوشا آنان که سودای تو دارند به دل شوق و تمنای تو دارند  
ندارند از کسی پروا به عالم همه پرهیز و پروای تو دارند

فوشا آنان که دمساز تو هستند شبان تیره همراز تو هستند  
فوشا آنان که اندر شادی و غم هم آهنگ و هم آواز تو هستند

سوره ذاریات آیه ۱۵ تا ۱۹

الهی! تا شوی راضی تو را شکر از این شرمنده تا گردی رضا شکر  
کجا آید ز ما شکری سزاوار؟ به عفو و رحمتت، بی‌منتها شکر

سوره زمر آیه ۵ تا ۷

تو دردم دادی و دادی دوا، شکر مریضم دیدی و دادی شفا، شکر  
تو دادی خلق و فوی شاکرانم به کفرانم نکردی مبتلا، شکر

سوره شعرا آیه‌های ۷۸ تا ۸۲

مبارک کن زبانم را به گفتار که باشد گفتنم مقرون کردار  
نمی‌دانم چه می‌گویم من از خود بیانم را تو از لغزش نگهدار

سوره طه آیه ۲۵ تا ۲۸

ای فدا! شرمنده‌ایم از کار فویش از گنه کردیم سنگین بار فویش  
اینکه فرمودی به ما «لاتقنطوا» فوشدل از آنیم در پندار فویش

سوره زمر آیه ۵۳

نیفتد برگ بی‌اذن تو از تـاك نروید دانه بی‌لطف تو در فـاك  
همه ذرات تا فورشید هستند به فرمان تو در هر سوی افلاك

سوره انعام آیه ۵۹

می‌اتم را می‌ات امد و آل(ص)مما تم را ممات امد و آل(ص)  
فداوندا! مقرر کن به فضلت صفاتم را صفات امد و آل(ص)

زیارت عاشورا

فدایا! طاعتت را دوست دارم ز نافرمانی تو شرمسارم  
ببفشای و بده توفیق توبه گهی در راه اگر کج، پاگذارم

به فرمانت فدایا! در دعایم که فرمودی اجابت می‌نمایم  
بمق چارده فورشید تابان بکن از آتش دوزخ رهایم

سوره غافر آیه ۶۰

جدا از تو قرین داغ و دردم به قربان تو و درد تو گردد  
هوادار تو هستم تا که هستم اگر دل از تو بردارم، نه مَرده

به جز سودای تو در دل ندارم به غیر از هجر تو مشکل ندارم  
تمام فکر و ذکر من تو هستی جز این در زندگی حاصل ندارم

به جودت ای فدا! امیدوارم نه بر اعمال بی‌قدری که دارم  
فطای من فراوانست و عفت بود بیش از گناه بی‌شمارم

به جز تو مهربان! یاری ندارم هوافواه و هواداری ندارم  
از این و آن ندارم بیم و امید تو را دارم، به کس کاری ندارم

فداوندا! ببخشا بر فطایم مکن ممره هرگز از عطایم  
بر این مسکین عاجز رمت آور بفرما از غم دوزخ رهایم

سوره غافر آیه ۶۰ بقره آیه ۲۰۱

برآوردی ز خاک تا بر آرم ثمر بخشم به فلق از برگ و بارم  
عطاهایت برای آزمون بود ثمربخشی نکرده، شرمسارم

به سوی توست دستان نیازم برای توست تسبیح و نمازم  
میات و مرگ یا بود و نبوده به عشق توست یار دلنوازم

سوره انعام آیه ۱۶۲

اجابت کن فداوندا دعایم میفکن تا دم مردن ز پایم  
که تا افتاده‌ای را دست گیرم که تا غمدیده‌ای را غم زدایم

\*

تو که آگاهی از شوق نهانم مزن از سوز هجر آتش به جانم  
اگر شایسته درگه نبودی به لطف فویشتن از خود مرانم

گشودی از سر رهمت زبانه نهادی سوز و دردی در بیانم  
عنایت کن مرا توفیق طاعت که در این راه تا آخر بمانم

به ره وامانده بی‌پا و دستم امید از هر دو عالم در تو بستم  
کسی را چون تو، دل بر من نسوزد تویی تنها پناه و سرپرستم

همه از تو است عمر و اعتبارم همه از تو است عزّ و افتخارم  
سزد هر نعمتی را شکر، لیک نتوان شکر انعامت ندارم

کسی را جز تو در عالم ندارم تو را دارم به دنیا غم ندارم  
سرافرازم، ز من خوشبخت‌تر کیست چه هستم با تو چیزی کم ندارم

فطا کردم ولی کفران نکردم گنه کردم ولی عصیان نکردم  
به غفلت، نامه اعمال خود را سیه کردم ولی طغیان نکردم

غریق بحر امسان تو هستیم خلف یا ناخلف، آن تو هستیم  
عزیزا! بر سر گسترده خوانت اگر زشتیم، مهمان تو هستیم

برای دوست فریاد و سکوت‌م برای دوست تسبیح و قنوت‌م  
همه آوازه و آواز از تو است به تو وابسته در هستی ثبوت‌م

سوره انعام آیه ۱۶۲

تو آگاهی به راز و چند و چونم تفاوت‌های بیرون و درونم  
به دست تو است هر تغییر و تبدیل نکوتر کن درونم از بیرونم

سوره انجم آیه ۳۱ و ۳۲

شمار ریگ و شن‌های بیابان شمار قطره‌های برف و باران  
سپاس و حمد بی‌پایان فدا را که بفشیده به ما اکسیر ایمان

فداوندا! می‌اتم باصفا کن گریبانم ز دست دل‌رها کن  
زبانم را به ذکر خود بیارای به مشرم همدم آل عبا کن

الهی! «لا تکلنی طرفه العین» نصیبم کن فدایا مُسن دارین  
چنان فرما که در هنگام مردن نباشد از کسی بر گردنم دین

به من نزدیکتر از بند کردن تو هستی، ای تمام هستی من  
منم آن ذره ناپیز و بی‌قدر که از خلقتش به خود فرمودی امسن

سوره مؤمنون آیه ۱۴ سوره ق آیه ۱۶

نگویم آنچه می‌فواهم عطا کن نمی‌گویم که ماچاتم روا کن  
نمی‌دانم صلاحم در چه و چیست تو آگاهی از آن، دردم دوا کن

اگر آبی که تو می‌دانی از من بداند دوست! نه بدفواه و دشمن  
چنان از من به و مشت می‌گریزد که از چنگال گرگ، آهو به مأمن

نمی‌گویم چنین کن یا چنان کن نمی‌گویم نصیب من چنان کن  
تو را سیرت همه لطف‌است و امسان رضای من رضای توست، آن کن

الهی گر تو محروم نمایی که از من می‌کند مشکل‌گشایی  
اگر فواره کنی یا واگذاری نمی‌یابم ز غم هرگز رهایی

سوره ممد(ص) آیه ۱۱ و ۱۲

سر و سودا و سامانم تو هستی! امید و عشق و ایمانم تو هستی!  
نداره غیر تو همراز و همدل! عزیز جان و جانانم تو هستی!

چه غم دارم که دلدارم تو هستی عزیز جان و غمفوارم تو هستی  
چه توفیقی بود بالاتر از اینکه در واماندگی یارم تو هستی

اگر در رنج اندازی تو دانی ز غم گر رامتم سازی تو دانی  
همه فیر است از تو شادی و غم گدازی یا که بنوازی تو دانی

کجایی یار دلبندهم کجایی؟ به وصلت آرزومندم کجایی؟  
ز یادت نیستم يك لمظه غافل در این ویرانه در بندهم کجایی؟

### فاندان رسالت

نمود ایجاد هستی می دانا به یمن چهارده معصوم و مولی  
علی چار و محمد چار و جعفر مسن دو با مسین، زهرا و موسی

به رفعت مادر «طاها» ست زهرا(س) عزیز «سید بطما» ست زهرا(س)  
نماد یازده فورشید تابان عدیل و «همسر مولا» ست زهرا(س)

به میدان شرف، سالار عزت نمازش بود عاشورا، جماعت  
چه پاسخ باشندت فردا که پرسند چرا بردی نمازت را به فلوت؟!

محمد(ص) مرشد روح الامین استمبیب الله و فیرالمرسلین است

فدا نور زمین و آسمان‌ها محمد(ص) نور رب العالمین است

سوره نور آیه ۳۵

علی در ملك هستی بی‌بدیل است علی در عرش اعلی بی‌عدیل است

علی اعلی و افضل بعد امد علی دردانه رب جلیل است

فدا اول درود مصطفی(ص) گفت ملك همراه بود و همصدا گفت

چو فرمان داد حق صلوا علی هینین باید پیمبر(ص) را دعا گفت

سوره امزاب آیه ۵۶

بنا شد دین امد(ص) با سیاست پیمبر داشت بر ملت ریاست

نبود اینگونه مال و روز اسلاهِ ز حق می‌کرد اگر امت مراست

به قربان جهاد بی‌شکستت به میدان چون به فاك افتاد دستت

به فود «لاتفشع الكفار» گفتی علمدار شهیدان! ناز شصتت

پیمبر(ص) گفت در آغاز بعثت: رسد بر اولین مؤمن فلافت  
همه تکذیب او کردند فویشان علی(ع) برداشت این بار امانت

نهال عدل را در باغ دین کاشت به جنگ عبود تکبیر برداشت  
علی(ع) مشکل‌گشای دین اسلام به فیبر پرچم حق را برافراشت

غدیر عید بزرگ مسلمین است ولایت با امیرالمؤمنین(ع) است  
فلافت در امامت مستقر شد تولای علی(ع) اكمال دین است

\*

ز ما باشد که مهدی غیب و دورست برای پاک‌پشمان در مضورست  
همه اعمال ما در منظر اوست دعای ما به تعجیل ظهورست

چرا گفتمی به دیدارت نیایند چرا گفتمی به شب دفنت نمایند  
چه ظلمی بر تو شد بعد از پیمبر(ص)؟ که از آن شیعیان غرق عزایند

ز لولاك است این پیغام امجد جهان ایجاد شد از بهر امجد(ص)

به این ذکر جلی فریاد بردار درود فلق و فالق بر محمد(ص)

سوره امزاب آیه ۵۶

علی(ع) در گل هستی تا ندارد به یکتایی قسم، همتا ندارد

فدا هم فوب می‌داند که جز او علیّ عالی اعلی ندارد

یگانه فاتح فیبر علی(ع) بود وزیر و یار پیغمبر علی(ع) بود

چو کفر و دین مقابل شد به فندق نگهدارنده سنگر علی(ع) بود

سکوت مرتضی(ع) از بهر دین بود مدارای مسن(ع) هم، اینچنین بود

قیام کربلا و آن بلاها برای مفض دین راستین بود

علی(ع) سرباز جانباز محمد(ص) علی(ع) همراه و همراز محمد(ص)

بمق ز آغاز تا فرجام او بودهم آهنگ و هم آواز محمد(ص)

پیمبر(ص) عبد تسلیم فدا بود بیان او نه از روی هوی بود  
به فرمان فدا نصب علی(ع) کرد چگونه نقض این پیمان روا بود؟

سوره نجم آیه ۳ تا ۵

غدير هم نمی‌دانی کجا بود؟ مگر نصب فلافت در ففا بود؟  
هزاران حاجی برگشته از حج در آنجا شاهد آن ماجرا بود

سوره مائده آیه‌های ۶۷ و ۳۰

علی(ع) بعد از پیمبر(ص) مقتدا بود علی(ع) بیش از همه دین آشنا بود  
ولایت انتخاب مردمی نیست که امری انتصابی، از فدا بود

سوره مائده آیه‌های ۶۷ و ۳۰

به ذیمجه مره را گر رها کرد نماز عشق، نذر کربلا کرد  
ز سعیش تربت طف، باصفا شد مریم و کعبه‌ای دیگر بنا کرد

محمّد(ص) روی گیتی را صفا داد جهان را ارزش و قدر و بها داد  
به ظلمت‌فانه افسرده فاك محمد (ص) جلوه و نور و جلا داد

به حال امتضار و شوق دیدار نبی(ص) این نکته را می‌کرد تکرار  
که یارب از غم امت نزاره فطاب آمد میبیم! دل قوی دار

به شوق کربلا، جان می‌توان داد سر و جان بهر ایمان می‌توان داد  
مسین جان! کاش ما را بود صد جان که جان در راهت آسان می‌توان داد

به کعبه زاده شد سردار فیبر به حق دلداه شد سردار فیبر  
چو گل در مسجد و محراب بشکفت به وصل آماده شد، سردار فیبر

فدا بود و نبود الا فدا کس نمود ایجاد انوار مقدس  
به اوج عرش اعلاى الهی درفشان بود اسماء مخمس

به میثاق ولایت استواره علی(ع) را با محمد(ص) دوست داره  
ندارد دوستی بی‌پیروی سود الهی! در عمل کن پایداره

تو می‌سوزی و من خود در گدازه که دامن تو را خاموش سازم  
چرا ای کودک از من می‌گریزی؟ تو را ای جان شیرین می‌نوازم

به قَلت هم به باطل سر مکن فم به عاشورا نظر کن، باش ممکم  
مسینی و مسین(ع) هفتادو دو تن یزیدی، هر چه می‌دیدى در عالم

مدینه پایگاه ومی و قرآنم دینه فاستگاه عشق و ایمان  
مبارک شهر و مأوای پیمبر(ص) زیارتگاه ملیون‌ها مسلمان

مسین(ع) بود و زنان و فیل دشمن گرفته دامنش دفتر به شیون  
که بنشین و مرا بنشان به دامن بکش دست یتیمی بر سر من

\*

شب جمعه سر از بستر جدا کن زمانى فواب رامت را رها کن  
به قصد محو کفر و عزّ اسلام برای نصرت مهدی(ع) دعا کن

مسین(ع) عازم به میدان و سکینه گرفته دامنش با سوز سینه  
که از این خاک پر خوف و بلافیز ببر ما را پدر جان! در مدینه

چه رمز و راز در دستت نهاده؟ که پنج انگشت و چاره بند داده  
به پنج تن یا چهارده نور، شاید توجه داده با این رمز ساده  
هر دست، پنج انگشت و چهارده بند دارد.  
پیمبر(ص) تا که در «یثرب» رسیده بنای معبد و مسجد کشیده  
بر این تقصیر خو ددارد چه عذری به فردا مؤمن مسجد ندیده

عمو را چون به زیر تیغ دیدی ز فیمه جانب میدان دویدی  
قلم شد دستت، ای دردانه عشق! در آغوشت عمو را چون کشیدی؟  
عبدالله ابن مسن علیه السلام  
دل آرا می شود وقتی بیایی چه زیبا می شود وقتی بیایی  
ز کار بسته عالم به یکبار گره وا می شود وقتی بیایی

زبیر و طلحه‌های دوره ما به راه انداختند آشوب و بلوا  
مذاق دوستان را تلخ کردند پس از آن رأی بی‌مانند و بالا

فتنه ۸۸

فمینی گفت: عالم ممضر اوست رعایت کن ادب را در بر دوست  
فدا را ناظر اعمال خود دان برای مفض نفس این شیوه نیکوست

سوره یونس آیه ۶۱

نُه دیماه از طوفان امت بپاشد در وطن شور قیامت  
به فریاد رسا گفتند ملت جدا هرگز نکردیم از ولایت

راهپیمایی میلیونی ۹ دیماه

فمینی(ره) عارفی حق آشنا بود وجودش محو ذات کبریا بود  
به مظلومان و محرومان به رحمت به ظالم شعله فشخ فدا بود

فمینی(ره) سایه لطف فدا بود طبیعی ماذق و دردآشنا بود  
مسیمایی دَمش در عالم افتاد همه گفت از فدا تا بین ما بود

یکی بر بینوا نان می‌رساند یکی در راه دین جان می‌فشانند

یکی در جبهه دارد آرزویی که از جسمش غباری هم نماند

مفقودالآثر

هزار و سیصد و پنجاه و نه بود که آمریکا به ایران حمله‌ور شد

به صمرای طبس امداد غیبی مدد فرمود و از ما دفع شر شد

فمینی(ره) در شب سنگین بیداد به امید خدا سر داد فریاد

دل دیو سیاه قرن را کند به حق و عدل، انسان را صلا داد

بسیجی جرعۀ نوش ساغر عشق بسیجی پاسدار باور عشق

بسیجی مرد میدان شهادت میان آتش و خون باور عشق

نهال سرزمین آفتابیم جوانمرد رشید انقلابیم

بداند دشمن بدفواه اسلام که هنگام شکار او عقابیم

سیه پوشیده و سر در گریبان نشسته بی‌تو در ماتم جماران  
در اندوه است از این مسرت که دیگر نخواهد دید جز جمعی پریشان

تمام عزت امروز ایران از اسلام است و ایمان است و قرآن  
علم شد دین به عالم با فمینی(ره) خدا رحمت کند او را فراوان

نماز جمعه با خیر فراوان شود برپا به هشتصد شهر ایران  
یکی از خیرهای جمعه این است که فتنی می‌نماید کید شیطان

بسیجی پاسدار دین و قرآن بسیجی قهرمان عشق و ایمان  
در آسایش پی آبادی ملک بهنگام فطرها مرد میدان

\*

دین ندید از مشرکین و ملامدین آنچه دید از ناکتین با نام دین  
در جمل در نهروان و کربلا هست در تاریخ صدها مثل این

## اجتماعی افلاقی، مذهبی، اعتقادی، معرفتی، عرفانی

میر از فاطرت یاد فدا را رعایت کن مریم کبری را  
چو لغزیدی مثنو از توبه غافل که می‌بخشد به آسانی خطا را

نگهدار از بد مردم زبان را مفاظت کن از آتش جسم و جان را  
بود پیشم و دل و گوش تو مسئول به ذکر یار فوشبو کن دهان را  
سوره اسری آیه ۳۶

میر از یاد فرمان صمد را برون کن از درون بغض و مسد را  
به راه کج مرو تا خیر بینی به نفس خود کنی هر نیک و بد را  
سوره قصص آیه‌های ۸۳ و ۸۴ و یونس آیه‌های ۲۵ تا ۲۷

کتابت را بخوان فرمود یکتا گشودم دفتر اعمال خود را  
ز اعماله؟ ندارم، شرمسارم! امیدم نیست جز بر عفو مولی  
سوره اسری آیه ۱۳ تا ۱۵ و سوره کهف آیه ۴۹

**برادر! مزرعی زیبا است دنیا مجال توشه فردا است دنیا**

**ببین با خود چه چیزی می‌توان بُرد بهین سرمایه عقبا است دنیا**

سوره یونس آیه‌های ۲۲ تا ۲۵

**مهیا کن برای رنج خود را سرای استرامت نیست اینجا**

**به زشتی اُفتی، از سستی برادر! به سعی، آباد باید کرد دنیا**

**جلا ده گوشه‌های بی‌صفا رابه تاریکی ببر نور و نوا را**

**به جامی تشنه‌ای را میهمان کن ببین تأثیر امسان و عطا را**

**فزان باشد ز پی هر بوستان را پریشان مال سازد باغبان را**

**چو پیش آید برایت ناگواری تحمل کن، بلای ناگهان را**

سوره مدید آیه ۲۲ و ۲۳

**چه می‌نازی به این بازو و بالا به فردا فکر کن منگر به مالا**

**قوی‌تر از تو بسیارند مردان به زیر پا مبین بنگر به بالا**

شهادت می‌دهد بر زشتی ما زبان و پیشم و گوش و دست، فردا  
فصومت نیست، ناچارند و معذور همه مأمور او هستند اعضا

سوره یس آیه ۶۵

اذان یعنی بیا ای بنده ما به دیدار تو مشتاقیم، زود آ  
مرا می‌خواند و من در تحلل که می‌بایست نشناسم سر از پا !

تمام خیر و نعمتهای دنیا چنان باشد، کنار خیر عقبی

زنی انگشت در بمر و برآری چه مقدار آورد از آب دریا؟!!

مدیث نبوی راهنمای انسانیت صفحه ۲۹۸

همه رفتند و من پا در گل اینجا ثمر دادند و من بی‌ماصل اینجا

عزیزان گوهر مقصود بردند دریغ از من که هستم غافل اینجا

به فاك درگهش بگذار سر را تكبر نه، تواضع باید اینجا

به ذلت محضر محبوب بنشین مصلی باش نزد هر مصلی

سوره اعراف آیه ۲۹

عزیزا! سوختی جان و دلج را همه بر باد دادی حاصلج را  
نمی‌کردم گمان یکباره طوفان کند خاموش شمع محفلج را

جوان از دست داده

قوای آسمان و کهکشانها همه باشد سپاه میّ دانا  
در این میدان کنی قدرت نمایی؟ چه زود ای مدعی! می‌افتی از پا

سوره رعد آیات ۱۱ تا ۱۳، فتح آیه ۷

مکن دل فوش به زیورهای دنیا به زشتیهای آن خود را میالا  
فدا با خلقتت تمسین خود کرد چرا نشناسی ای جان قدر خود را؟!

سوره مؤمنون آیه ۱۱ تا ۱۴

مشو سرگرم بازیهای دنیا به غفلت عمر خود ضایع مفرما  
همین دم آنچه می‌باید عمل کن مکن در کار فیر امروز و فردا

برای توبه دارم عزّه، اما کند نفس دغل امروز و فردا  
به خود می‌گویم ای بیچاره! شاید نکردی صبح فردا را تماشا

نگهدار از کسان آزار خود را ببر بار کسان و بار خود را  
فوشا بر بُردبار، بار بردار بدوش کس میفکن کار خود را

اگر چه دام شیطان است دنیا سرای عشق و امان است دنیا  
اسیر نفس سرکش گر نبودی مُقام اوچ انسان است دنیا

چه مریم بار خود بنهاد تنها گروهی متهم کردند او را  
به پاکی دل و دامن مادر گواهی داد در گهواره عیسی

سوره نسا ۱۵۶، سوره مریم ۲۱ تا ۴۳

به مادر گفت بسپارش به دریا که ما هستیم بر مفظش توانا  
رسول ماست این دردانه، بگذار! کنه فرعون را مغلوب موسی

سوره قصص آیه ۷ تا ۱۴

تواضع پیش مستکبر بجا نیست تکبر نزد مستضعف روا نیست  
فطاست و گناه این هر دو ای دوست چنین رفتار مقبول فدا نیست

ممیت طرفه معجونه فدایی است ارادت کیمای دلربایی است  
رضای خالق و خیر فلایق ز کار همدگر، مشکل‌گشایی است

هر آنچه در زمین و آسمان‌ها است همه تسبیح‌گوی یار یکتا است  
مگو تسبیح فاک و گل چگونه است؟ برای ممرمان، اسرار پیدا است  
آیات اول، سوره‌های تغابن، جمعه، صف و مشر

تمام رنگ‌ها رنگ سفید است همه هستی از او، با او پدید است  
جدا از شوق یکتا ذره‌ای نیست به مقصد می‌رسد هر کس رشید است  
مدیث نبوی از امامدیت «قرب النوافل»

معلم قفل دانش را کلید است وجودش مشعل عشق و امید است  
به حق باشد اگر کار و مدارش مبیب و سایه رب مجید است

ممیت فصلت پیغمبران است فدا با مهرورزان مهربان است  
رضای خاطر مادر به دست آر که چنت زیر پای مادران است  
مدیث نبوی راهنمای انسانیت صفحه ۵۷۰

سر هر نیکویی ترك بديها است نکوکاری به بدکاران نه بیجا است  
اگر چه بیشتر درمان به تلفی است به دردی گاه شیرینی مداوا است

اگر پرورد مقبوه، مادر آن است که فیر اجتماع ما، در آن است

مدیث نور بشنو از پیمبر(ص) چنان در زیر پای مادران است

مدیث نبوی: مادری شایسته است که فرزندی مقبوه پرورد

تواضع امر رحمن و رحیم است تکبر فوی شیطان رحیم است

نباشی وارث ابلیس، زنها! که جای پیروان او، مجیم است

سوره هود آیه ۱۰۶ و ۱۰۷ سوره ص آیه ۸۴ و ۸۵

به فردی کار انسان شادمانی است بهار عمر ایام جوانی است

ندانی قدر اگر این موهبت را ندامت حاصلت در زندگانی است

برای کافران دنیا چنان است چو زندانی برای مؤمنان است

عمل از مؤمن و کافر برآید مسابش با فداوند جهان است

مدیث نبوی راهنمای انسانیت صفحه ۲۹۷ سوره کهف آیه ۷

مپنداری که عمرت جاودان است دو روز عمر دنیا، امتحان است

مساب کار فردایت کن امروز بسا رفتن از اینجا ناگهان است

سوره بقره آیه‌های ۱۵۵ تا ۱۵۷ و سوره کهف آیه ۷ و ۸

یکی غافل ز عشق چاره ساز است یکی پیوسته در حال نماز است

به هر کس حاصل کارش رسانند خدا از این و از آن بی‌نیاز است

سوره اسرا آیه ۷ و سوره طور آیه ۲۱

بیان صدق با فرّ و فروغ است مدیث پاک با عزّ و بلوغ است

ندارد کجروی هرگز سرانجام کلید کُل شر و بد دروغ است

عدالت پایمال جائران است فشار ظالمان بر ناتون است

نپاید ظلم و ظالم در زمانه که باطل فانی و حق جاودان است

سوره اسرا آیه ۸۱ و یونس ۸۲

مسلمانی عمل کردن به دین است که دین دستور کار مؤمنین است

مدار سوره پُر نور «والعصر» به حق تأیید و تأکید همین است

نبینی فویشتن را گر به میقات به پیشمت در نیاید غیر آن ذات  
برایت این حقیقت می‌شود فاش که هستی نیست جز تسبیح ذرات

سوره اعراف آیه‌های ۱۴۳ و ۱۴۲

فدا همراه و یار متقین استولج و سرپرست مؤمنین است  
مترس از کس چه در فرمان اویی توگل بر فدا کردن چنین است

سوره یونس آیه ۶۲ تا ۶۴

همه هستی از او سرگرم کار است از او در انتظام و برقرار است  
زمین را پرفشی داده که تا هست شب و روز و زمستان و بهار است

سوره بقره آیه ۱۶۴ سوره انعام آیه‌های ۹۵ تا ۹۹

نشان از بی‌نشان دادن چه زیباست! خبر از ما چه می‌پرسی؟ فبرهاست!  
به پیشم و گوش ما نقص است، اگر نه به ذکرش در همه ذرات، غوغاست

سوره اسرا آیه ۴۴

همه عزت ز فلاق جهان است تمام ضعف و قدرت امتحان است  
به نیش پشه‌ای می‌افتد از پا بشر در اوج قدرت ناتوان است

سوره شورا آیه ۳۱ و سوره حج آیه ۷۳

**جهان آئینه سیمای یار است از او برگ و ثمر بر شامسار است**  
برون از قدرت و فرمان او نیست اگر فشك و تر و لیل و نهار است

سوره بقره آیه ۱۶۴

**به گلشن رنگ و بو از بوی یار است به هر جا می‌نهی پا، گوی یار است**  
به غیر یار دیاری نباشد بهر سو می‌کنی رو، سوی یار است

سوره بقره آیه ۱۱۵

**اگر پرسی شرور عالم اینهاست مقام و مکنت نامق و بیجاست**  
میر از یاد پیغام پیمبر(ص) سر گل بدیها مُب دنیاست

مدیث نبوی مُب دنیا راههای انسانیت صفحه ۲۹۵

**علی(ع) فرمود دنیا مثل مار است برون نره درونش زهردار است**  
چنین فرمود و خود از آن مذر داشت سفن گر بی‌عمل باشد شعار است

**اگر باشی سلیمان در زعامت اگر قارون شنوی با مال و مکنت**  
اگر در علم باشی ابن سینا نیابی از اجل يك لمظه مهلت

سوره اعراف آیه ۳۴ سوره منافقون آیه‌های ۹ تا ۱۱

**شد این دل واله و دیوانه دوست فوشا پرواز سوی فانه دوست  
فوش آن روزی که بی‌دینان نباشند مدیر غاصب کاشانه دوست**

**سپاس نعمت جانان نماز است کلید رحمت یزدان نماز است  
اگر هستی پی آرامش دلبر ایت امن و اطمینان نماز است**  
سوره بقره آیه‌های ۱۵۲ و ۱۵۳ (عد آیه‌های ۲۸ و ۲۹)

**تفکر برتر آمد از عبادت بی‌تفکر هست عادت  
ملاك ارزش اعمال عقل است که باشد عقل خود ابزار حکمت**

**یکی در اشتیاق اعتبار است یکی در آرزوی اقتدار است  
دل هر کس به چیزی هست مشغول نشاط نیک مردان، ذکر یار است**

**زبان و گوش و پیشمت هدیه اوست به مرمت پاسدار از تمفه دوست  
رضای منعم یکتا در این است که نعمت صرف آن‌گردد که نیکوست**  
سوره بلد آیه ۸ تا ۱۸

به بسم الله جویان ده سمندت نگهدارد فدا تا از گزندت  
مرو هرگز برون از مد و قانون سقوط دیگران ای دوست پندت  
یاد فدا و رعایت قانون در رانندگی و حفظ جان  
کنار کاغذ آسودن هلاک است کنی گر واژگونه کاغذ، خاک است  
به مسند چون نشیند زور و زرمند نصیب ملتی کوفه و مخاک است

جهان عبرت‌فزای عاقلان است زمین عشرت‌سرای غافلان است  
نظر کن! این و آن با خود چه بردند؟ همین سرمشوق نغمه کاملان است  
سوره نمل آیه ۹۴ تا ۹۷

اگر از دل بود راز و نیازت ز فمشتا بازمی‌دارد نمازت  
که ذکر الله نور جاری عشق رساند تا به قرب دلنوازت  
سوره عنکبوت آیه ۴۵

سمر بر زلف مشکینش زدم دست شده از عطر شوق وصل او مست  
من و او هم‌نوا بودیم و همدل دریغ! لمظه‌های فوش نیایست

**یکی را گفته و گفتار نیکوست یکی در موضع گفتار فوشروست**  
نکو گوی و نکو کردار مردم اگر دیدی، نکودارش که الگوست

به مردم گر گنی يك عمر خدمت ندارد ارزشی الا به طاعت  
اگر نیت رضای خاطر اوست بود خدمت به مردم هم، عبادت  
سوره نمل آیه‌های ۹۶ و ۹۷

**نبیند کس ز مؤمن جز مروت نیاید از جوانمردان فیانت**  
نمود بارز ایمان، بود صدقنشان مؤمن صادق امانت  
مدیث نبوی راههای انسانیت صفحه ۴۸

**فدای فشت فشت فانه دوست مکعب گوهر یکدانه دوست**  
مجر مشکاة و مصباح بهشتی دلیل و هادی پروانه دوست

چه بیدرد آنکه غافل از نگار است کنار دلبر و سرگرم کار است  
یکی ره پوی وادی‌های عشق استی کی بی‌شور و مال و همجواری است  
مجاورین مشاهد مقدسه

**اذان یعنی بیا وقت نماز است در رحمت بروی خلق باز است**

تو را شنش بار می‌گویند بشتاب که اینک فرصت راز و نیاز است

مِ عَلَى الصَّلَاةِ (۲ بار)، مِ عَلَى الْفَلَاحِ (۲ بار)، مِ عَلَى فَيْرِ الْعَمَلِ (۲ بار).

**فدای مهربان روزی‌رسان است چرا چشمت به دست این و آن است**

اگر باشد تو را سعی و توکل خدا فرمود رزق از آسمان است

سوره ذاریات آیه ۲۲ و ۲۳ سوره هود آیه ۶

**به هر گلشن هزاران شافسار است به هر شافه هزاران برگ و بار است**

نمی‌یابی اگر برگی مشابه نشان از قدرت پروردگار است

بقره آیه ۶۴ انتقال

**چو ابراهیم باه کعبه آراست به شکرانه سجود آورد و برفاست**

به فرمان خدا آنجا اذان داد که مشتاقان! مریم دوست اینجاست

سوره مع آیه ۲۶ تا ۳۰

**کس از تیر حوادث در امان نیست ملال و شادمانی جاودان نیست**

تمام نوش و نیش زندگانی به غیر از ابتلا و امتحان نیست

سوره ملک آیه ۲ سوره مدثر آیه ۳۸ و سوره کهف آیه ۷ و ۸

**بسی اوقات مؤمن در فشار است به انواع گرفتاری دچار است  
به صبر و شکر می‌کوشد، از این رو که تسلیم رضای کردگار است**

ندانی بند بندت در نماز است به تسبیح فدای بی‌نیاز است؟  
همه ارزش به کار اختیاری است سری کاینجا فرود آید فراز است  
آیه‌های اول سوره جمعه سوره مدثر آیه‌های ۴۰ تا ۴۸

**بلاغت اولین شرط کلام است دوم شرط سخن گفتن پیام است  
بیان نغز و ایجاز و فصاحت چو با هم جمع شد مطلب تمام است**

چنین زیبا جهان از یار زیبا است شگفتی‌ها از آن معمار دانا است  
نظر بر هر چه فرمایی به دقت در آن صد گونه رمز و راز پیداست  
بائیه آیه ۳ تا ۶ فصلت آیه ۵۳ بقره ۱۶۴

**عدالت مقصد اعلاى دین است مروت شیوه اهل یقین است  
وفاداری به پیمان و صداقت نشان مؤمنان راستین است**

کتاب از هر که بگرفتی امانت بفوان آنرا و برگردان سلامت  
امین است و امانتدار مؤمن به دورند اهل ایمان از فیانت

زنان را بهترین زیور عفاف است تظاهر پیش ناممرم فلاف است  
فطرناک است شمشیر برهنه مفاظ تیغ پر جوهر غلاف است

چه می‌گویی چه باید بود صامت؟ چرایی موقع گفتار ساکت  
نگردد آرد هرگز گنده تودو سنگ آسیا گر بود ثابت

صدف نیکو مقام و دُرّ ناب است مفاظت کردن از گوهر صواب است  
بی پرده می‌آید به میدان زنان را بهترین زیور مجاب است

شب قدر است و هنگام نیاز است در رهمت بروی فلق باز است  
شبی هم قدر يك عمر است هشدار به عمر رفته این شب چاره‌ساز است

**شب جمعه شب ذکر و مناجات شب بیداری و درك عنایات**  
**شب جمعه شب عید ممد(ص) شب توبه شب جبران مافات**

نشان علم و آگاهی سؤال است تدبیر معبر رشد و کمال است  
نبی(ص) فرمود یکساعت تفکر فزون از طاعت هفتاد سال است

بهشت و دوزخ ما از همین جااست فراهم کردنش با کوشش ما است  
بد و نیکی که از ما میزند سر قرین و یار ما امروز و فرداست  
سوره باینه آیات ۲۷ تا ۳۵ سوره مع آیه ۸ تا ۱۰

**خوشا آنان که چون ابر بهارند برای قلق رنمت بار دارند**  
**صفا بخشند و پرفیضند و آرام طریق طاعت مق میسپارند**

نکومردان برای مق بکارند نظر برمیوه و حاصل ندارند  
وظیفه هر چه باشد میپذیرند در این ره رنج را رنمت شمارند

**سمرقیزان که شوق یار دارند یقین بر وعده دیدار دارند  
عزیز آسمان‌هایند زیرا به مفظ نفس فویش اصرار دارند**

**بساط کجروان سامان نگیرد از آن قربانی قابیل شد رد  
نکوکاری و امسان را خداوند فقط از اهل تقوی می‌پذیرد**

سوره مائده آیه ۲۷ تا ۳۱

**به صبر از غوره ملوا می‌توان خورد به صبر ایوب فیض جادان برد  
به پیروزی رسی با پایداری ضعیف از استقامت می‌شود گرد**

گرد: پهلوان

**ز فالق غیر نیکویی نیاید بدیها دایما از بنده زاید**

**زند از بعد صد بد يك تلنگر که شاید بنده از غفلت برآید**

سوره شوری آیه ۳۰ و ۳۱

**چو جایی آتش اُفتد سر کشد دود به دفع شر آن اقدام کن زود  
زیانبار است در آنجا تعلل نمی‌بفشد تأمل هر کجا سود**

**شهیدان شاهدان روزگارند شرف بمشان هر بمش و دیارند**  
جهاد و جهدشان بر مفظ دین بود ز ما اجرای حق را فواستارند

تو را در ویژگی طاق آفریدند تو را در فلق فلاق آفریدند  
به فرقت تاج کرمننا نهادند عظیمت بهر افلاق آفریدند  
سوره‌ی اسری آیه ۷۰ مؤمنون آیه ۱۴

**همیشه کار از قدرت نیاید بسا در کارها تدبیر باید**  
به بازو صخره را نتوان ز جا کند چه اهرم بود کوه از جا برآید

چه آده گول شیطان خورد و افسرد به غفلت میوه ممنوعه را خورد  
قبول توبه‌اش شد با شفاعت پناه آنجا به نور «پنج تن» بُرد  
سوره اعراف آیه ۲۰ تا ۲۳ بقره آیه ۳۷

**عزیزانی که دل مشغول یارند ز شوق وصل جانان بیقرارند**  
سبکبارند و پُرفیرند آرام ملالی جز غم مردم ندارند

تو را در مورد انسان، آفریدند برایت کون و امکان آفریدند  
«نَفَخْتُ فِيهِ مِنْ رَوْحِي» چه باشد؟ تو را از جان جانان آفریدند

سوره مجر آیه ۲۹ و ۳۰ سوره ص آیه ۷۲ و ۷۳

فوشا آنان که بذر خیر کارند فوشا آنان که زاد و توشه دارند  
به هنگام وداع دوستدار آنچه رامت بر زمین سر می‌گذارند

اگر مستکبران با هم بسازند و گر با همدگر بر حق بتازند  
فروزانتر شود نور حقیقت از این رو محق‌شناسان سرفرازند

همه ذرات در تسبیح یارند همه هستی همین ره می‌سپارند  
هر آنچه در زمین و آسمانهاست به شوق طاعت او بیقرارند

سوره اسرا آیه ۴۴ سوره رعد آیه ۱۵

از این غمخانه رفتن غم ندارد سوی کاشانه رفتن غم ندارد

از اوییم و به سوی او روانیم بر جانانه رفتن غم ندارد

سوره بقره ۱۵۶

**بسی فرسندم از دیدار دلیند ندانم او هم از من هست فرسند؟**

من و مسن و جلال دوست؟ هیئات! نگیرد وصله ناچور پیوند

مپندار افتران از خود به کارند! به شور و شوق در تسبیح یارند

زمین و آسمان و کهکشانشانها ازو در کار و خود بی‌افتیاریند

اول سوره‌های تغابن جمعه صف و مشر و سوره روم آیه ۲۱ تا ۲۷

**منم آن ذره ناب توانمند که دارم با همه ذرات پیوند**

به تنهایی ندارم قدر و مقدار به جمع جمعه هستم کوه الوند

ز مولی سائلی هشیار پرسید فدای مهربان را چون توان دید؟

به او فرمود با حال تبسم به پیشم دل توان دید و پرستید

به قدر ذره گر فیر از تو آید و یا کمتر از آن شر از تو زاید

بینی حاصل آن ای برادر به نیکی کوش تا فیرت فزاید

سوره زلزال آیه ۷ و ۸ سوره یونس آیه ۱۰۸

**فوشا آنان که شوق یار دارند یقین بر وعده دیدار دارند**  
به فکر و ذکر او هستند دایم به شوقش لمظه‌ها را می‌شمارند

گذر از روی پل ماتم ندارد از این ویرانه رفتن غم ندارد  
لقای یار دارد شادمانی همه کس درک آن عالم ندارد

اگر او فواهد و دنیا نفواهد گر عالم فواهد و یکتا نفواهد

شود آنی که او فواهد برادر! نیابی آنچه را مولی نفواهد

سوره انعام آیه ۱۷ سوره یونس آیه ۱۰۷ و سوره فاطر آیه ۲ و ۳

**در اینجا نیک و بد با هم قرینند فدایی و هوایی همنشینند**

فراوان همسر و همسایه فردا گریزانند و روی هم نبینند

سوره معارج ۵ تا ۲۷ سوره ممتننه آیه ۳

**دل آگاهان که بار و سایه دارند صفا و لطف با همسایه دارند**

چوانمردند و شر در ذاتشان نیست برای فیر مردم مایه دارند

**لب از بدگویی و غیبت فروبند مباش از افتلاف فلق فرسند**

**فکندی گر گره در کار مردم گره در کارت اندازد فداوند**

سوره میرات آیه ۱۱ و ۱۲

**همه آیات دید و بولهب بود دل او را کلید ومی نگشود**

**بسا در سنگ خارا می‌رود میخ سینه‌دل را نبفشد موعظت سود**

سوره تبت

**مشو غافل ز یاد و ذکر معبود که از خلقت همین بوده است مقصود**

**در این بازار سودا کن که هرگز ندارد زندگی بی‌بندگی سود**

سوره انسان آیه ۱ تا ۳ سوره ذاریات آیه ۵۶ تا ۵۸

**گران مفروش کالایت به ترفند مخور بیهوده در بازار سوگند**

**بترس از ممشر و میزان اعمال که می‌پرسند، از چون و چه و چند**

الرحمن آیه ۷-۹ سوره مطففین ۱-۱۱ هود ۸۴ تا ۸۶ سوره اسرا ۳۵

**سفن با مهر اگر از دل برآید صفا و مهربانی می‌فزاید**

**مدیته گاه بر جانهای آگاه در فیر و سعادت می‌گشاید**

**تو را زیبای زیبا آفریدند ز فویت عطر گلها آفریدند  
کمال مسن الموق در تو جمع است تو را محبوب دلها آفریدند**

**نچیند فار هر کس گل بکارد هر آنکو گل بکارد گل برآرد  
کس از خوشخو نگیرد کینه بر دل فدا هم نیکخو را دوست دارد**  
سوره فصلت آیه ۳۳ و ۳۶

**چه زیبا فیض از این دنیا توان برد به آسانی که آبی را توان خورد  
تکلف گر نباشد خوش توان زیست تعلق گر نباشد خوش توان مرد**

**زمین و آسمانها بیقرارند به تسبیح و نماز کردگارند  
هزار افسوس و مسرت بر کسانی که این توفیق عظمی را ندارند**  
سوره مشر و صف اول سوره و مع آیه ۱۸

**طمعکاران که در کار تو باشند به وقت سرفروشی یار تو باشند  
رفیقان حقیقی را نگهدار که در سختی وفادار تو باشند**

**فداجویان دعا را دوست دارند تکلم با خدا را دوست دارند**

رضای یار جوید یار صادق از او نیکان، رضا را دوست دارند

سوره انفال آیه ۲ تا ۴

**به دست خود پدر را فاك کردند ز مرگ او چه چیز ادراك کردند**

دو روزی رفت و در تقسیم اموال گریبان برادر چاك کردند

**شنیده گفت هشیاری به فرزند به کسب علم کن خود را برومند**

سرافرازی به دینار و دره نیست به تقوای خدا شو، آبرومند

**ز ابر رهمتش هر جا که بارد ز فاك و گل، گل و سنبل برآرد**

از او زیبا است دنیا هر چه بینی جهان جز منظر زیبا ندارد

سوره بقره آیه ۱۶۴ سوره انعام آیه ۹۹

**همه ذرات در اوج کمالند زمین و آسمان در اعتدالند**

به چشم دل اگر بینی جهان را همه آیات صنع لایزالند

سوره انعام آیه ۹۹، نمل آیه ۳ تا ۱۸، روم آیه ۲۰ تا ۲۶

**چو هستی بین مردم آبرومند میان خلق کن ایماذ پیوند**  
گره بگشا ز کار بسته خلق که تا راضی شود از تو خداوند

چو از مکم خدا شیطان ابا کرد کنار مق صف باطل بپا کرد  
شود مطرود چون ابلیس هر کس به فرمان خدا چون و چرا کرد  
سوره اعراف آیه ۱۱ تا ۳۰

**فوشا آنان که آرام و سبکبار گذر کردند از این وادی پرفار**  
دودستی دامن خود جمع کردند به زشتی تن نیالودند یکبار  
سوره مائده آیه ۱۰۵

به هر جایی که هستی بحر یا بَرّ بساط فویش را در ملک دین بَرّ<sup>۱</sup>  
به امید خدا و با توکل چنین از نخل ایمان می‌بری بَرّ<sup>۲</sup>  
سوره اعراف آیه ۱۲۸ عنکبوت ۵۸ و ۵۹

**خداوند عزیز و می داور بود بر ما ز مادر مهربانتر**  
مدد از او بفواه و دل در او بنداز این در، سر نتابد، غیر کافر

---

۱. خشکی.

۲. بردن.

۳. ثمر.

شبی در سایه‌سار فلوت یار دو دیده از سرشک شوق سرشار  
سمر گر روزیت شد قدر بشناس همین دم را هزاران ماه بشمار

سوره قدر و سوره آل عمران آیه ۱۹۱

ز دنیا می‌گریزد مرد هشیار ندیدی می‌هراسد عاقل از مار؟  
به بازی هر که دل فوش کرد طفل است خزف را نیست جز نادان خریدار

فوشا یار و فوشا یار وفادار فوشا یار و فوشا یاری نگهدار  
سر و جان را فدای باوفا کن مکن خود را به بدعهدان گرفتار

گل سرد از دل بی‌درد بهتر رُغِ فونین ز روی زرد بهتر  
برآید گر به امید از دلت دود بود صد بار از آه سرد بهتر

ببین در باغ چون شد غرق گل، ناردرفشان چون گلِ نار است گلنار  
تمام جلوه‌های هستی از اوست ندیدی شد بر ابراهیم گل، نار

برای شهرت و قدرت مکن کار به در دسر مکن فود را گرفتار  
نبر پای از گلیم فویش بیرون مریم و حرمت فود را نگهدار

چه نخل بارور فیر و ثمر بار و جهودت را خدا بخشید چون بار  
گل افشان عطا بر دیگران باش که سرشار از ثمر گردی دگر بار<sup>۱</sup>

سفن گفتن ز مق سهل است بسیار عمل کردن به آن بسیار و دشوار  
چه شیرین است این تلخ گوارا به عدل و مق عمل کردن علی‌وار

به یاد و ذکر مق گر می‌کنی کار خدا باشد تو را یار و نگهدار  
اگر فرمانبر اویی چه ترسی؟ به او بگذار کار و دل قوی دار

سوره امزاب آیه ۳ سوره عنکبوت آیه ۵۸ تا ۶۴

زمان مرگ از ما هست مستور ولی بسیار نزدیک است این دور

قیامت می‌شود با مرگ آغاز نباشی انتظار نفقه صور

سوره اسرا آیه ۴۹ تا ۵۲

---

<sup>۱</sup>. معنای بار در سه قافیه، به ترتیب: بیار؛ ثمر، میوه؛ بار دیگر.

**مسلمان نیست هرگز مرده‌آزار فدا از مرده‌آزار است بیزار**  
به آزاری اگر کردی صبوری «محب‌الصّابرين» گردد تو را یار

بجا آور سپاس می‌دادار همه انعام و امسانش به یاد آر  
ببین در پاس نعمت‌ها چه کردی بجا آورده‌ای شکرى سزاوار؟  
سوره نوح آیه ۱۳ تا ۲۰

**توکل بر فدا کن در همه کار به او بگذار کار و دل قوی دار**  
هر آن نعمت که بخشیدت فداوند به امسان شکر انعامش بجای آر

در آن درگاه که می‌گیرند افیاء در آن ممرض که می‌نالند ابرار  
در آنجایی که پاکان بیمناکند امیدى نیست، جز بر رحمت یار

ز درد فود چه می‌نالی بر اغیار مریح عزّت فود را نگهدار  
به درگاه فدا رو کن که از لطف گره بگشایدت از کار دشوار

**نباشد مؤمن و کافر برابر نباشد نیک و بد یکسان، برادر!**

ز فیر و شر کار ما بجویند مساب ذره را در روز محشر

سوره انبیا آیه ۴۷

**چه حاصل اینکه دارم مال بسیار ندارم اختیار آن به دینار**

چه قدرت داشتم فیری نکردم که اکنونم به این مسرت گرفتار

سوره منافقون آیه‌های ۹ تا ۱۱

**شود از عمر کم هر روز یک روز نماند تا سمر شمع شب افروز**

چه از کف می‌رود سرمایه عمر تو با آن توشه فردا بیندوز

از این و آن ندارم ترس و تشویش من افسرده در اندوهم از خویش

مدیتی دارم از پیری که فرمود «ز خود اندیشه کن از کس میندیش»

به جان فستگان عطر صفا پاش مددکار ز پا افتادگان باش

به زخم دردمندان باش مرهم دل کس را به مرف تند مفراش

**مددگار ضعیف و ناتوان باش برای حق به مردم مهربان باش**  
به فکر فویشتن بودن هنر نیست انیس و غمگسار دیگران باش

سوره نمل آیه ۹۰ و ۹۱

**مباش ای دوست در بند کم و بیش رها کن بیش و کم، بگذار تشویش**  
مشو سرگرم این دنیا مبادا در این سودا ببازی هستی فویش

سوره عنکبوت آیه ۶۳ تا ۶۴

**مشو فوشدل که داری سیم و زر بیش ز راه که میفزا ثروت فویش**  
ملال و پاک دنیا را مساب است مجازات مرامش را بیندیش

سوره انبیا آیه ۴۷

**به چشم کم مبین اموال درویش بسا قدرش بود نزد خدا بیش**  
چه شد قارون و گنج بی‌مسابش چه مغروری به مال و ثروت فویش؟

سوره قصص آیه ۷۶ تا ۸۴

**نمی‌فواهی اگر سرت شود فاش نگهدارنده اسرار خود باش**  
چو راز از دل گذشت و بر زبان رفت نیابد باز، با تندی و پرفاش

**مکن اندوه خود را پیش کس فاش نگهدار مریع فویشتن باش**  
غم دل با فدای مهربان گوی که یابی با ثبات صبر، پاداش

تفاخر می‌کنی بر مکننت فویش؟ نداری جز وبال از دیگران بیش  
بسی تکلیف بر ثروت بود بار به فردا و مساب خود بیندیش  
سوره انبیا ۴۷ سوره تکاثر آیه ۸

**تویی زینت فزای پهنه فاك تویی پوینده پهنای افلاك**  
و جودی اینچنین پر قدر میف است به اندك نکته‌ای گردد غضبناك

تأمل کن که چون رویدی از فاك که پروردت چنین زیبا و چالاک؟  
که دادت چشم و گوش و گویش و هوش که در تفسیرت آورده است افلاك؟  
ملك آیه ۲۳؛ بلد آیه‌های ۱۰ تا ۸؛ یونس آیه‌های ۳۱-۳۲؛ نمل ۷۸

**تویی مسند نشین عرصه فاك تویی مسجود قدیسان افلاك**  
عزیزی این چنین پر قدر و جوهر چرایی برده افیون و تریاك؟

ندارد هیچکس با بی‌هنر جنگ نمی‌آید به شاخ بی‌ثمر سنگ  
کسی که کاری از دستش برآید برایش ساز گردد رنگ و نیرنگ

به نام و یاد او کن عزم و آهنگ مباحث از سفتی پیکار دلتنگ  
به جدّ و جهد آسان می‌شود کار ندیدی چشمه چون می‌جوشد از سنگ

چرا ما بی‌فبر هستیم و غافل؟ چگونه مدعی هستیم و جاهل؟  
به علم فویش می‌نازیم، بی‌جان دارد ادعای پوچ، عاقل

به کردار است فشم مرد عاقل به گفتار است غیظ فرد جاهل  
ز فعل مق عالم فیر زاید ز کار مرد جاهل شر و باطل

نیارد دانه پوسیده حاصل نیاید بار کج هرگز به منزل  
عیوب دوستان فود مکن فاش به فویش فود نبندد عیب عاقل

**همه مهمان فوان کردگاریم همه شرمنده امسان یاریم**  
به اندک بفششی از هدیه دوست چرا منتت به همدیگر گذاریم؟

سوره فاطر آیه ۱۵ سوره هود آیه ۶

**من آن باغم که لبریز از انارم نسیمی دلنواز از لطف یارم**

هزاران مقه دارم پر ز یاقوت مبارک هدیه‌ای از کردگارم

انعام آیه ۹۹ و ۱۴۱؛ نبأ آیه ۶ تا ۱۶؛ سوره عبس آیه‌های ۲۵ تا ۳۲

**من آن شوریده‌مال عشقبازم که با ممیوب گرم رمز و رازم**

نشاط قرب تا از من نگیرند برآنم دل به غیر او نبازم

**اگر مشتاق دیدار نگاریم گر از او بییم و تا او رهسپاریم**

اگر ما را مساب و کار پاك است چرا از یاد مردن بیم داریم

سوره انشقاق آیه ۶ تا ۹ و نازعات آیه ۴۱ و ۴۲

**چرا افسرده‌ای از رنج ایام نفواندی «کادغ کدماً» به پیغام؟**

مددجو از صلا و صبر زیرا به ذکر و یاد او دل گیرد آراه

سوره انشقاق آیه ۶ سوره رعد آیه ۱۸

**همه مملوك و عبد كردگاريم همه از آن فود چيزی نداريم**  
به فضلش غرق نعمت کرده ما را چگونه شکر انعامش گزاريم؟

سوره محمد(ص) آیه‌های ۳۶ تا ۳۸ و ابراهيم آیه ۷ و ۸

**من و مایی که مکننت بيش داريم فراوانتر غم و تشویش داريم**  
عذاب این جهان سهل است، فردا مساب مشکلی در بيش داريم

سوره تغابن آیه‌های ۱۴ تا ۱۸

**من از سود و زیان پروا ندارم غم بيش و کم دنیا ندارم**  
بهر صورت شود طی، دردم اينست که زاد و توشه فردا ندارم

**ندارم چون خودآگاهی به کارم به دست حق سپردم اختيارم**  
از او چشم مدد دارم همه عمر که گامی بی‌رضایش برندارم

سوره انسان آیه ۲۹ تا ۳۱

**تمام علم و دانایی به عالم چنان باشد که نزد علم اعظم**  
زنی سوزن به دریا و برآری چه با فود آورد آن سوزن از یم

مدیث نبوی راههای انسانیت صفحه ۲۹۸

**دمی فوئندل به عفو کردگارم دمی در رنجم از جرمی که دارم  
در این خوف و رجا هستم که آفر چه با من می‌کند پروردگارم؟**

همه از بهر دنیا کار کردیم وبال و وزر بر خود بار کردیم  
تمام عمرمان صرف فزف شد ستم بر نفس خود بسیار کردیم

سوره انعام آیه ۳۱ و ۳۲ سوره یونس آیه ۷ تا ۹

**چرا با ساز شیطان هم‌نواییم؟ چرا با بوق دشمن هم صداییم؟  
نه عرق دین، مرا عرق وطن هست؟ وطن‌خواهان کجا و ما کجاییم؟**

بیا تا بذر نیکویی بکاریم همین اکنون که صامب افتیاریم  
به فدمت کوش در هنگام فرصت که این توفیق را دائم نداریم

همه روزی‌فور فوان فداییم همه بر درگه عزّش گداییم  
چه نعمت داد ما هم از سر شکر سزد بر دیگران امسان نماییم

**فدا را گر کنی نصرت، فدا هم مجال یاریت سازد فراهم**  
به قدرت می‌کند ضعف تو تبدیل قوی دل باش و پابرجا و محکم

سوره فصلت آیه ۳۰ تا ۳۵

**چه می‌بالی به خود فرزند آدم تویی گز نطفه‌ای گشتی فراهم**  
به فردا می‌شوی مردار، ناچار در آخر آینی و آنت مقدّم

سوره عبس ۱۷ تا ۲۳ و الطارق ۵ تا ۱۰

**بسا فیری که از آن در فراریم بسا شری که آن را دوستداریم**  
صلاح خود چه می‌دانیم، آن به که امر خویش با او واگذاریم

سوره بقره ۲۱۶

**از اقیانوس امسانش کمی نه جهید از موج و شد ایجاد عالم**  
اگر يك لمظه بردارد عنایت فرو می‌ریزد و می‌پاشد از هم

بود دنیا پل و ما رهگذاریم در اینجا فرصت ماندن نداریم  
بیفتشای و منه ثروت، که اغلب نزاع است آنچه برجا می‌گذاریم

**اذان گفتند و ما سرگرم کاریم چرا بی‌رغبت دیدار یاریم**  
میان کسب و کار و دعوت یار کدامین را مقدم می‌شماریم؟

در آسانی و سفتی، شادی و غم به ضعف و قدرت و در عیش و ماتم  
همه در آزمون و امتحانیم به بیش و کم مشو مغرور و درهم  
سوره بقره آیه‌های ۱۵۵ تا ۱۵۷

**دو روزی رهرو این رهگذاریم درین کوتاه فرصت در چه کاریم**  
میندوز و بنوشان و بپوشان وبال است آنچه برجا می‌گذاریم  
سوره آل عمران ۱۸۰

**اگر شد زور و زر در کار ما کم نبینی عدل و حق را در ماکم**  
چو گردید این چنین اموال، باید شکایت بر فدا بُرد از مظالم

من آن تاکم که مروارید غلتان به صدها فوشه کرده سبز و ریشان  
تمام حاصلم از بیش تا کمبود امسان جانان بر تو انسان  
عجس آیه ۲۵ تا ۳۲؛ نبأ آیه‌های ۶ تا ۱۶، انعام آیه ۹۹ و ۱۴۱

**کجا رفتند زور و زرمداران مریضان، غاصبان، بدعت‌گذاران؟**  
که بودند و چه کردند و چه بُردند؟ چه بر جا مانده از آن کامکاران؟

چه فخری برتر از اینت مسلمان که داری مصطفی مانند قرآن

چنین گوید به عالم با تمدی بیارید آیتی همپایه آن

سوره بقره آیه ۲۲ و ۲۳ یونس آیه ۳۸؛ اسرا ۸۸ و هود ۱۳ و ۱۴

**ندارد ملك بی‌دستور، تمکین زعیم و راهبر می‌فواهد آیین**

وَلّی بر فیمه ایمان عمود است ندارد بی‌ولایت بهره‌ای، دین

ز عالم برتری با نور ایمان! ز قرآن «انتم الاعلون» برفوان

به عزّت زندگی می‌کن به عزّت مذلت دور باشد از مسلمان

سوره آل عمران آیه ۱۳۹

**«الھ اعهد الیکم» یادت ای جان‌اتو را با دوست باشد عهد و پیمان**

که با مغرور و مستکبر نسازی نباشی همدل و همراه شیطان

سوره یس آیه ۶۰ تا ۶۲

**مزن بر شعله آرام دامان به فشم از نوبهوان رو برمگردان  
به نرمی کوش و از تندی بپرهیز مکن از فانه امنش گریزان**

**نداره جرات لبیک گفت ناز او اموال را نتوان نهفتن  
چه اندوهی بود بالاتر از اینکه لالبیک از جانان شنفتن**

**بخوان «الْعَزَّةَ لِلَّهِ» قرآن عزیز از نور ایمانی مسلمان!  
فساد گوهر ایمان غرور است مشو غافل دمی از مکر شیطان**  
سوره فاطر آیه‌های ۵ تا ۱۰

**روا باشد وفا با بی‌وفایان سزا باشد عطا با ناسزایان  
نکویی با بدان زیبا است، اما فطا باشد وفا با بی‌ولایان**  
سوره رعد آیه‌های ۱۸ تا ۲۵ و سوره مجادله آیه ۲۲

**به بسم‌الله چون روشن کنی جان به رممن و رمیم از فضل جانان  
همه هستی تو را گردد مددکار به آسانی رسد کارت به سامان**

**به ذکر یار جان را باصفا کن بیا ترک همه چون و چرا کن**

**نریزد برف و باران جز به فرمان دلت را با رضای او رضا کن**

سوره انسان آیه ۲۷ تا ۳۱

**طریق بی‌وفایی را رها کن ز بدعهدان ره خود را جدا کن**

**بود پیمان شکن بی‌بهره از دین به میثاقی که می‌بندی وفا کن**

مدیث نبوی راههای انسانیت صفحه ۴۸۵

**بکن اندیشه‌ی «یَوْمَ التَّغَابُنِ» مزن هرگز به عیب فلق نافن**

**به رفع عیب‌های فویشتن کوش بجای دیگران در خود نظر کن**

**غم بیش و کم دنیا رها کن بیاد حق دلت را باصفا کن**

**به او بسپار کار و دل قوی دار به هر کاری توگل بر خدا کن**

سوره مدید آیه ۲۱ و ۲۲

**به عقل و دین بود مقدار انسان بُود گفتار هم، کردار انسان**

**به خیر و شر صوابست و عقابست شود از حرف، سنگین بار انسان**

سوره ق آیه‌های ۱۶ تا ۱۹

**نکویی چیست؟ دل در دوست بستن به او پیوستن و از خود گسستن**

**نکوتر آنکه با فرمان جانان به طاعت پشت شیطان را شکستن**

سوره بقره آیه ۱۷۷

**سمر برفیز و بستر را رها کن ز روی شوق با جانان صفا کن**

**فراوان وقت ففتن هست در پیش کنون بیدار دل باش و دعا کن**

سوره مزمل آیه ۲۰ و زمر آیه ۹ تا ۱۱

**نکویی چیست بر حق ایستادن به حق دیگران گردن نهادن**

**نکوتر! از جفاها درگذشتن بدی را با بدی پاسخ ندادن**

سوره رعد آیه ۲۰ تا ۲۴ و فصلت آیه ۳۳ تا ۳۵

**بیا «لا یستوهون» برفوان ز قرآن مگو فرقی ندارد کفر و ایمان**

**مپیچ از بندگی سر تا نیفتی به روز واپسین در قعر نیران**

سوره سجده آیه‌های ۱۸ تا ۲۲

**اگر مرد ره عشقی! فطر کن رها کن رامت و عزم سفر کن**

**برای دفع ظلم و یاری حق به ره چون پا نهادی ترک سر کن**

آل عمران آیه ۱۰۲ مربوط به بیت قبل است

چو امسان کرد بر تو می سبمان تو هم بر دیگران بنمای امسان  
ببخشا تا شوی بفشوده فردا که ممتاجیم در ممشر فراوان

عزیزا! بر در حق بندگی کن فدا باور شو و پابندگی کن  
دمی غافل مباش از کار و کوشش بیاد مرگ باش و زندگی کن

سفر بر سرزمین وحی و قرآن نصیبت گشته حاجی مختنم دان  
مبادا بی‌بصر باشی که میف است نبیند روی صاحب‌خانه مهمان

چه فرصت‌ها که از کف دادم آسان جوانی بود، غافل بودم از آن  
چو امروز تو بودم خواب، دیروز چو امروز منی فردا پیشیمان

اگر کفران کنی یا شکر امسان به طاعت گر بکوشی یا به طغیان  
همه سود و زیانش حاصل تو است مرو راهی که برگردی پیشیمان

سوره مدثر آیات ۳۴ تا ۳۸ و جا ۱۵

**نیچی گر سر از فرمان جانان نترسیدی اگر از دادن جان**

**چو ابراهیم اگر آماده باشی برایت می‌شود آتش گلستان**

سوره انبیا آیات ۶۷ تا ۷۰

**کند قرآن به آیات فراوان تو را دعوت به عدل و جود و امسان**

**نهادی ای جوان گر پا در این ره شوی چشم و چراغ اهل ایمان**

سوره نمل آیه ۹۰ تا ۹۲

**مبین با کینه بر هر دل رمیده بسا طعم ممیت ناپشیده**

**برای انتقام از اجتماع است که کارش بر سیه‌کاری رسیده**

**فدا بر ضعف نفس ما است آگاه به زشتی گر در افتادی به ناگاه**

**مشو مایوس از غفران که فرموده ما «لا تقنطوا من رحمة الله»**

سوره زمر آیه ۵۳ تا ۵۶

**ز آزادی چه می‌فواهی؟ رهایی؟ رهایی زبیدت گر در ره آیی**

**کمال آدمی در عقل و وحی است جز این، بیراهه است و بینوایی**

**در جنت به روی خود گشایی به جان گر قدمت مادر نمایی**

**نیاید خار بر پایت همه عمر اگر مادر تو را گوید دعایی**

سوره لقمان آیه‌های ۱۴ و ۱۵

**چو می‌فواهی ز ایزد مهربانی مکن با بندگانش سرگرانی**

**محین و یاور درماندگان باش که در دنیا و عقبی درنمانی**

**مکش ابرو به هم تا بد نبینی مکن هرگز ستم تا بد نبینی**

**به نزدیکان و خویشان مهربان باش مکن قطع رحم تا بد نبینی**

سوره رعد آیه ۲۰ تا ۲۵

**رها کن کبر و ناز و خودپرستی که نیفزاید تو را آن، غیر پستی**

**انیس و همزوی دیگران باش فرشته نیستی، انسان که هستی**

سوره نسا آیه ۳۶ سوره غافر آیه ۶۰

**اگر شأن و مقام خود بدانی چنین سرگرم آب و گل نمایی**

**به فلاقتی قادر عزیزا! بفواهی و بکوشی، می‌توانی!**

**چو با مسرت به بالادست بینی پریشان فاطر و غمگین نشینی**

**شوی از حکمت محبوب غافل طریق ناسپاسی برگزینی**

مدیث نبوی راهنمای انسانیت صفحه ۶۲۵

**به مادر گر نمایی بدزبانی نبینی خیر و فوش در زندگانی**

**فدا بر والدین امسان نفرمود؟ چرا از یاد بردی مهربانی؟**

سوره رعد آیه ۲۰ تا ۲۵

**کار اندیشه کن تا می‌توانی مساب ریشه کن در زندگانی**

**طمع بگذار و عزت را نگهدار قناعت پیشه کن تا در نمایی**

**به محرومان اگر همدل نشینی طریق شکر نعمت برگزینی**

**عزیزان خداوند بصیرند فقیران را به پیشه که نبینی**

سوره عبس آیه ۱ تا ۴

**مکن با والدین خود دلیری تو هم ای جان! رسی روزی به پیری**

**ز فرزندان چه باشد انتظارت؟ «به هر دستی که دادی پس بگیری»**

**به کار خود بزن رنگ فدایی ز کار فلق کن مشکل‌گشایی**

**به گیتی حق‌گذاران پایدارند در این ره باش تا دایم بپایی**

سوره بقره آیه ۱۳۸

**کجایی ای پریشان دل کجایی؟ همه در بند تعمیر سرایی**

**به فکر توشه فردای خود باشدو روزی را که اینجا کدفدایی**

سوره هود آیه ۱۵ و ۱۶

**همه عمرت عبادت کار باشی اگر فرمانبردار دلدار باشی**

**شوی نایل به این مقصود آنگاه که از جرم و گنه بیزار باشی**

**فروزان چلچراغ کهکشانی درفشان گوهران آسمانی**

**چراغان بر فرازت کرده شاید بیندیشی بسا در گل نمایی**

سوره یونس آیه ۵ و ۶ صافات ۶ و فصلت ۱۲

**چو در فرزند ناهنجار بینی ملامتگر کنارش می‌نشینی**

**ادب ناکرده می‌فواهی ادیبش چو خود چو کاشتی گنده نمینی**

**مکن با ناتوانان سرگرانی رسد روزی تو را هم ناتوانی  
توانمندان بسی رفتند در فاك تو هم در دهر جاویدان نمائی**

**تو مخلوق خدا هستی عزیزى چرا با فطرت خود مى‌ستیزی؟  
خدا باشد ز مادر مهربانتر كجا از دامن او مى‌گریزی؟**

سوره ذاریات آیه‌های ۴۷ تا ۵۱

**نه هر سر را سزاید سرفرازی نه هر جان را سزد بر آن بنازی  
چه مى‌ارزد سر و جانی كه از آن نیاید بر، نیازی یا نمازی**

**تماه عمر ترسیدی ز پیری فقیری كردی از ترس فقیری  
نه فوردی نه فورانیدی كسى را نكردی در طلب امساس سیری**

سوره فصلت آیه‌های ۴۹ تا ۵۱

رباعی‌ها

**از یاد مبر قیامت و فردا را بسیار به مدّ مگر این دنیا را**  
**بازیچه بگیرش و چو کودک میباش در شادی و غم شکفته کن لبها را**

سوره مجادله آیه‌های ۲۰ و ۲۱ سوره انعام آیه ۳۰ تا ۳۲

**يك روز ز گوی یار راندند مرا بر فاك سیه چنین نشانند مرا**  
**از او و به سوی او کجا تا به کجا تا باز روم به سر دوانند مرا**

سوره بقره آیه ۱۵۶

**موی سیه ار سفید گردد غم نیست دل گر نشود سفت‌وسیه ماتم نیست**  
**روز و شب زندگی فراوان دیده يك عمر سیاه‌وسفیدی کم نیست**

با ما کم باطل از درافتی هنر است با دولت حق ستیزه جویی ضرر است  
هشدار که در تمیز حق از باطل گر يك سر مو فطا نمایی فطر است

امدادگری رفع غم و دفع بلاست در مادته‌ها نجات جان ضعفاست  
با یاد علی(ع) مدد رسد حق اینست یاری و کمک به خلق مرضی خداست

دنیا و همه زیور و مالش هوس است سرمایه عمر ما فقط يك نفس است  
گر رامت و آسایش جان می‌طلبی در مد کفاف از جهان بهره بس است

بر عمر مکن تکیه که بسیار نباید زودست که این فرصت اندک بسر آید  
يك روز دگر رفت و تدارک ننمودیم کاری که به کار آید و راهی بگشاید

افسوس که دوره جوانی طی شد آن شور و نشاط و شادمانی طی شد  
گفتم ندهم ز دست دیگر فرصت ضعف آمد و دم به ناتوانی طی شد

ناموانده منه پای به مهمانی کس نان جو فود مده به بریانی کس  
بر سفره فقر فویشتن پادشهی درویشی فود مده به سلطانی کس

با یاد گذشته فاطر افسرده مکن با غصه آینده دل آزرده مکن  
امروز غنیمت است از دست مده فریاد به نازاده و بر مرده مکن

در چرخ روزگاریم همه اینجا گرو تلاش و کاریم همه  
در رفتن و ماندن اختیار از ما نیست تا محضر دوست رهسپاریم همه

می‌زد به سبزه نقش گلی نقاشی صامب نظری گذشت و دید آن کاشی  
گفتا تو به خاک دیگران نقش زدی تا خاک تو را که می‌کند نقاشی؟

هشدار! مبادا که به بیراه افتی يك لمظه شوی غافل و در چاه افتی  
بر نور مکن پشت و گرنه به ضرور باید عقب سایه فود راه افتی

گر لاله رخ و سرو قد و سیم تنیگر پیل تن و شیردل و صف شکنی  
از مشمت و جاه اگر سلیمان باشی با فود نبی از این جهان جز کفنی

## مربعات

همچو گل در باغ فنديديم ما گل ز فاك ديگران پيديديم ما  
تا چه كس گلچين فاك ما شود تا كه مي‌بويد چو روپيديديم ما

قسمت اعظم سعادت ما اي برادر بُود سلامت ما  
بي سلامت سعادتى نبُود گر بود شرق و غرب دولت ما

اي كه گفتم با ندارى چاره چيست؟ با قناعت مي‌توان آسوده زيست  
دفل اگر كه بود كمتر فرج كن مرگ را تنها علاج و چاره نيست

هرکجا هستیم و هر حالت فدا همراه  
ماست در میان جمع یا خلوت، فدا همراه ماست  
در میان جنگل انبوه یا صحرا و دشت  
گرم عصیانیم یا طاعت، فدا همراه ماست

سوره یونس آیه ۶۱

چشم و هم‌چشمی و بال زندگی‌ست زیستن با سادگی آزادگی‌ست  
بی‌تعلق می‌توان آسوده مُرد بی‌تکلف می‌توان آسوده زیست

دشمنی و قهر با مردم بفاست دوستی با دشمنان حق فطاست  
معنی دین نیست غیر از مهر و قهر بی‌تولی و تبری دین کجاست

سوره توبه آیه ۳۲ و ۳۵ ممتنه آیه ۱ تا ۹

بسیار بر رضای دل فلق دل مبند بس ناپسند فلق که باشد فدایسند  
فشنود اگر فداست ز کارت مدار غم تنها رضای فاطر یار است ارجمند

سوره مائده آیه ۱۱۹ سوره توبه آیه ۱۰۰

مرف حق از هر زبان باید شنید فوش به معنای سفن باید رسید  
گر چه شیرین نیست گاهی پند دوست تلفی این هدیه را باید چشید

**غیبت همسایه هشیارش نکرد ففتن همپایه بیدارش نکرد**  
ناگهانی رفتن پیر و جوان ذره‌ای تأثیر در کارش نکرد

با تأمل هر گره وا می‌شود با تحمل چاره پیدا می‌شود  
مشکل آسان می‌شود اما به صبر گر نشد امروز، فردا می‌شود

هر بد و نیکی هویدا می‌شود گل فشاند عطر، چون وا می‌شود  
هر که بگریزد چو یوسف از گناه سرفراز هر دو دنیا می‌شود  
سوره یوسف آیه ۲۳ تا ۲۸

**با توکل بر خدا گمگشته پیدا می‌شود**

**صبر کن گاهی به آسانی گره وا می‌شود**

غصه روزی مخور، چون طفل تا نگشوده چشم

رزق او در سینه مادر مهیا می‌شود

سوره هود آیه ۶، عنکبوت آیه ۶۰ تا ۶۴

**تن ما فاك گور می‌گردد یار اهل قبور می‌گردد**

اینکه می‌پروری به ناز، آفر طعمه مار و مور می‌گردد

ای که داری رحمت از حق انتظار تا توانی فاری از پایی برآر  
بر تو این دولت نمی‌ماند مدام فرصتی داری ز نیکی سر مفار

هر که مسنش بیش مرفش بیشتر بیش بارش هر که ظرفش بیشتر  
شادمان باشد روانش آنکه گفت «هر که بامش برفش بیشتر»

بی‌ستون سقفی نماند پایدار بی‌عدالت حق نماند برقرار  
عزت ما در اطاعت از ولی است پیروی بخشد به رهبر اقتدار

ز آنچه فدا داده تو را کن نثار از هنر و آبرو و اعتبار  
داده و فرموده که امسان کنیم فرصت فویست غنیمت شمار

سوره بقره آیه ۳

زشت و زیبایی نمی‌داند اجل پیر و برنایی نمی‌داند اجل  
رشوه نستاند ز کس مأمور مرگ فقر و دارایی نمی‌داند اجل

ماصل دنیا نمی‌آرد دواهم نیست ناکامی و کام ما مدام  
درد و درمان، وصل و هجران توأم‌اند تلخ و شیرین، شادی و غم، والسلام

داده‌ای این توان در آغازم تا به کسب کمال پردازم  
ای دریغاً ز من که جای کمال عمر در کسب مال می‌بازم

دور کردی ز خود در آغازم که بفوانی به سوی خود بازم  
گر بخود واگذاریم، ای دوست! بشکند فتنه بال پروازم  
سوره انشقاق آیه ۶ تا ۹

دارد ایمان حقیقی سه نشان اولش اقرار باشد با زبان  
شرط دوه باور قلبی بود سومین هم با عمل اثبات آن

هنر است عیب فلق پوشیدن بهتر است عیب فویشتن دیدن  
به طریق تذکر این گفتیم گفتن از ما و از تو نشنیدن

تا شوی آگه ز فرمان فدا، قرآن بفوان با تدبیر آیه‌ها را از سر ایمان بفوان

از برای مؤمنین قرآن شفا و رحمت است

این مبارک‌نسخه را بهر شفای جان بفوان

سوره اسرا آیه ۸۲

نیست برّ تنها که بفشی هر چه داری از خود افزونگر

چه می‌یابد تعالی هر که از خود رفت بیرون

آنچه را داری چه جانست دوست بفشا،

گفت قرآنلنّ تَنالُوا البرّ مَتّی تَنفِقُوا مِمّا تُمِبُّون

سوره آل عمران آیه ۹۲

سفن بر میاور به جز راستی چه که رفتی از قدر خود کاستی

دروغت اگر هم رهاند مگوی که بازت نشاند چه برفاستی

نبودی به دیروز و فردا نه‌ای بیندیش و دریاب، اکنون چه‌ای؟

درین فرصت اندک، ای هوشیار ببین در چه کاری، کجایی، که‌ای؟

شود آسان اگر چه دشواری یا به زر یا به زور یا زاری

جان من! بر فدا توکل کن هر کجا کار مشکلی داری

تکبیتها

مبادا بر سر پروانه بنشیند غباری، شمع  
به آب دیده تر می‌سازد اول جای پایش را

\*

به منقارش گرفته برگ گل بلبل عجب نبُود  
که ماتم دیده می‌گیرد به بر رفت عزیزش را

\*

طمع دارد ز من گردون به عجز آیم، نمی‌داند  
که من در عجز می‌آرم به مله فویشتن او را

\*

چنین که افغان کند بلبل به وصل گل نمی‌دانم  
چه فواید کرد گر روزی نبیند در چمن او را؟

\*

گر همه عمر به روی تو بود چشمم باز  
باورت باد که بر هم نزنم مژگان را

\*

مرغ را دانه کند راه و به داه اندازد  
جز محبت نکند راه بنی آدم را

\*

ده باد فزان بی رنگ و بویت می‌کند ای گل  
به جره اینکه فون کردی به دل یک عمر بلبل را

نقش زیبا ننماید چه بود آینه کج

نیک‌سیرت نتوان کرد بدآموخته را

\*

چه یاده را ز خاطر برد آن نامهربان، یا رب

نباشم تا گرفتارش، ببر از یاد من او را

\*

دانه افشاندن صیاد ز دلسوزی نیست!

که به هر دانه یکی داه بُود مرغان را

\*

سرفروبی همه از کثرت شادابی نیست

رنگ سیلی است گهی چهره افروخته را

\*

بر سر فوان جهان چند نشینی، این پیر

میزبانی‌ست که بر سفره گُشد مهمان را

\*

مال عزیز است ولی عمر گرامی‌تر از آن

غم جان باش و رها کن غم اندوخته را

\*

چه مظلّی می‌برد، گفتم ز یوسف دیده یعقوب  
ندانستم کند بینا به بوی پیرهن او را

\*

گفتم که بفواجم و به فوابت بینم  
دور از تو به چشم من نمی‌آید فواب

\*

عکس تو نیز چشم مرا فیره می‌کند  
مشکل بود در آینه هم سیر آفتاب

\*

همچو جان بودی در آغوشم شبی  
فواب می‌دیدم که، می‌بینم به فواب

\*

نبینی تا مرا و روی از من برنگردانی  
کنم دزدانه گاه از دیده روزن تماشایت

\*

عشق در دل‌های بی‌دردان نمی‌آرد دوا  
مرغ می‌میرد به زودی چون قفس بی‌روزن است

\*

دریافت مدعی که تویی مدعای من  
ناهم تو بُرد و دید که رنگم پریده است

\*

گفته‌ام ار باشد دلت از سنگ نرمش می‌کنم  
آب چشمم را ببین، فندید و گفت از آهن است

\*

از چیست بیقراری پروانه گرد شمع؟  
معشوق را در آتش سوزنده دیده است

\*

یوانمردی، تواضع با ضعیف است  
ممایت از فقیران شریف است

\*

در رضای دوست باشد آبرو  
ورنه بی‌آن آبرو چون آب جوست

\*

جای قاصد به ذوق دیدن یار  
کاش همراه نامه جان می‌رفت

\*

فواست با دامن کند پاک از رفش سیل سرشک  
آتشین بود اشک شمع و پیکر پروانه سوخت

\*

آنچه بر انسان گوارا می‌کند زهر اجل  
وقت حاجت چشم و روی اهل دنیا دیدنست

\*

گرم آغوش مکن باز به بلبل، ای گل  
باغبان چشم فروبسته ولی بیدار است

\*

سر گل باد سلامت که اگر بلبل مُرد  
ژاله و باد صبا زنده و پروانه به جاست

\*

عهد کردی نبری یاد من از دل، بردی  
وعده آمدنت هم، مگر از یادت رفت؟

\*

هر بار دست من به دامن آن مه رسیده است  
با يك بهانه از کفم آن را کشیده است

\*

بس این محبت وفای شمع را کاندردم آفر  
به اشکش پیکر پروانه را در مومیا گیرد

\*

این هم غمی دگر که به دیدار، اشک شوق  
بر من مجال دیدن رویت نمی‌دهد

پریشان فاطران با همدگر زود انس می‌گیرند  
به يك دیدن دل من آشنای زلف جانان شد

\*

بد عزیز کسی را مگو، به دیده مادر  
اگر چه طفل چه دیوی بُود، فرشته نماید

\*

تا قیامت روح مجنون می‌دود در کوه و دشت  
هر زمان از دور تا گردی نمایان می‌شود

\*

کند تا آشنا دستی به زلفش با هزاران چاک  
برون از سینه‌ام دل در لباس شانه می‌آید

\*

از نیاز عشق می‌گردد دلیر اینگونه مُسن  
ورنه شمع از هیبت پروانه لرزان می‌شود

\*

به شوق دیدنش جان از تنم آمد برون، آری  
به استقبال مهمان میزبان از فانه می‌آید

\*

شادمان تنها تویی از مردن من ورنه شمع  
هر شب اندر ماتم پروانه گریان می‌شود

\*

هر کس به سوی همدل خود می‌کند رجوع  
دیوانه ذوق دیدن دیوانه می‌کند

\*

بیمار را سلامت بالاترین مراد است  
هجران کشیده قدر روز وصال داند

\*

می‌دمد صبح وصال چه بیایی لیکن  
باورم نیست شب هجر به پایان آید

\*

از بیم فزان است و گرنه بهاران  
بلبل به چمن این همه فریاد نمی‌کرد

کراست نسبت نزدیکتر ز من با او  
که روزگار من و زلف یار هم رنگاند

\*

دانی ز چه از سوختن دل نگرانه  
ترسم که تو را ای مه من خانه بسوزد

\*

ملرزان ای صبا! گیسوی جانان را که در آنجا  
دل فلقی ز بر هم خوردن هر تار می‌لرزد

\*

گر نمی‌خواهد بسوزد شمع، با پرواز فویش  
شعله‌اش را از چه رو، پروانه دامن می‌زند؟

\*

فلق بسیارند وَاللَّهِ امد  
جمله محتاجند وَاللَّهِ صَمد

\*

می‌دهد جان تا نبیند مرگ دردآلود شمعی  
ورنه از پر سوختن پروانه شنیدا نمیرد

\*

شمع را آتش به جان افتاده با پرواز فویش  
بینوا پروانه می‌کوشد که خاموشش کند

يك بار نظر بر رخ او کرده و عمریست  
در چشم من از دست غمش فوآب نیامد

\*

عاشق میان جمع رقیبان به روی یار  
گر می‌کند نگاه به دزدانه می‌کند

\*

ز دل غریب نیست به فالش طمع کند  
مرغ آرزوی دیدن يك دانه می‌کند

\*

نشاید تو فود به دیدنم آیی وگرنه دل  
دیگر به عکس و نامه تسلی نمی‌شود

\*

فاطر نازک‌دلان درهم شود از نکته‌ای  
آری از اندک نسیمی مو پریشان می‌شود

\*

عاشق ز جان دریغ ندارد برای یار  
معشوق از نگاه فود امساک می‌کند

\*

بیچاره فضر می‌شود از بفت بد، اگر  
چشم از میات پوشد و مرگ آرزو کند

دل چه بر عهد نکویان هوسباز نهی؟  
گر وفا داشت گل شوخ به بلبل می‌کرد

\*

ز فوش فرجامی بلبل میان عاشقان، داغم  
که می‌میرد به گلزار و کفن از برگ گل دارد

\*

نیست گرمی در سرشک ما و گرنه اشک شمع  
فال موزونی شد و بر دامن پروانه ماند

\*

دزد را گر معتمد فوانی فیانت می‌نهد  
گر به رهزن راه بسپاری نگهبان می‌شود

\*

گردد فجل ز نفوت بیجای فویش گل  
زود است بی طراوت و بی رنگ و بو شود

\*

عاشق مق دامن از عشق مجازی می‌کشد  
از زلیفا ماه کنعانی گریزان می‌شود

\*

فاک گشتم به امیدی که مگر باد صبا  
به سر کوی تو ای یار غبارم برساند

ترسم به وصل فویش دهد جان ز اشتیاق  
يك روز اگر به آینه‌ای روبرو شوم

\*

عاشقی بلبل همین افغان و آه و ناله نیست  
جان و سر را ترك باید در ره دلدار كرد

\*

ندانم در تماشای کدامین فوبرو باشم  
که میران می‌شود بلبل چه در گلزار بنشیند

\*

ای زلیفا هان چه کردی؟ بوی پیراهن ز مصر  
می‌گریزد از تو و عازم به کنعان می‌شود

\*

پای نگذارم برون از این قفس  
هر کسی پابست آب و دانه شد

\*

مریم عصمت شمع است و پاس مرمت او  
وگرنه با پر پروانه می‌درد فانوس

\*

رنگ بر رفسار گل تا يك دو روزی بیش نیست  
هفته‌ای بلبل به فون دل نگه می‌داردش

چشم گلچین را برون آرد به منقار عندلیب  
باغبان يك روز اگر بر جای فود بگذاردش

\*

ظالم کجا عذاب ز وجدان فود کشد؟  
با گوش فود نمی‌شنود کر صدای فویش

\*

در کوی یار پای مرا کس نبسته است  
وامانده‌ام به پای دل مبتلای فویش

\*

جانبازی شمع است درین نکته که آفر!!  
فاکستر پروانه شود فاک مزارش

\*

چون بوی گل به بال صبا سیر می‌کنم  
نتوانم ار به کوی تو آیم به پای فویش

\*

ای آشنا مسوز دلم را به داغ هجر  
با دست فود که می‌زند آتش برای فویش

\*

چه بد کردم که گفتم دوستت دارم به دست فود  
در دیدار (فسارت به روی فویشتن بستم

گفته شبی بگیرم دامان وصلت آفر  
گفتا مگر ببینی يك نیمه شب به خوابم

\*

گاهی ار شکوه ز غم می‌کنم از ناشکری استه  
ر چه دارم همه از دولت غمها دارم

\*

پیر زمانه می‌شوم از بفت بد اگر  
پشم از میات پوشم و مرگ آرزو کنم

\*

سرفرازه که به نااهل نکردم تعظیم  
چون همه عمر به درگاه تو خم بود سرم

\*

گل شد غبار کوی تو از گریه‌ام دگر  
ای سنگدل بگوی چه فاکی به سر کنم؟

\*

سرافرازی است در ذاتم، فنر را مانم ای ظالم  
ز فرقم پای تا برداشتی گردن برافرازم

\*

رشم آید که در آینه ببینی خود را  
ذوق دیدار تو را هم به تو دیدن نتوانم

به چرم سرفرازی پایماله می‌کند دشمن نمی‌داند

گر خاکم کند هم گردباد سرکش دشته

\*

به امید آن که روزی برسیم به گرد جانان

چه صبا به همراه او همه جا به سر دویدم

\*

خواهم شب فراق ببینم چه می‌کند

ای باد باخبر مکنش از ورود من

\*

عاشق از معشوق با جان پاسداری می‌کند

کار گلچین را به بلبل واگذار ای باغبان

\*

مرو در باغ و منشین در کنار گل که می‌ترسم

تو هم چون گل خدا ناکرده بی‌مهر و وفا گردی

\*

ز تار و پود جان پیراستم بهرت سراندازی

مباد آشفته مو از نکهت باد صبا گردی

\*

سوفتی جان مرا از چه به پایان نرسی؟

ای شب هجر مگر نیست تو را فرجامی

گوش دو دادند و زبانت یکی  
تا که یکی گویی و دو بشنوی

\*

قدر عافیت آن زمان دانی  
که به درمان فویش درمانی

\*

یاری از دوست طلب کن که بگیرد دستت  
ای ز پا رفته کمک از در اغیار مجوی

\*

به جان دوست که هرگز به دیده‌ام ننشست  
به غیر دوست نگاری به مسن و زیبایی

\*

کجروان را به ره راست نبینی آری  
جز خط دایره از گردش پرگار مجوی

\*

نیندیشند از سیل حوادث فانه بر دوشان  
ز طوفان می‌شوی ایمن چو بی برگ‌ونوا گردی

\*

ز کار فود استاد نگردی تو که هرگز  
ننشستی و شاگردی استاد نکردی

نمی‌دانی چه دشوار است از یاران جفا دیدن  
مگر روزی تو هم چون من به این غم مبتلا گردی

\*

ندارد دوستی هرگز به روز تنگ بیگانه  
تو را گفتم که یاران را به روز فوش ننگ داری

\*

شنیده نزد این و آن برایم عیب می‌جستی  
فدا را شکر می‌گویم که هم یادی ز ما کردی

\*

مروت با ضعیفان کن، تمرد با ستمکاران  
مبر بار ستم هرگز که رسم جور برداری

\*

یاد و ذکرت را مگیر از ما، ولی  
آنچه می‌گیرد تو را از ما، بگیر

\*

متفرقةها

ز دست ما عزیزی مهربان رفت هزار افسوس مادر از جهان رفت  
و جودش مایه پیوندمان بود دریغاً از سر ما سایبان رفت

به هشتاد و چهار و هفت مرداد به ظهر جمعه این اندوه رخ داد  
ز ما بگسست و با محبوب پیوست ز وصل او شاد و ما از فصل ناشاد  
سنگ نوشته مادر

به قربان مرامت، جان مادر! که پروردی مرا با مهر میدر(ع)  
برایت از فدا دارم تمنا که باشی همدم زهرا(س)ی اطهر

ز مادر جز پرستاری ندیدیم به جز مهر و وفاداری ندیدیم  
ندید از ما به جز آزار و محنت از او جز لطف و غمخواری ندیدیم

ز پیشم فواید را امت را گرفتی ز رفتارم متانت را گرفتی  
چنان افسرده‌ام کردی ز داغی که از من صبر و طاقت را گرفتی  
زبان مال داغیده فرزند

**رنج و غم زندگانی افسرد مرا**

**هر روز به نوع دیگر آزد مرا**

**گفتی نفورم غم زمان، کردم گوش**

**اکنون چه کنم که درد و غم فوردم مرا؟**

**کاشگر فاک بود و جاری کن آب همکار علی(ع) در این کار صواب  
درویش علی، عشق علی(ع) داشت به دلیا رب به علی(ع) مصامبش کن به  
مساب**

سنگ‌نوشته برای مرموم ماج درویشعلی فرّج، مقنّی زممتکش، فدایش رمت کند.

**برو ای دشمن بدفواه ایران! سمندر را تو از آتش مترسان  
فداجوی و شهادت‌فوست مسلم نمی‌ترسد نهنگ از موج و طوفان**

**هر سرو چمن، قامت یاری بوده است هر غنچه دهان گل‌خزاری بوده  
است**

هر لاله داغدار در دشت و دمن گلگونه سیمای نگاری بوده است

**این ففته ز رهروان زهرا(ع) بوده است پیوسته در این طریق پویا بوده است  
امید که با فاطمه(ع) ممشور شود بوده است دعای او همین تا بوده است  
سنگ‌نوشته برای مادری مهربان**

**بسیار که نام کس جهانگیر شود اما به هوای فود جهانگیر شود  
قرنی گذرد یکی شود «قشقایی» نامش به جهان به حق جهانگیر شود  
برای جهانگیر خان قشقایی**

**بارش ابر نوبهاری نیست چشم من در غم تو گریانست  
رنگ زردم ببین و دیگر هیچ مالک از چهره‌ام نمایانست**

چه زمان؟  
به نیمه شب، چه شبی؟  
سیاه و پر تبز کجا؟  
ز سوی مغرب، چه دمید آفتابی  
سفرش چه بود؟  
هجرت  
هدفش؟  
نجات امت  
به جهان چه شد؟  
قیامت،  
اثرش چه؟  
انقلابی

۱۲ بهمن ماه ۱۳۵۸

**عشق را نازم که هر جا بگذرم صورت دلدار می‌آید برم  
شکر آن دارم که می‌نوشم به شوق هر چه ساقی می‌کند در ساغرم**

هم به وصل و هم به هجران فوشدلم هم به درد و هم به درمان فوشدلم  
تلخ و شیرین شادی و غم سرد و گرم هر چه فرمایی تو با آن فوشدلم

سوره انعام آیه ۱۶۲

**علت غایبی عالم زهراست و می را همدم و محرم زهراست  
راوی و رابط جبریل امین کوثر جاری فاطمه زهراست**

\*

سی ساله شد انقلاب ایران با توری دیدگان شیطان  
بر قله افتخار و قدرت هست امت سرفراز قرآن

\*

هر چه بر می‌آید از ما از لطف اوست هر بدی از ما و از او هر نکوست  
در رضای دوست باشد آبرو و رنه بی‌آن آبرو، چون آب جوست

سوره نساء آیه ۷۹

**جمله عالم فدا را ممضی است بر همه افعال ما هم داور است  
در مضور دوست باید شرم داشت گر به این گفتار مقت باور است**

سوره یونس آیه ۶۱

**نیست در فکر و ضمیرم غیر دوست قطره را هم وصل دریا آرزوست  
قطره و دریا، جدا کی از همند خانه و مهمان و صامبخانه اوست**

**دشمنان زخم زبانم میزنند دوستان هم گاه با من دشمنند  
میفرم بر جان اگر در راه دوست استفوان سینه‌ام را بشکنند**

**دل به این بازیچه دنیا مبندهم همت خود دار چون مردان بلند  
چند سرگرم پل دنیا شدن؟ عاقلان آسان از این پل بگذرند**

**در وجودم یاد خود بنهادهای روزنی از دل مرا بگشادهای  
تا به سویت پر کشم از این قفس محبر و راهی نشانم دادهای**

